من عرف نفسه فقد عرف ربه
منهاج العابدین
مطبع محمدی علی طبع

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد مر خدای را که او ملک حکیم است و جواد کریم است و عزیز رحیم است آنکه بیافرید آسمانها و زمین ها را
بقدرت خود و تدبیر کارهای بر دو سرای کرد بحکمت خود و بیافرید آدمیان و پریان را مگر برای
عبادت خود دین راه روشن است مر قصد کنندگان را و دلیل واضح است مر نظر کنندگان را ولیکن خدای
تعالی گمراه کند کسی را که خواهد و راه راست نماید کسی را که خواهد و او داناترست بکسانی که مستحق
اند و درود بر محمد سید المرسلین و بر پس بندگان او که نیکوکاران اند و پاکان اند اما بعد
بدانید ای برادران من اسعدکم الله وایانا بمرضاته که عبادت ثمرهٔ علم است و فایدهٔ
عمر است و حاصل بنده است و بضاعت اولیاست و طریق اتقیاست و قسمت اعزه است و مقصد
خداوندان همت است و لباس کریمان است و حرفت مردان است و اختیار خداوندان بصیرت است
و راه سعادت و جنت است قال الله تعالی و انا ربکم فاعبدون ای من پروردگار شمام پس مرا
عبادت کنید و قوله تعالی ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا ای فرشتگان [illegible]
قیامت بوقت جزا دادن نیکوکاران را بر گزینند و گویند این ست جزای سعی شما و هست سعی شما
پسندیده پس چون بنده را از عبادت چاره نیست در و نظر کردیم و راه او را تأمل کردیم
از اول تا آخر یافتیم که راه عبادت راهی دشوار است و صعب با عقبات بسیار و مشقت های سخت

انچه در راه نهاست

[illegible]

ومسافت دراز و آفات بزرگ و موانع بسیار و دشمنان قوی و راهزنان بی شمار و آنچه درین راه
مهلک و قاطع است پنهان و یاران و یاری دهان اندک و همین واجب است که چنین باشد از آنکه
راه بهشت است رسول فرمود صلی الله علیه وسلم که بهشت را بمکروهات و دشوارها گرد گرفته اند
و دوزخ را باسانی و شهوات و لذات گرد گرفته اند و با اینهمه دشوارها که گفتم بنده ضعیف و زمانه
صعب و کار دین در نقصان و فراغ اندک و مشغولیها بسیار و عمر کوتاه و در عمل تقصیر و ناقد
بصیر و اجل قریب و سفر بعید و عبادت توشه که از آن چاره نیست چون فوت شد تحصیل
آن ممکن نیست که بران ظفر یافت سعادت ابدی یافت و هر کرا آن فوت شد بدبخت ابد گردید
پس این کار قسم بخدای که سخت دشوار است و خطرش بزرگ است و از آنست که کم باشند
کسی که قصد این راه کند و آنانکه قصد کننده کم باشد میان ایشان کسی که سلوک کند و آنانکه سلوک
کنند کم باشد میان ایشان کسی که بمقصود رسد و بمطلوب ظفر یابد و آنانکه بمقصود رسند ایشانند
عزیز کرده خدای تعالی و برگزیده او برای معرفت و محبت خود و قوی گردانیده او برای توفیق
و عصمت خود پس برسانید بفضل خود ایشان را بسوی خوشنودی و جنت خود خداوندا ما را
و همه مسلمانان را از انجمله گردان پس هرگاه که راه عبادت را بدین صفت یافتیم نظر کردیم بنظر
دقیق در کیفیت بریدن این راه و در چیزیکه بنده بدان محتاجست درین راه از آلت و حیلت
و علم و عمل تا شاید که بسلامت قطع تواند کرد و در عقبات مهلکه منقطع نماند پس هلاک شود
با هالکان والعیاذ بالله پس تصنیف کردیم در بریدن این راه و سلوک این طریق کتابها
چنانکه احیاء علوم دین و کتاب الاسرار و کتاب قربة الی الله و غیر آن که مشتمل اند بر علمهای
باریک و غامض و فهم عامه بدان نرسید قدح کردند و بد گفتند این کتابها را و خوض کردند
در چیزهای که آنرا معلوم نکردند عجب نیست ازان که کدام کلام فصیح تر است از کلام خدای
تعالی و آنرا چون معلوم نکردند اساطیر الاولین گفتند پس از روی این حال این اقتضا کرد که
[illegible] از خدای تعالی خواستم که توفیق دهد مرا تصنیف کردن

صعب و دشوار پنداشتند
از ترتیب [illegible]
شدند طلب سهل ۱۲

کتابی که همه بران اجماع کنند و بخواندن آن همه را نفع حاصل شود پس خدای تعالی که دعای بیچارگان
مستجاب کند دعای مرا اجابت کرد و بفضل خویش بر سرّ این کار مطلع گردانید و الهام کرد
مرا درین کتاب ترتیبی عجیب که در تصنیفات دیگر که درین علم کرده‌ام نبود و آن ترتیب اینست که وصف
او میگویم بشنو اول چیزی که بنده را بیدار کند از خواب غفلت و او را برای سلوک کردن این راه
بجنباند خطرهٔ آسمانی باشد و توفیق خاص الهی است و در خاطر بنده بگذرد که من خود را غریق انواع
نعم می یابم چنانچه حیات و قدرت و عقل و نطق و جمیع معانی شریفه و سلامت می یابم
از انواع مضرتها و آفتها و این را منعمی هست که مرا بشکر و خدمت خواهد کرد و اگر غافل شوم نعمتها از
من سلب کند و مرا عذاب خود بچشاند و بجهت الزام حجت رسول علیه السلام را فرستاده است
و اخبار کرده که ترا پروردگاریست قادر عالم حی مرید متکلم فرماینده و نهی کننده و قادر بر آنکه
اگر معصیت کنی عقاب کند و اگر طاعت کنی ثواب دهد عالم بسرها و آنچه در خاطر بگذرد و وعده
و وعید کرده است و بر لازم گرفتن قوانین و میزان شرع امر کرده است چون این معنی در خاطر بنده
بگذرد بر نفس خود بترسد و فزع کند و خواهد که طریق خلاص خود بداند و نیابد آنرا طریقی مگر نظر کردن بعقل
در دلائل و استدلال کردن بصنعت بر صانع تا حاصل شود مر او را علم و یقین بآنچه از غیب است
و بداند که مر او را پروردگاریست که تکلیف کرده است و امر و نهی کرده است پس اینست اول عقبه که بنده
را در راه عبادت پیش آید و این عقبه علم است پس چاره نبیند از آن که در قطع او
مشغول شود و نظر کردن در دلائل و تعلم کردن و پرسیدن از علمای آخرت که راه نمایند و چراغ امت اند
تا قطع کند آن را بتوفیق الله تعالی و حاصل شود مر او را علم و یقین بغیب و آن آنست که بداند که مر او را الهی
هست یکی بی شریک و اوست آفریننده و امر کننده بخدمت و طاعت خود بظاهر و باطن و نهی کرده است از کفر و معاصی و حکم
کرده است بثواب جاوید آن گر طاعت کند و بعقاب جاوید آن گر معصیت و بی فرمانی کند پس چون این معرفت حاصل
شود و یقین کند بغیب ضرورة برای خدمت چست شود و خواهد که بعبادت روی آرد
ولیکن نداند که چگونه عبادت کند و چه چیز واجب است که بعبادت بظاهر و باطن پس چون معرفت خدای تعالی و آنچه

واجب است بر وا فرایض شرعی ظاهر و باطن حاصل کرده خواست تا در عبادت شروع کند دید
خود را ثابت بوده و مصر بر گناهان ملوث بانواع معاصی و جنایات گفت چگونه روی آرم بعبادت
که ملوثم به پلیدی گناهان پس واجب است بر من که اول توبه کنم و بخدای تعالی بازگردم تا گناهان
مرا بیامرزد و از بند معاصی خلاص دهد و از نجاست گناهان پاک کند تا مرا صلاحیت خدمت
و ایستادن بر بساط قربت حاصل شود پس اینجا او را **عقبه توبه** پیش آید و لابد بقطع این عقبه
محتاج شود تا بمقصود برسد و چون توبه کرد و جمیع شرایط توبه بجا آورد و از قطع این عقبه فارغ شد
خواست که عبادت کند دید گرد بر گرد خویش موانع بسیار که هر یک از آنها او را از عبادت باز دارند و منع
دیگر چون دران تامل کرد چهار موانع یافت دنیا و خلق و شیطان و نفس پس محتاج شد لا محاله
بدفع این موانع و دور کردن آن از خود و الا ممکن نیست که بغلبه ایشان عبادت کند پس
اینجا او را **عقبه عوائق** پیش آمد و محتاج شد بقطع کردن این عقبه بچهار چیز ترک
گرفتن دنیا و دور بودن از خلق و محاربه کردن شیطان و لجام تقوی کردن نفس خود را
چون این همه کرد و از قطع این عقبه فارغ شد باز گشت تا عبادت کند باز چیزها پیش
می آیند و او را از عبادت باز میدارند چون تامل کرد چهار چیز یافت اول رزق
از انکه نفس میگوید که مرا از رزق و قوام چاره نیست و تو ترک دنیا کردی و از خلق دور شدی
پس رزق و قوام من از کجا باشد دوم خطر کارها از انکه صلاح و فساد آن و عاقبت معلوم نیست و آن سبب
مشغولی دل است از انکه نباید که در فساد و مهلکه افتم سوم سختیها و مصیبتها که از همه جانب بر آدمی افتد خاصه کسی را
که او مخالفت خلق کرده است و در محاربه شیطان نشسته و بمجاهده نفس مشغول شده چه غصهها است که چنین
کس را فرو میباید خورد و چه سختیها است که او را پیش خواهد آمد چهارم انواع قضا از خدای تعالی که ساعت
فساعت بر خواهد رسید و وقتی موافق پس اینجا او را عقبه عوارض پیش آید و محتاج شد بقطع کردن
آن بچهار چیز به توکل کردن بر خدای تعالی در کار رزق و تفویض کردن کارها بخدای تعالی در مواضع خطر و
و صبر کردن بر بلاها و رضا دادن وقت نزول قضا چون اینهمه کرد و از قطع این عقبه فارغ شد خواست که بعبادت مشغول شود می بیند نفس

بغلبه ایشان

خود را کاهل و ضعیف و در عبادت نشاطی دهد و ذکر و فکر فراغی بلکه مائل بغفلت و راحت و بطالت و
بلکه بشره و فضول و حماقت و جهالت پس محتاج شد در کار نفس انشده که او را سوای طاعت
و خیر براند و نشاطش در کار عبادت بیفزاید و بآنچی که منع کند او را از شر و معصیت و کم کند رغبت
او را از آن این نیست مگر خوف و رجا از آنکه امید داشتن در ثواب خدای تعالی و وعده کرده است
از انواع کرامات سائقی است که باعث است مر نفس را بر عبادت کردن و طاعت وی و ترسیدن
از عذاب دردناک خدای تعالی و از صعوبات آنچه که وعید کرده است از انواع عقوبت و خواری زاجر است
مر نفس را از گناه کردن این است **عقبه بواعث** که پیش آمد او را و محتاج شد بقطع آن بذکر
این دو چیز چون ازین نیز فارغ شد و روی بعبادت آورد می باید خود را فارغ از سر با نفس و
و شاغلی پس با نشاط و شوق و رغبت تمام بعبادت مشغول شد و بران مواظبت نمود در
اثنای آن می بیند درین عبادتی که چندین تحمل مشقت بجهت آن کرده است دو آفت عظیم
یکی ریا دوم عجب از آنکه وقتی در طاعت ریا می بیند و طاعت بدان سبب باطل میشود اگر
وقتی از ریا امتناع می آرد بدان سبب در عجب می افتد و عجب نیز عبادت او حبط کند پس پیش
آمد او را اینجا **عقبه قوادح** و محتاج شد بقطع آن به اخلاص و ذکر منت خدای تعالی
تا عمل او بسلامت ماند چون ازین نیز فارغ شد حاصل آمد مر او را عبادتی چنانچه باید و شاید و سالم از
همه آفات ولیکن چون نظر میکند خود را غریق رحمت خدای تعالی می یابد از بسیاری نعمتهای
خدای تعالی که او را داده است می ترسد نباید که از شکر گفتن آن غافل شود و در کفران افتد و
وازین مرتبه بلند که مرتبه بندگان صالح است فرو افتد و مسخط گردد پس پیش آمد او را اینجا
عقبه حمد و شکر چون از قطع آن عقبه نیز فارغ شد بحمد و شکر گفتن بقدر امکان
می باید خود را مطلوب مقصود و پیش و پس درنگذرد که بیند خود را در صحرای شوق و عرصه محبت افتاده
و از آنجا [illegible] باخر [illegible] و [illegible] رسید و خلعتها و کرامتها از پروردگار خود یافته و حال چنان شد که بتن

سائقی

سکند

این رسولان رب العالمین در رسند بروح و ریحان و بشارت و رضوان باز پروردگار راضی غیر
غضبان پس ببرند او را ازین دار فانی بحضرت الهی بمستقر ریاض جنت ببیند انجام نفس فقیر و
حقیر و ضعیف خود را مملکت عظیم و هر زمان هر ساعت مشاهده کند از سید رحیم از لطف و انعام
و تقرب و اکرام انچه هیچکس وصف آن نتواند کرد هر روز در زیادت تا ابد الاباد پس ای سعادت
عظیم و زهی بنده نیکبخت و زهی دولت بزرگ و زهی کار ستوده و میخواهیم از خدای تعالی که
منت نهد بر ما و بر همه مسلمانان بدادن این نعمتهای بزرگ و نگرداند مارا از کسانی که نصیب نیست
مر ایشانرا ازین کار مگر وصف کردنی و آرزو بردنی و شنیدنی و دیدنی بی نفع و نگرداند علم
مارا بر ما حجت و توفیق دهد مارا العمل صالح و قیام کردن بر انچه دوست دارد و راضی باشد که اوست
بخشنده تر از همه بخشانندگان و کرم کننده تر از همه کرم کنندگان پس این بود ترتیبی که الهام
کرد مرا خداوند عز و جل من در راه عبادت بدان اکنون که حاصل ازین جمله هفت عقبه است
اول عقبه علم دوم عقبه توبه سوم عقبه عوائق چهارم عقبه عوارض پنجم عقبه بواعث ششم
عقبه قوادح هفتم عقبه حمد و شکر و تمام شدن این عقبات تمام شود کتاب
منهاج العابدين الى الجنة و اما اکنون شرح دهم این عقبات را بموجز ترین
الفاظ مشتمل بر نکتهای غریب نافع ان شاء الله تعالى بالتوفيق والتسديد ولا
حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم عقبه اول و این عقبه علم است
ای طالب اخلاص و عبادت بر تو باد اولا به علم که اوست قطب و بر اوست مدار کار هردو
جهان و بدانکه علم و عبادت هر دو جوهر اند که بسبب ایشان است هرچه می بینی و هرچه
می شنوی از تصنیف مصنفان و تعلیم معلمان و نصیحت ناصحان بلکه بسبب
ایشانست فرستادن کتب و رسولان و آفریدن آسمانها و زمین و آنچه درین هر دو است از
مخلوقات و تأمل کن درین دو آیت را از کتاب خدای تعالی یکی آنکه گفته جل ذکره الله الذی خلق سبع
سموات ومن الارض مثلهن يتنزل الامر بينهن لتعلموا ان الله على كل شيء قدير

وَاَنَّ اللّٰهَ قَدْ اَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا یعنی چنان باشد که خدای عز و جل آنکسی است که بیافرید
هفت آسمانها و مثل این زمین را و میرود امر خدای میان ایشان و حکم و ملک او نافذ است
در ایشان تا بدانید که خدا تعالی بر همه چیز قادر است و علم خدای تعالی بهمه چیز محیط است و بسنده است
این آیت که دلیل باشد بر شرف علم خصوصًا علم توحید آیت دوم قوله تعالی وَمَا خَلَقْتُ
الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُوْنِ یعنی نیافریدم پریان و آدمیان را مگر برای آنکه مرا عبادت
کنند و بسنده است این آیت که دلیل باشد بر شرف عبادت و روی آوردن بدان پس
بزرگ دار این دو کار را که مقصود از آفریدن هر دو سرای ایشانند پس واجب است هر بنده را
که مشغول نشود مگر بدیشان و نظر نکند مگر در ایشان و بدانکه هرچه جز این هر دو است از کارها آن باطل
است که در او چیزی نیست و لغو است که در او حاصل نیست و چون این دانستی بدانکه علم شریف
تر است از عمل و از این است که رسول فرمود صلی الله علیه و سلم که فضیلت عالم بر عابد همچو
فضیلت من است بر امت من و فرمود که یک نظر کردن سوی عالم دوست تر است نزدیک
خدای تعالی از عبادت یکساله الصیام و قیام و فرمود که ره نمونی کنم شما را بر شریفترین اهل
بهشت یاران گفتند بلی یا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که ایشان علما امت من اند
پس از اینجا ظاهر شد مر ترا که علم شریف تر است از عبادت و لیکن چاره نیست هر بنده را از
عبادت والا علم بی عمل بی فائده باشد از آنکه علم بمنزله درخت است و عبادت بمنزله ثمره
است و شرف مر درخت را باشد از آنکه اصل است و لیکن نفع و منفعت از ثمره باشد
چون چنین است چاره نیست مر بنده را که از هر دو او را نصیب باشد و از نیست که گفت حسن بصری رحمة الله علیه اطلبوا
علم را طلب کردنی که از عبادت باز نمانید و طلب کنید عبادت را طلب کردنی که از علم باز نمانید پس طلب کنید علم را بی
از عمل باز ماندن و طلب کنید عبادت را بی از علم باز ماندن چون معلوم شد که چاره نیست مر بنده را از هر دو بدانکه
علم اولیتر است بمقدم داشتن بر عمل زانکه اصل و رهنما اوست و از نیست که فرمود پیغمبر علیه السلام که علم امام
است و عمل تابع اوست و این علم اصلست و امامست مقدمست بر عبادت از دو جهت یکی از برای آنکه عبادت توانی کردن

از انکه اول بر تو واجب است که معبود را بشناسی پس عبادت کنی و چگونه عبادت کنی کسی را که
نشناسی و نام و صفت او ندانی و از انچه واجبست در حق او عقیدت کردن و انچه روا نیست و
اعتقاد ندانی و بسا باشد که چیزیرا اعتقاد کنی در ذات و صفت او که آن مخالف حق است و بدان
سبب همه عبادت تو حبط باشد پس واجبست مر ترا که بیاموزی هر چه واجب است کردن آن
در شرع تا چنانکه فرموده شده و بر نهجی که ماموری بجا آری و بیاموزی انچه واجب است ترک آن از
مناهی تا آنرا ترک کنی و چگونه قیام کنی بطاعتی که آنرا ندانی که چیست و چگونه است و چگونه بجا آری
و چگونه اجتناب کنی از معصیتی که ندانی که آن معصیت است و ندانی که چگونه اجتناب کند و عبادت
شرعی همچنانکه طهارت و صلوة و صوم و جز آن واجبست که بیاموزی با جمیع احکام و شرایط تا بدان
قیام نمایی از انکه بسا باشد که تو بر چیزی مصر باشی و آن مفسد عبادت است یا آن مخالف سنت است
و تو بران مطلع نه و بسا باشد که ترا مشکلی در عبادت پیش آید و کسی را نیابی که از وی بپرسی و تو نیز ندانی
و پس ازین بدانکه مدار این کار بر عبادت باطن است که آن تعلق بدل دارد و آموختن
آن نیز بر تو واجبست چنانچه توکل و تفویض و رضا و صبر و توبه و اخلاص و غیر آن چنانچه ذکر این در کتاب
بیاید انشاء الله تعالی بدانکه پاک داشتن تن و عبادت تن یک جزو عبادتست و پاک داشتن دل و عبادت
دل نود و نه جزو عبادتست و واجبست بر تو که بیاموزی اضداد این هر یک همچو سخط و طول امل و حسد
و ریا و کبر و عجب تا پرهیزی از آن که دانستن و کردن این همه فریضه است بنص قرآن چنانکه خدای تعالی
میفرماید وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین یعنی بر خدا توکل کنید اگر شما مومن اید و جای
دیگر میفرماید واشکروا لله ان کنتم ایاه تعبدون و جای دیگر میفرماید واصبر وما صبرک
یعنی شکر کنید مر خدای تعالی را اگر هستید او را که میپرستید
الا بالله یعنی صبر کن و نتوانی صبر کردن مگر بتوفیق خدای تعالی و جای دیگر میفرماید وتبتل الیه
تبتیلا یعنی قطع کن از همه روی بوی و آر و غیر این از آیات درین بابست چنانچه در باب فرضیت
صوم و صلوة هست پس چیست مر ترا که نماز و روزه و زکوة را فرض میدانی و ترک این فرایض
کرده و هر دو را فرماینده یکی و کتاب یکی باک ازین فرایض بکلی غافلی

تا یکی را از ایشان نام هم ندانی ندانم بفتوای که این عقیدت کرده مگر بفتوای کسی که بهمت او دنیاست
تا معروف را منکر کرده است و منکر را معروف و علومی را که خدای تعالی در کتاب خویش نور
و حکمت و هدی نام کرده است بکلی اهمال کرده و همه روی به کسب کردن مال حرام آورده
بتر بسی از آنکه چیزی ازین فرائض ترک کنی و بصوم و صلوة نفل مشغول شوی این ترا هیچ نفع نکند
و بسا باشد که بر گناهی مصر باشی که آن سبب دخول دوزخ است و بسا بسی را از طعام و شراب و خواب
ترک گیری و چنان گمان بری که مرا قرب خدای تعالی حاصل میشود و تو بر باطل باشی و سخت تر
ازین همه آنکه بطول امل مبتلا باشی و طول امل معصیت معصیت محض است و آنرا تو نیت خیر تصور
کنی بسبب جهل خود از فرق ناکردن میان طول امل و نیت خیر و همچنین بر حرام و سخط باشی و گمان
بری که تضرع و ابتهال میکنم و همچنین در ریا محض باشی و گمان بری تو آنرا که من حمد خدا میکنم یا گمان
بری که من میخوانم مردمان را بسوی نیکی پس بیشماری برای خدای تعالی گناهان را طاعت و بجای عقاب
الیم ثواب عظیم طمع داری پس تو در غروری عظیم و غفلتی قوی باشی و آن بخدای عز و جل که
مصیبتی است بزرگ مر عابدان جاهل را پس ازین بدان که با این همه مر اعمال ظاهر را تعلقی است
با اعمال باطن که بدان اصلاح شود و بدان فاسد گردد چنانچه اخلاص و ریا و عجب و ذکر منت
و غیر آن پس هر که این اعمال باطن را نداند و طریق تاثیر آن در عبادت ظاهر نشناسد و کیفیت
احتراز کردن و نگاه داشتن اعمال از آن نداند کم باشد که او را عملی از اعمال ظاهر سلامت ماند پس
طاعت ظاهر و باطن او را فوت شده باشد و نماند بدست او مگر بدبختی و رنج و آن باقیست
پیدا و ازین است که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم که خواب کردن عالم بهتر است از نماز
کردن جاهل و عامل بی علم فساد بیش از آن کند که صلاح و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم که الهام کنند از
علم نیکبختان را و محروم کنند از علم بدبختان را و بدبختی ازین سبب است که علم نیاموخت و بی علم
عمل کرد که فردا منفعت بیش نباشد و ازین است که زما سلف رضی الله عنهم در طلب علم مبالغه کرده اند و از میان کارها کار علم اختیار
کرده اند از آنکه مدار کار بحقیقت بر علم است چنانکه [illegible] که طاعت نتوان کرد مگر بعلم پس علم مقدم باشد بر عبادت

واما خصلت دوم که موجب تقدیم علم است بر عمل آنست که علم نافع سبب خوف و هیبت است و
چنانکه گفت إِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ یعنی ترسند از خدای تعالی از بندگان وی مگر
عالمان و این ازانست که هر که خدای تعالی را نشناسد چنانچه حق شناختن است ترسد ازوی چنانکه حق ترسیدنست
و تعظیم نکند چنانکه حق تعظیم کردن اوست و حرمت داشتن او پس جمیع طاعات ثمره علم باشد و از
جمیع معاصی علم مانع گشت و جز این دو مقصود نیست مر بنده را از عبادت خدای تعالی پس تو را
به علم پیش از همه چیز بایست ای سالک راه آخرت والله الموفق **سوال** شاید که بگوئی که رسول فرمود صلی الله
علیه وسلم طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ کدام علم است آنکه طلب او فرض و لازم
است و حد آن چیست و چه مقدار مر بنده را در کار عبادت ازان حاصل می باید کرد **جواب** بدانکه
علومی که طلب او فرض و لازمست سه است علم توحید و علم سر یعنی آنچه تعلق بدل دارد و علم شریعت
اما حد هر یکی که چه مقدار واجب است بدانکه از علم توحید مقداری واجب است که بدان معرفت
اصول دین حاصل گردد و آن آنست که بدانی که مر ترا الهی است عالم قادر حی مرید متکلم سمیع بصیر
واحد بیشریک موصوف بصفات کمال منزه از دلالت حدوث و منفرد بقدم و بر کل محدثات
و محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بنده اوست و رسول اوست و صادق است بدانچه اخبار کرده است از خدای تعالی
در امور آخرت و بر تو باد که بچیزی عقیده نکنی مادام که در قران یا در حدیث نیابی و فی الجمله هر چیزی که جهل آن
هلاک تو باشد آموختن آن فرض عین است و اما از علم سر آن مقدار آموختن فریضه است که واجبات
و مناهی آن بدانی تا ترا تعظیم حق تعالی و اخلاص و سلامتی عمل حاصل گردد و بیان آن تمامی درین
کتاب بیاید انشاء الله تعالی و اما از علم شریعت هرچه فرض است بر تو کردن آن آموختن آن
هم فرض است تا چنانکه حق آنست ادا کنی چنانچه طهارت و صلوة و صوم و اما حج و جهاد و زکوة
اگر بر تو فریضه گردد آموختن آن نیز فریضه شود والا نه این است حد هر یکی ازین سه علم که طلب کردن
آن فرض عین است و اما دانستن علم توحید آن مقدار که با مبتدعان جدل کنی و ایشانرا ملزم کنی
فرض عین نیست بلکه فرض کفایه است فرض عین همان است که اعتقاد تو بدان درست گردد و همچنین علم سر

و شرح عجایب قلب نیز بسیارست معرفت جملهٔ آن بر تو واجب نیست بلکه همان قدر که مفید عبادت
تو باشد دانستن آن فرض عین است تا آنچه مضرست ازان اجتناب کنی و آنچه ازان چاره نیست چون
اخلاص و حمد و شکر و توکل آنرا اکتساب کنی و همچنین در علم فقه واجب نیست که جمیع ابواب فقه از بیع
و شرا و اجارت و نکاح و طلاق بدانی که دانستن آن همه فرض کفایه است **سوال** اگر گوئی که آن
مقدار از علم توحید که فرض است که بمجرد مطالعه بی معلمی این کس را حاصل شود **جواب** بدانکه
استاد کشاینده و آسان کننده است و تحصیل کردن علم باو سهل ترست اما خدای تعالی بفضل
خویش بسی کس را که خواهد خود معلم وی شود و چون این دانستی بدانکه این عقبه که عقبهٔ علم است دشوار
است و لیکن مطلوب و مقصود بدین حاصل شود و نفع او بسیارست و قطع او دشوار است و خطر او
او بزرگ است که بسا کسی که عدول و اعراض کرد ازو و گمراه شد و بسا کس که در قطع او مشغول شد
که بلغزید و بسا کس که متحیر بماند درو و بسا کس که سلوک کرد و در مدت اندک قطع کرد و بسا کس که
کرد و هفتاد سال در قطع کردن بماند و الامر کله بید الله عز و جل اما نفع او آنست که ذکر کردیم
از شدت احتیاج بنده بدان و بنای کارهای عبادت بر آنست خاصه علم توحید و علم سر در خبرست
که خدای تعالی وحی کرد به داود صلوات الله علیه و علی نبینا که ای داود علم نافع بیاموز گفت الهی
علم نافع کدام است گفت آنکه بدانی علم جلال و عظمت و کبریا و کمال قدرت من بر همه چیز بدانی
اینست علمی که ترا نزدیک گرداند بمن و روایت کرده از علی رضی الله تعالی عنه و گفت اگر در
در حالت طفولیت بمردمی و در بهشت رفتمی خوش نیامدی مرا ازانکه پروردگار خود را نشناختمی و اما شدت
او آنست که در طلب او اخلاص می باید کرد هر که علم را طلب کند تا مردمان بدو توجه کنند و مجالست او را
حاصل شود و در مجالس بدان مباهات کند و مال حرام دنیا صید کند او از جملهٔ زیانکاران است ابو یزید
بسطامی رحمة الله علیه گفته است که سی سال مجاهده کردم هیچ چیز سخت تر از کار علم بر من نبود
و دیگر از انکه شیطان بر تو مکر کند و گوید که چون در علم چنین خطرست و تحصیل او دشوار پس ترک اولی ترست پس باید که بدین
گمان از علم باز نمانی که رسول فرمود صلی الله علیه و سلم شب معراج دوزخ را دیدم که اکثر دوزخیان

فقیران بودند گفتند یا رسول الله فقیران از مال فرمود نی از علم پس هر که علم را نیاموزد نتواند که
عبادت را چنانچه حق است بجا آورد و اگر مردی خدای تعالی را عبادت کند همچون عبادت ملائکه هفت
آسمان و او را علم نباشد از جمله زیانکاران باشد پس جست شو در طلب علم بجنبش و تلقین و تدریس
و به پرهیز از کاهلی و ملال و الا در خطر گمراهی باشی نعوذ بالله منها پس حاصل کار آنکه چون نیکو نظر کردی
در دلائل صنع باری تعالی و دانستی که ترا الهی است قادر عالم حی مرید متکلم سمیع بصیر منزه از حدوث پاک
از همه نقصانها و آثارها دانیست بر و آنچه روا است بر محدثان و مخلوقان او چیزی نماند و چیزی بر و
نماند منزه از مکان و جهات و نظر کردی در معجزات رسول الله صلی الله علیه و سلم پس دانستی که او رسول
خداست و این است بر وحی و آنچه سلف بر آن اعتقاد کرده اند که خدای تعالی را دیدنی است در آخرت
و قرآن کلام خدای است غیر مخلوق از جنس حرف و صوت نیست و در ملک و ملکوت هیچ چیز در خاطر
نگذرد و هیچ چیز نجنبد مگر بقضای خدای تعالی و قدرت او و ارادت او و مشیت او و خیر و شر و نفع و ضرر و
ایمان و کفر همه از وست و هیچکس را از مخلوقات چیزی بر و واجب نیست کسی را که ثواب دهد
بفضل خویش دهد و کسی را که عقوبت کند بعدل خویش کند و آنچه آمده بر زبان صاحب شرع
علیه الصلوة و السلام از امور آخرت چنانچه حشر و نشر نامها و عذاب قبر و سوال منکر و نکیر و
میزان و صراط همه حق است این است اصلهای که سلف رضی الله عنهم بدان عقیده کرده اند و امر
کرده اند به اعتقاد کردن آن و پیش از آن که بدعتها ظاهر گردد بدین همه اجماع کرده اند پس نظر
کردی در علمهای دل و واجبات آن و مناهی باطن که شرح آن همه درین کتاب خواهد آمد تا حاصل
شود مر ترا علم بدان پس دانستی جمله آنچه محتاجی بکردن آن چنانچه طهارت و صوم و صلوة پس
ادا کردی فریضه خدای عز و جل را در باب علم و از جمله علمای امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
شدی اگر عمل کنی برین علمی که آموخته مر ترا شرفی عظیم و علم ترا قیمتی بی اندازه حاصل شد و این
عقبه را قطع کردے و پس خویش انداختی و مر ترا ثواب بی اندازه حاصل شد

ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

عقبهٔ دوم و این **عقبهٔ توبه ست** پس ازین بر تو واجب است ای طالب عبادت
که توبه کنی و وجوب توبه بسبب دو چیز ست یکی آنکه تا ترا توفیق شود بطاعت کردن که شومیت گناهان
آدمی را از طاعت محروم کند و خذلان و خواری بار آرد و از آنکه قید گناهان از رفتن سوی طاعت آدمی
را مانع ست و مصر بودن بر گناهان سبب سیاهی دل ست اَلْقَلْبُ اِذَا قَضٰى لَا يُبَالِيْ اِذَا عَصٰى
و اگر رحمت نکند خدای تعالی گناهان آدمی را سوی کفر بکشند چگونه توفیق طاعت باشد مر کسی را که او در
شومی گناهان و قساوت است و چگونه راه یابد سوی خدمت کسی که او بر معصیت مصر است و چگونه نزدیک
کند بمناجات کسی را که او بنجاست معاصی آلوده است در خبر است از رسول صلی الله علیه وسلم که گفت
چون بنده دروغ گوید هر دو فرشته از وی جدا شوند از تباهی و گندگی که از دهن او بیرون آید پس
این چنین زبانی را چگونه صلاحیت ذکر خدای تعالی باشد لاجرم آنکه مصر است بر گناه کم باشد
که او را بر عبادتی توفیق باشد و اگر بر سبیل ندرت توفیق یابد که عبادتی کند بزحمت بسیار و در آن
حلاوت اندک و صفائی نیابد و آن همه بشومیت گناهان و ترک توبه است راست گفت آنکه گفت چون تو
بر قیام لیل و صیام نهار قیام نتوانی کرد بدانکه تو محبوسی که گناهان ترا حبس کرده است **سبب دوم**
برای وجوب توبه آنست تا عبادت تو قبول افتد از آنکه خداوند دین هدیه مدیون را قبول نکند و این از آنست
که توبه از معاصی خشنود کردن خصمان فرض عین است و جمله عبادت که خواهی کرد نفل است پس چگونه قبول کند
از تو نفل و فرض عین بر گردن تو بود و چگونه روا باشد که ترک گیری حلالی و مباحی را و تو مصر باشی
بر حرامی و چگونه مناجات کنی با خداوند خویش و از و خواهش ها کنی و او بر تو خشمگین است اینست حال
گناهکارانی که مصر باشند بر گناهان **سوال** اگر گوئی که چیست توبه نصوح و حد او و چه می باید کرد مر بنده را
تا از جمله گناهان بیرون آید **جواب** بدانکه توبه عملی ست از عملهای دل و حاصل او پاک کردن دلست
از گناهان و شیخ من ابو المعالی رضی الله عنه در حد توبه چنین گفته است که توبه ترک اختیار کردن گناهی ست
که مثل آن گناه از روی منزلت نه از روی صورت از وی در وجود آمده باشد و آنکه ترک گیرد از خوف خدای تعالی
ترک گیرد و تعین توبه به چهار شرط است **اول** ترک اختیار گناه کند بعزم کردن و جزم بدانچه اصلا بار دیگر

گناهی نخواهم کرد اما اگر ترک گناه کند و در خاطر او این باشد که شاید این گناه باز کرده شود تائب نباشد
بلکه پرهیز کننده باشد از گناه دوم آنکه توبه کند از گناهی که مثل آن گناه از وی در وجود آمده است
از انکه اگر مثل آن گناه وقتی نکرده است تائب نباشد بلکه متقی باشد نه بینی که رسول صلی الله علیه وسلم
را نتوان گفت که تائب بود از کفر که سابقی نبود بلکه متقی بود از کفر و عمر رضی الله عنه را نتوان گفت
که تائب بود از کفر از انکه او کفر سابق داشت سوم آنکه گناهی که از و در وجود آمده است مثل گناه
باشد که ترک اختیار او میکند و آن مماثلت از روی منزلت و درجه او باشد از روی صورت نه بینی اگر پیری
از کار مانده که زنا کرده بود و قطع طریق کرده چون خواهد که ازین توبه کند توبه از و درست است توبه بر زنا
زیرا که در توبه بسته نشده است سوال اگر گوئی او را ممکن نیست ترک اختیار زنا و قطع طریق چون او این زمان
قادر نیست برین فعل پس صحیح نباشد صفت کردن او بدین که تارک است مر زنا و قطع طریق را بلکه
عاجز است جواب ولیکن قادر است بر مثل زنا و قطع طریق است در منزلت و درجه چنانچه قذف و غیبت
و غمازی از انکه آن همه گناهان اند اگرچه بزهکاری در هر یکی متفاوت است ولیکن جمیع آن معاصی
در حق اثم یک منزلت دارند و ان فروتر منزلت بدعت است و منزلت بدعت فروتر از درجه کفر است
پس کسی که از زنا و قطع طریق و جمیع گناهان که از کردن آن امروز عاجز است درین صورت اگر توبه کند
او درست است چهارم آنکه توبه کردن برای تعظیم امر خدای تعالی باشد و حذر کردن از عذاب
عقوبت دردناک او نه بسبب رغبت دنیائی و یا ترس از مردمان و طلب ثنا و یا ضعف نفس و یا
ترس فقر و جز آن این است شرطهای توبه و رکنهای او چون این حاصل شود توبه درست باشد
اما مقدمات توبه بر سه وجه است اول آنکه تباهی گناهان خود را یاد کند دوم آنکه سختی عقوبت
خدای تعالی که طاقت آن ندارد یاد کند سوم آنکه ضعیفی و عدم حیله خود یاد کند که آنکس که او گرمای
آفتاب و طپانچه سرهنگ قاضی و گزیدن مورچه طاقت ندارد او عذاب آتش دوزخ و زدن
گرزهای زبانیه و گزیدن مارانی که هر یکی همچون گردن اشتر اند و کژدمانی که
همچون اشتر اند چگونه طاقت آرد و چون برین چیز مواظبت نمائی و شب و روز

بار بار در دل بگذرانی ترا برین آرد که توبه نصوح کنی از جمله گناهان والله الموفق **سوال** اگر گوئی
که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده که پشیمانی توبه است و مثل این شرطها که تو در توبه گفتی نگفته است
جواب بدانکه اول پشیمانی شرط است و در بنده نیست نه بینی که بنده از بسیاری چیزها میخواهد که پشیمان
شود و نمی تواند شد و توبه مقدور بنده است و بالیقین میدانیم که اگر کسی بر گناهی پشیمان شود از آن سبب
که جاهش میان مردمان برفت و یا مالش بسبب حرفت در معاصی گم شد این چنین ندامت توبه نباشد
بلکه این گناه محض است و از اینجا دانستی که درین حدیث معنی هست که تو بمجرد ظاهر فهم نکرده و آن اینست
که ندامت برای تعظیم خدای تعالی و خوف عقاب و باشد که برانگیزد آدمی را به توبه نصوح پس چون بیارد
سه مقدمه توبه را و ندامت کند این ندامت باعث شود بر ترک اختیار گناه و باقی ماند این ندامت در دل
در زمان مستقبل و باعث شود بر عجز و زاری در حال پس این را که او باعث هست بر توبه او را بنام توبه ذکر کرده
سوال اگر گوئی که چگونه ممکن است مرا ویرا که اصلا از گناهی از صغیره و کبیره در وجود نیاید و انبیا که اشرف
خلق اند در ایشان اختلاف هست که این درجه یافتند یا نه **جواب** بدانکه این کاری است ممکن غیر مستحیل کسی را که خدای
تعالی او را روزی کند و نیز از شرایط توبه است که تو گناهی بقصد و عمدا نکنی و اما اگر سهو و خطا گناهی کنی آن از تو
عفو است و این نیک آسان است بر کسی که خدای تعالی او را توفیق دهد **سوال** اگر گوئی که مرا از توبه کردن این باز میدارد
که میدانم باز گناه خواهم کرد و بر توبه ثابت نخواهم ماند پس در توبه کردن چه فایده **جواب** بدانکه این از جمله غرور
و تسویلات شیطانست از کجا دانستی که تا آن زمان که باز گناهی کنی زنده خواهی ماند شاید که پیش از انکه باز گناهی کنی بمیری
اما اینکه خایفی از باز افتادن در گناه بر تو نیست که بصدق توبه کنی و تمام گردانیدن بر خدای است
اگر تمام گرداند فهو المطلوب اگر تمام نگرداند باری گناهان گذشته همه آمرزیده شد و از ان بکلی پاک شدی نماند
بر تو گناهی مگر همین گناه که تجدید کرده و این سعادتیست بزرگ و فایده بسیار بر تو باد که از خوف
باز افتادن در گناه از توبه باز نمانی که ترا قطعا به توبه کردن از دو فائده یکی حاصل ست والله
الموفق اما طریق بیرون آمدن از گناهان و خلاص یافتن از
خصمان **سه** بدانکه گناهان همه سه نوع است **اول** ترک

گرفتن آنچه بر تو واجبست از نماز و روزه و زکوة و غیران پس قضا کنی یعنی ادا کنی از این جمله بقدر
امکان آنچه توانی **دوم** گناهی است که میان تو و میان خدای تعالی است همچون خوردن خمر و شنیدن
مزامیر و خوردن ربا و مانند آن بیرون آمدن از مثل این گناهان بدان باشد که نادم شوی و عزم محکم کنی که
پیش نخواهی کرد **سوم** گناهی است که میان تو و میان بندگانست و این دشوار و صعب تر است و
و آن بر انواع است در مال باشد و در نفس باشد و در عرض باشد و در دین باشد و در کنیزک باشد
و در زن باشد آنچه در مال است واجب است که باز بر خصم رد کنی اگر ممکن باشد و اگر عاجز باشی از این از خصم
بحلی خواهی و اگر غایب باشد بروح او صدقه کنی و اگر نتوانی نیکی بسیار کن و بخدای تعالی باز گرد
به تضرع تا او بکرم خود خشنود گرداند در روز قیامت و آنچه در نفس است برود به اولیایش بگوید
تا قصاص کنند یا از سر آن بگذرند و اگر عاجز باشی بخدای تعالی باز گرد تا خصم را خشنود گرداند
و آنچه در عرض است یعنی بگفتن غیبت و بهتان و شتم واجبست که خود را پیش آنکس که او را غیبت
کرده دروغ زن کنی و از خواهی اگر ممکن باشد و آن جایی است که از زیاده شدن غضب او ایمن
باشی و اگر از آنهاست که چون بگویی خشمش زیاده شود پس بخدای تعالی باز گرد و از برای
او آمرزش بخواه و آنچه در زن و کنیزک است آن را نشاید که بحلی بخواهی و ظاهر کنی بلکه طریق
آنست که بخدای تعالی باز گردی تا بروز قیامت او را از تو خشنود کند و اگر ایمن باشی از زیاده
شدن خشم این نادرست بحلی بخواه و آنچه در دین است یعنی کسی را تکفیر کرده یا گمراه گفته
این دشوارتر است باید که پیش آنکس خود را دروغ زن کنی و اگر ممکن شود از وی بحلی خواهی
و الا بخدای تعالی باز گردی و پشیمانی بسیار کنی تا او را خدای تعالی خشنود گرداند حاصل کار آنست که بدانچه
ممکن گردد خصمان را خشنود کنی و آنچه نتوانی بخدای تعالی بتضرع و بصدق باز گردی تا در روز قیامت
ایشان را از تو خشنود گرداند و امید بفضل خدای تعالی آنست که چون صدق بنده بداند خصمان را از خزینه
رحمت خویش خشنود گرداند پس چون بدانچه گفته شد عمل کردی و بترک گناهان بکلی دل نهادی
از همه گناهان بیرون آمدی و اگر ترک گناهان و عزم توبه کردی ولیکن گذشته ها را قضا نکردی

وخصمان را خشنود نکردی پس تبعات پرسیده شود و باقی گناهان آمرزیده گردد والله الموفق

فصل پس یقین بدانکه عقبهٔ توبه دشوار است و مهم است و خطر او بزرگ است تا روایت کرده اند که **ابو اسحاق** اسفراینی رحمة الله علیه از شیوخ بود گفت سی سال از خدای تعالی توبهٔ نصوح میخواستم مستجاب نمی شد وقتی بر سبیل تعجب گفتم سبحان الله سی سال است که یک حاجت میخواهم روا نمی شود در خواب دیدم که گوینده میگوید تعجب میکنی نمیدانی که چه میخواهی این میخواهی که خدای تعالی ترا دوست دارد **قوله تعالی** اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ التَّوَّابِیْنَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِیْنَ یعنی بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد پاکان را از گناه و این حاجت حاجتی خرد است پس ای عزیز ببین که این بزرگان چه سان اهتمام داشتند در کار دین و اصلاح دل و توشه برگرفتن برای آخرت **اما حذری** که در تاکردن توبه است آنست که اول گناه سختی و سیاهی دل است و آخر او کفر است و بدبختی آید نعوذ بالله منها به پرهیز و فراموش مکن حکایت ابلیس و بلعم باعور که اول کار این دو گناه بود و آخر کار هر دو کفر پس هلاک شدند با هلاک شدگان ابدالآباد پس ترا باد به بیدار شدن و جهد کردن شاید که از دل خویش دفع توانی کرد اصرار بر گناهان یکی از صحابیان گفته است که سیاهی دل از گناهان است و علامت سیاهی دل آنست که از گناه کردن نترسی و از طاعت کردن لذت نیابی و از نصیحت نشنوی و در دل اثر نکند و بر تو باد که هیچ گناه را خوار نداری بسا باشد که خود را تائب پنداری بر کبیره مصر باشی کهمش بن حسن یکی از ابدالان بود روایت کرده است که گفت یک گناه کردم چهل سال است که بر آن میگریم گفتند آن چیست گفت برادری بزیارت من آمد برای آن برادر ماهی خریدم و وقت دست شستن پارهٔ گل از دیوار خانه همسایه بستدم و دست شستم از آن روز پشیمانم که بی اجازت خصم بستدم و تصرف کردم این گناه باشد و گویند که مردی بود رقعه می نوشت در خانه که بکرا گرفته پس خواست که تتریب کند رقعه را بخاک دیوار آن خانه و در خاطر او گذشت که خانه کرایه است تتریب بدین خوب نیست باز گفت سهل است و این را مقداری نیست پس تتریب کرد ناگاه آوازی داد سَیَعْلَمُ الْمُسْتَخِفُّ بِالتُّرَابِ مَا یَلْقٰی غَدًا مِنْ طُوْلِ الْحِسَابِ یعنی سرانجام است

که بداند حال پنداره تراب انچه بیاید در روز قیامت از دشواری حساب پس ای عزیز غافل مباش
و با نفس خویش حساب کن و در توبه تعجیل کن که اجل پنهان ست و دنیا فریبنده است و حال پدر
خویش آدم صلوات الله علی نبینا و علیه یاد کن که خدای تعالی او را بید قدرت خود بیافرید و در بهشت
در آورد و نگر و مگر یک گناه و کردند با او انچه کردند تا راویان روایت کرده اند که خدای تعالی گفت یا آدم
چگونه همسایه بودم من ترا گفت که نیکو همسایه یا رب گفت یا آدم بیرون رو از جوار من و تاج کرامت
را از سر دور کن کسی که بی فرمانی من کند در همسایگی من نباشد چنین گفته اند که بر گناه خود دویست
سال بگریست تا خدای تعالی توبه او قبول کرد و آن یک گناه را بیامرزید این حال کسی ست که
او پیغمبر است و برگزیده است و یک گناه بیش نکرده است پس چگونه باشد حال دیگری با گناهان
بی شمار و این حال کسی که دویست سال بگریست و توبه کرد چگونه باشد حال کسی که او بر گناهان
مصر است و اگر توبه کردی پس بشکستی و باز گناه کردی باز در حال توبه کن و با نفس خود مگو شاید
که تا باز گناه کنم بمیرم همچنین دوم بار و سوم بار و چهارم و هر بار که گناه بکنی توبه بکن و در توبه کردن
عاجز تر از گناه کردن مباش و بمنع شیاطین از توبه باز مایست نشنیده که رسول صلی الله علیه وسلم
فرموده است بهترین شما کسی است که چون گناه بسیار کند توبه بسیار کند و یاد کن قول خدای تعالی
وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا یعنی هر که
گناه کند پس آمرزش خواهد خدای تعالی او را بیامرزد والله الموفق **فصل** حاصل کار در باب
توبه آنست که چون عزم درست کردی بر ترک گناهان چنانکه خدای تعالی از دل تو دانست که آینده گناه
نخواهی کرد و خصمان را بقدر امکان خشنود کردی و فرایض که از تو فوت شده بقدر امکان قضا
کردی و در باقی عمر بتضرع بجناب تعالی باز گشتی پس غسلی پاک بکن و جامه پاک بپوش
و چهار رکعت نماز چنانکه باید بحضور دل بگذار پس روی بر زمین بنه در جایگاهی
که خالی بود و جز خدای تعالی کسی ترا نه بیند پس خاک بر سر کن و سر و روی
خویش در خاک بمال و بچشم گریان و دل بریان و با اندوه به آواز بلند

شیطان

یگان یگان گناه خود که در مدت عمر خود کرده بر زبان آر و نفس خود را ملامت کن که ای نفس
وقت آن نیامده که توبه کنی و بخدای تعالی بازگردی یا خود طاقت آن داری که بر عذاب خدای
تعالی صبر خواهی کرد یا چیزی داری که ترا از عذاب مانع خواهد شد و مثل این کلمات بسیار
بگوئی و هر دو دست بردار و مناجات کن که الهی بنده گریزپای تو بر در تو آمده است الهی بنده
گنهگار تو به عذر پیش آمده است از من عفو کن و بفضل خویش مرا قبول و بنظر سوی من
بنگر یا رب مرا بیامرز و جمله گناهان گذشته مرا درگذار و آنچه از عمر من باقی است تا مرگ از
گناهان نگهدار که خیر همه بدست قدرت تست و تو بخشنده و بخشاینده پس این دعا بخوان
اَللّٰهُمَّ یَا مُجْلِیَ عَظَائِمِ الْاُمُوْرِ یَا مُنْتَهٰی هِمَّةِ الْمَهْمُوْمِیْنَ یَا مَنْ اِذَا اَرَادَ شَیْئًا
اَنْ یَقُوْلَ لَهٗ کُنْ فَیَکُوْنُ اَحَاطَتْ بِنَا ذُنُوْبُنَا اَنْتَ الْمَذْخُوْرُ لَهَا یَا مَذْخُوْرًا
لِکُلِّ شِدَّةٍ کُنْتُ اَدَّخِرُکَ لِهٰذِهِ السَّاعَةِ فَتُبْ عَلَیَّ اِنَّکَ اَنْتَ التَّوَّابُ
الرَّحِیْمُ معنی دعا چنان باشد که ای روشن کننده کارهای بزرگ و ای نهایت مقصود
همت همه صاحب همتان ای کسی که چون خواهی که چیزی کنی بگوئی که بشو در حال موجود
شود گناهان بسیار شد ای ذخیره کرده شده از برای هر دشواری برای این ساعت
ترا ذخیره کرده ام توبه نصوح مرا کرامت فرما که تو بخشنده و توبه دهنده پس بسیار گریه و
زاری بکن و این دعا بگو یَا مَنْ لَا یَشْغَلُهٗ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ یَا مَنْ لَا یُغَلِّطُهٗ کَثْرَةُ
الْمَسَائِلِ یَا مَنْ لَا یُبْرِمُهٗ اِلْحَاحُ الْمُلِحِّیْنَ وَلَا تُضْجِرُهٗ مَسْاَلَةُ السَّائِلِیْنَ اَذِ
قْنَا بَرْدَ عَفْوِکَ وَحَلَاوَةَ رَحْمَتِکَ اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ معنی آنست ای
کسیکه او را شنیدن چیزی از شنیدن چیزی دیگر باز ندارد ای کسیکه از بسیاری خواست
خواهندگان در دادن مراد هر یکی غلط نکند ای کسیکه از الحاح کردن خواهندگان تنگ
نیاید ما را شربت عفو خود بچشان و بر ما رحمت کن که تو بر همه قادری پس رسول صلی الله علیه وسلم درود
بفرست و برای جمیع مسلمانان مغفرت خواه و بعبادت مشغول شو که توبه نصوح کردی از گناهان بکلی بیرون آمدی و پاک

شدی چنانکه امروز از مادر زادی و خدای تعالی ترا دوست گرفت و ترا اجر و ثواب بسیار بدست
آمد و بر تو برکت و رحمت چندان نازل شد که هیچکس وصف آن نتواند کرد و از عذاب و بلای
دنیا و آخرت خلاص یافتی و این را بریدی بتوفیق الله تعالی و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم فقط

عقبه سوم و این عقبه عوائق است

بعد ازین بر تو باد ای طالب عبادت به دفع کردن موانع تا از عبادت تو مستقیم شود و گفته‌اند که موانع
چهار اند اول از آن دنیاست و دفع آن بدور شدن باشد از وی و زهد کردن در وی و این که ترک
دنیا که بر تو لازم است بسبب دو چیز است سبب اول آنکه تا عبادت تو مستقیم شود که رغبت دنیا مانع
است از عبادت از آنکه چون ظاهر تو به طلب دنیا مشغول باشد و باطن به ارادت وی عبادت
چگونه توانی کرد که دل یکی است و چون بچیزی مشغول شد بچیزی دیگر مشغول نتواند شد و نیز مثل دنیا و
آخرت همچون دو انباغ است چون یکی را خشنود کنی دیگری ناخوش گردد و نیز مثل دنیا و آخرت همچون
مشرق و مغرب است بقدر آنکه بیکی نزدیک شوی از دیگری دور افتی اما آنکه مشغولی دنیا در
ظاهر مانع عبادت است خود ظاهر است و روایت کرده اند از ابی درداء که گفت خواستم که جمع
کنم میان عبادت و تجارت جمع نشد پس روی بعبادت آوردم و ترک تجارت گرفتم و روایت
کرده اند از عمر رضی الله عنه که گفت اگر دنیا و آخرت کسی را جمع شدی مرا شدی بسبب قوتی
که خدای تعالی مرا داده است پس هرگاه که حال چنین باشد نشان آن بقا اولی است اما آنکه مشغولی
دنیا به دل مانع عبادت است از آن است که چون دل بجهت وی مشغول باشد چگونه بعبادت
پردازد و چنانکه گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم هر که دوست داشت آخرت را زیان
کرد در دنیا و هر که دوست داشت دنیا را زیان کرد در آخرت پس برگزینید آنچه
باقی است بر آنچه فانی است پس ازینجا دانستی که چون ظاهر تو بدنیا مشغول باشد و
باطن بجهت وی میسر نشود که عبادت کنی اما اگر دنیا را ترک کنی و بظاهر و
باطن از وی دست بداری البته عبادت توانی کرد بلکه عبادت کردن بر تو آسان گردد

و سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که چون بنده ترک دنیا گیرد دل او بحکمت روشن
کرده و اعضایش بکار عبادت او را یاری کنند سبب دوم که ترا ترک دنیا می باید کرد آنست که قیمت
عمل تو بسیار شود که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است دو رکعت نماز از مرد عالم تارک دنیا
و زاهد بهتر است و دوست تر است نزدیک خدای تعالی از عبادت همه عابدان تا قیام قیامت پس
چون عبادت به ترک دنیا اینچنین مرتبه می یابد واجب آمد بر طالب عبادت که ترک دنیا گیرد **سوال**
اگر گوئی که چیست معنی زهد در دنیا **جواب** بدانکه زهد نزدیک علمای ما دو نوع است زهدیست
که مقدور بنده است و زهدیست که مقدور بنده نیست اما زهدیکه مقدور بنده است سه چیز است
یکی ترک طلب چیزیکه ندارد از دنیا دوم دور کردن چیزیکه دارد از دنیا سوم ترک خواست دنیا در باطن
اما زهدیکه غیر مقدور است آنست که دنیا بر دل زاهد بکلی سرد شود و زهدیکه آن مقدور است مقدمه زهدیست
که آن غیر مقدور است چون بنده زهد مقدور بجای آورد یعنی انچه نیست طلب نکند و آنچه دارد دور کند
و از دل خواست بیرون کند زهد غیر مقدورش حاصل آید یعنی دلش از دنیا بکلی سرد شود و اینست یک
سن زهد حقیقی و بدانکه صعب تر این سه چیز بیرون بردن خواست است از دل از انکه بسیار تارک
باشند بظاهر محب باشند دنیا را بباطن و مقصود آنست که خواست باطن نباشد مر دنیا را
نشنیده که خدای تعالی می فرماید تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ
عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ۵ معنی آنست که دار آخرت برای
کسانی است که در دنیا فساد و بلندی نطلبند معلق کرد یافتن سعادت آخرت را به نفی
خواست دنیا نه به یافت دنیا پس مقصود آنست که خواست دنیا از دل برود چون بنده
بران دو چیز مواظبت کند خدای تعالے او را توفیق دهد که خواست
نیز از دل خود بیرون برد و اما انچه باعث است بر ترک دنیا ذکر آفات
و عیوب دنیاست و در آفات و عیوب دنیا مشایخ بسیار
سخن گفته اند یکے از انجمله آنست که بزرگے گفته است

ترک دنیا کردم بسبب قلت غناء او و کثرت عناء او و سرعت فناء او و خست شرکاء او و شیخ من
گفته است که ازین سخن بوی رغبت می آید از انکه هر که شکایت کند فراق کسی را هر آئنه وصال او را
دوست دارد و هر که چیزی را بسبب مزاحمت شریکان ترک گیرد اگر مزاحمت نباشد بگیرد پس سخن
کامل در مذمت دنیا آنست که شیخ من گفته است دنیا دشمن خداست عز و جل و تو دوست اوی
و هر که کسی را دوست دارد دشمن او را دشمن دارد و نیز گفته است که دنیا مرداریست بمشک خوشبوی شده
و زینت آراسته غافلان بظاهر او فریب خورند و عاقلان ترک گیرند **سوال** اگر گوئی که چیست
حکم زهد در دنیا فرض است یا سنت یا مستحب **جواب** بدانکه زهد در حلال باشد و در حرام و در حرام فرض
است و در حلال مستحب و این حرام نزدیک کسانی که در طاعت استقامت نیافته اند بمنزله
مرداریست اقدام نکنند بر خوردن آن مگر وقت ضرورت بمقدار دفع ضرر اما زهد در حلال مر
ابدالان را باشد که آن نزدیک ایشان بمنزله مرداریست نخورند مگر مقداری که از آن چاره
نیست و حرام نزدیک ایشان بمنزله آتش است که خوردن آن بهیچ حال در خاطر ایشان
نگذرد و اینست معنی سرد شدن دل بر دنیا یعنی باید که بکلی همت خود از طلب دنیا قطع
کند و پلیدش پندارد و مکروهش اندیشد تا بحدی که در دل او خواستی و میلی سوی دنیا نماند
سوال اگر گوئی چگونه ممکن شود که دنیا با چندین لذتها که دارد نزدیک آدمی با چندین
خواهشها که دارد حرام همچون آتش و حلال همچون مردار شود **جواب**
بدانکه کسی که او را خدای تعالی توفیق خاص کرامت کند و از آفات دنیا و تباهی
او بداند نزدیک وی چنین شود که گفتم و این سخن تعجب کنند کسانی که از عیبهای
دنیا و آفات او کور اند و بظاهر او فریب خورند و درین باب ضرب مثل کنیم تا نیکو
تر فهم کنی بدانکه این بکسی ماند که حلوای خبیص بلکه جملگی شرایط از بادام و شکر
و پسته و مویز و زعفران و خوشبوی و جز آن بسازد و پس پاره زهر قاتل در آن تعبیه کند و مردی آنرا
ببیند و یکی دیگر نه بیند پس صاحب حلوا این حلوا را پیش آن هر دو کس نهد

مردیکه بران تعبیه کردن زهر آگاه است هرگز درین حلوا رغبت نکند تا اصلا در خاطرش نگذرد که به هیچ
حالی از ان چیزی بخورد و این حلوا نزدیک او بسان آتش است بلکه صعب‌تر از ان بسبب آفتی که
بران مطلع است و بهیچ وجه بظاهر او و زینت او فریفته نشود و اما این مسکین جاهل که بر تعبیه زهر
مطلع نیست بظاهر او فریفته شود و برغبت تمام خورد و بسا باشد که آن پرهیزنده را سرزنش نماید
و نکوهش کند و گوید که ازین چنین حلوای لطیف چرا احتراز می کنی مگر دیوانه این است مثل حرام دنیا
با اهل بصیرت و جاهلان راغب اما اگر درین حلوا زهر نیامیخته باشند مگر خوری با علم یعنی انداخته
همچنین مردی که مشاهده کرده است نزدیک او این حلوای مکروه باشد و طبع او را از ان
نفرتی بود تا بشتابی که دست بران فراز نکند مگر آنکه ضرورتی سخت پیش آید و آن دوم که خبر
ندارد برغبت تمام بخورد این است مثل حلال دنیا با هر دو فریق اهل بصیرت و استقامت
و اهل رغبت و غفلت پس اینست حال دو مرد با آنکه در طبع هر دو برابر اند و مختلف اند
بسبب علم و جهل که دران حلوا است اگر جاهل بدانستی چنانکه عالم دانسته همچنان زهد
کردی که او کرد و اگر عالم ندانستی چنانکه جاهل ندانست برغبت تمام بخوردی چنانکه او بخورد
پس ازینجا دانستی که تمیز در دل است نه در طبع و این اصلی است مفید و سخنی است ظاهر
و درست و معروف باشد بدین کسی که بهره از خرد و انصاف داشته باشد **سوال**
اگر گویی که چاره نیست از گرفتن مقداری از دنیا که سبب قوام نفس باشد پس چگونه زهد کنم
جواب بدانکه زهد در فضول است آنچه بدان احتیاج نیست در قوام و مقصود بنده
قوام قوت است تا خدای تعالی را عبادت توان کرد از اکل و شرب و گرفتن لذات و خدای
سبحانه تعالی اگر خواهد قوام بچیزی دهد و اگر خواهد بغیر چیزی دهد چنانکه فرشتگان را داده است
و چون بچیزی دهد بچیزی دهد که موجود است و نزدیک تست و طلب تست و کسب تست
و اگر خواهد بچیزی دهد که نزدیک او است و برساند مر ترا از جایگاهی که ندانی آنکه سعی و طلب کنی چنانکه فرمود
جل جلاله وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ یعنی کسی که تقوی کند خدای او را

از دشواریها بیرون شدن بخشند و رزقش رساند از انجا که نداند چون همچنین است هیچ حال به
طلب کردن رزق و خواستن آن محتاج نیستی واگر این طاقت نداری والبته طلب کنی باید
که نیت تو در طلب آن باشد که بدان واسطه تقویت در عبادت حاصل آید نه آنکه شهوت لذت
طلب کنی هرگاه بدین نیت دنیا بگیری آن از تو خیر باشد و در زهد تو قادح نبود **عائق دوم**
خلق ست بعد ازین بر تو بادا ای طالب عبادت بجدا شدن از خلق و عزلت
گرفتن از وی و آن بسبب دو چیز است یکی آنکه مردمان ترا از عبادت کردن باز دارند
حکایت کرده اند که یکی از مشایخ گفت بگذشتم به جماعتی که تیر می انداختند و یکی از
ایشان دور نشسته بود خواستم که با وی سخن گویم گفت ذکر خدای خوشتر است
نزدیک من گفتم که تنها چون نشسته گفت با من پروردگار من است و دو فرشته
گفتم از میان جماعت سابق کیست گفت کسی که خدای تعالی او را آمرزیده است گفتم
راه کدام است بدست اشارت کرد سوی آسمان و برخاست و برفت پس
همچنین خلق مانع ست مرآدمی را از عبادت بلک برین بسنده نیست که خلق آدمی را
در معصیت و هلاکت افگنند چنانچه حکایت کرده اند از حاتم اصم رحمة الله که او گفته طلب
کردم از خلق پنج چیز نیافتم طلب کردم از ایشان طاعت و زهد نکردند گفتم پس مرا یاری
کنید بران نکردند گفتم پس راضی باشید از من چون کنم نکردند گفتم پس مرا منع مکنید ازین
منع کردند گفتم پس مرا بچیزی که رضای خدای تعالی نیست مخوانید اگر نکنم با من عداوت مکنید
کردند ترک ایشان گرفتم و بخویشتن مشغول شدم و بدان ای برادر دینی که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم صفت کرده ست از زمان عزلت را و شرح داده است اهل او را و خود دوست
بیان کرده است ۱۲
بجدا بودن از خلق و درین شکی نیست که او دانا ترست بمصالح ما و ناصح تر ما را از ایشان چون
زمانه خود را بدان وصف یابی که گفته است فرمان او بجا آر و نصیحت او قبول کن و هیچ شک مکن
که رسول صلی الله علیه وسلم داناترین ماست بانچه صلاح تست درین زمانه تو و بعد زمانی ستقیم خود

بزبان مدار که از جمله هلاک شدگان باشی و آنچه فرموده است آنست که عبدالله بن عمرو بن عاص
رضی الله عنهم گفته است که نزدیک رسول الله صلی الله بودم که ذکر فتنه کرد و فرمود که چون
ببینید شما مردمان را که عهدهای خود در گذشتند و امانت ها را خیانت کردند گفتم
چکنم دران زمان ای رسول خدا جَعَلَنِیَ اللّٰهُ فِدَاكَ گفت لازم گیر خانهٔ خود را
و نگاهدار زبان خود را و بگیر آنچه دانی و ترک کن آنچه ندانی و بر تو باد بکار خویش و
ترک گرفتن کار دیگری و در خبر دیگر آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
که آن روزهای هرج باشند پرسیدند که روزهای هرج چه باشند فرمود که روز
گاریست که مردم از همنشین خود ایمن نباشند و ابن مسعود رضی الله عنه در خبر دیگر
روایت کرده است از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت مرحارث بن عمر را که اگر عمر دراز
داده شوی زمانه بر تو خواهد رسید که بسیار باشند دران زمان خطیبان و اندک
باشند عالمان و بسیار باشند سایلان و اندک باشند دهندگان دران زمان
هوا کشنده عالم باشد گفتم کی باشد آن روز گفت آن روز که نماز ها فوت کنند
و رشوتها قبول کنند و دین را بمتاعی اندک از دنیا بفروشند دور باش
ای نیکبخت ازان زمانه دور باش من میگویم که جمیع آنچه درین اخبار روایت
کرده اند بچشم خود دیدم در زمانهٔ خویش پس نیکو نظر کن که ترا چه باید کرد و سلف
صالح رضوان الله تعالی علیهم اجماع کرده اند بر دور بودن از زمانهٔ خویش و اهل آن و اختیار
کرده اند عزلت را و بعزلت امر کرده اند و درین هیچ شکی نیست که ایشان داناتر بدنیا
ترازما بوده اند و زمانه بعد از ایشان بهتر نشده است بلکه تباه تر ازان شده است که در
وقت ایشان بود یوسف بن اسباط رحمة الله گفته است که شنیدم از سفیان ثوری رحمة الله
که میگفت بخدای که بجز وی خدای دیگر نیست عزلت حلال شد درین زمانه و من میگویم اگر عزلت
در زمانهٔ سفیان ثوری رحمة الله حلال شد در زمانهٔ ما واجب و فریضه گشت و در روایت

عالمان

علم

کرده از سفیان ثوری رحمة الله که نامه نوشت بسوی عباد خواص بدانکه تو در زمانه که اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم پناه می جستند از آن زمانه که آنرا دریابند وایشان را
علمی بود که ما را نیست پس چگونه باشد حال ما که درین زمانه موجود شدیم به اندکی علم
واندکی صبر واندکی یاری و تان بر خیر وبسیاری فساد مردمان و عمر خطاب رضی الله عنه فرموده است
که در عزلت راحت است از همنشینان بد سفیان بن عیینه رحمة الله گوید که بسفیان ثوری گفتم
که مرا وصیتی کن گفت معرفت با مردمان بسیار مکن گفتم نه آن که در خبرست که معرفت با مردمان
بسیار کن از انکه هر مومن را شفاعتی است گفت نه پندارم که وقتی مکروهی بتو رسیده است
مگر از کسی که با او معرفت میداشتی گفتم آری پس چون بعد وفاتش بخواب دیدم سالها
گفتم مرا وصیتی کن گفت معرفت با مردمان کمتر کن که خلاص یافتن از ایشان دشوار است
فضیل رحمة الله گفته است این زمانه ایست که زبان را نگاه باید داشت و در جای پنهان
باید بود ودل را علاج باید کرد وانچه بدانی باید گرفت وانچه ندانی ترک باید کرد داؤد
طائی رحمة الله گفت روزه بگیر در دنیا وافطار کن در آخرت وبگریز از مردمان همچون گریختن
تو از شیر وابو عبید الله رحمة الله گفته است که هیچ حکیم را ندیدم مگر آنکه مرا وصیت کرد اگر دوست
داری که کسی ترا نشناسد بدانکه ترا نزدیک خدای تعالی کافیست اما خصلت دوم که موجب
اختیار عزلت است آنست که مردمان باطل کنند انچه از عبادت حاصل آمده است بسبب انچه پیش آید
از قبل ایشان از ریا وتزین وآئینه راست گفت یحیی بن معاذ رازی رحمة الله که
دیدن مردمان بساط ریاست وزاهدان گذشته همه رسیده اند ازین سخن
وبجملی ترک ملاقات وزیارت یکدیگر گرفته ور روایت کرده اند که هرم بن حیان
مر اویس قرنی را گفت که ای اویس بیا تا یکجا باشیم وملاقات یکدیگر کنیم اویس
گفت دعای در غیبت بهتر از ملاقات یکدیگر از انکه از زیارت وملاقات همه ریا وتزین
است وهر سلیمان خواص را گفتند که ابراهیم ادهم رحمة الله آمده است چرا بزیارت

و نزد وی گفت با شیطان ملاقات کردن دوست تر دارم از ملاقات کردن با وی این سخن
را از وی عجب پنداشتند گفت چون من او هم را ببینم ریا کنم و چون شیطان را ببینم از ریا
به پرهیزم و شیخ من با یکی از عارفان ملاقات کرد و در مجلسی دراز نشستند و در آخر مجلس
چون دعا کردند و برخاستند شیخ من گفت نه پندارم که مجلسی امید دارتر ازین مجلس نشسته
باشم عارف گفت اما من نه پندارم که مجلسی خایف تر ازین مجلس نشسته ام از انکه تو احادیث
و علوم غریب یاد میکردی و من نیز همچنین میکردم پس میان ما ریا افتاد ازین سخن شیخ من
بسیار بگریست تا آنکه بیهوش شده بیفتاد این است حال اهل زهد و ریاضت در ملاقات
یکدیگر با ایشان پس چگونه باشد حال اهل رغبت و بطالت بلکه حال اهل شر و جهالت
و بدانکه زمانه بکلی باطل شده است و مردمان بکلی تباه شده اند بحدیکه ترا از عبادت باز دارند
که اصلا نتوانی که عبادت کنی و اگر چیزی کرده باشی بر تو باطل کنند پس واجب است بر تو
عزلت گزیدن و جدا شدن از مردمان و پناه طلبیدن از خدای تعالی از تباهی این زمانه
و اهل او و الله الحافظ بفضله و رحمته **سوال** اگر گوئی که چیست حکم عزلت و جدا
شدن از مردمان و بیان کن ما را طریق عزلت گرفتن هر یکی از مردمان و حدیکه درین کار
واجب است **جواب** بدانکه مردمان درین کار بر دو نوع اند یکی مردیست که خلق را بدو اصلا
حاجت نیست به بیان علمی پس این مرد را باید که از مردمان بکلی جدا باشد و اصلا مخالطت
نکند مگر در جمعه و یا در جماعت و یا در عیدین و یا در حج و یا در مجلس علم نافع و یا حاجت نا بد
و خود را پنهان دارد چنانکه او کسی را نشناسد و نه کسی او را شناسد و اگر این مرد خواهد که
بکلی از مردمان قطع کند و اصلا در امور دین و دنیا به ایشان اختلاط نکند بسبب مصلحتی
که در آن می بیند روا نیست او را مگر آنکه یکی از دو کار کند یا آنکه جائی دور
ساکن شود که بر وی جمعه و جماعت واجب نشود مانند جبال و جزایر شاید که یک
سبب این باشد عابدان را که از مردمان دور رفته اند و در مثل

این مواضع سکونت کرده اند و یا آنکه بحقیقت بداند که مضرتی را که مخالطت مردمان بوی
حاصل خواهد شد بسبب حضور جمعه و جماعت بیشترست از ثوابی که بجمعه و جماعت
حاصل خواهد شد پس هرگاه که اثم بیشتر باشد یا از ثواب هر آئینه او را روا باشد که
ترک جمعه و جماعت گیرد **و در مکه دیدم** یکی از مشایخ کبار را که از اهل علم بود
و در مسجد حرام برای جمعه و جماعت حاضر نمی شد و هیچ مانع نداشت و من در آن
وقت به استفاده بر وی میرفتم یعنی از وی پرسیدم گفت اثمی که بسبب مخالطت
مردمان حاصل میشود بیشتر از ثوابی است که بسبب جمعه و جماعت حاصل میشود میگویم
حاصل کار آنست که آنکه عذری دارد بر وی عتاب نیست و خدای تعالی عالم است بنیات
و عذر هر یکی نیکو میداند **و طریق عدل** آنست درین کار که در جمعه و جماعت و خیرات
دیگر با مردمان مخالطت کند و در غیر از آنها جدا باشد اما اگر خواهد که بر طریق دوم عمل کند بدانکه
از مردمان بکلی قطع کند و در جمعه و جماعت حاضر نشود بسبب عذری که می بیند پس طریق او
آنست که جای ساکن شود که بر وی مثل این فرایض متوجه نشود و در طریق سوم یعنی آنکه ساکن
شود در شهر و در جمعه و جماعت حاضر نشود بسبب عذری که می بیند یعنی بزهکاری که بسبب
ملاقات حاصل می آید این کس محتاج است بنظر دقیق و در آن خطر غلط است و دو طریق
اول سالم اند والله الموفق بفضله **و اما مرد دوم** که مقتدا باشد در علم که مردمان
در کار دین بوی محتاج اند به بیان کردن علمی و حکمی و حقی یا رد کردن
مبتدعی و یا خواندن بسوی خیر بفعل یا بالقول مثل این مرد را روا نباشد
که بکلی از مردمان دور شود بلکه میباید که میان ایشان باشد
و خلق خدای تعالی را نصیحت کند و احکام آخرت برای
ایشان بگوید و روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و سلم
که فرمود چون بدعتها ظاهر شوند و عالم ساکت ماند لعنت خدای تعالی

براں عالم باد و این جای ست که میان خلق باشد و اگر میان ایشان نباشد هم روا نیست
عالم را
که عزلت گزیند روایت کرده اند که استاد ابوبکر بن فورک رحمه الله قصد آن کرد که تنها باشد
و بعبادت مشغول شود در بعضی از کوه بانگ آوازی بشنید که ای ابابکر چون از جمله حجتهای
خدای تعالی شدی بر خلق چرا بندگان خدای تعالی را ترک گرفتی پس بازگشت و میان خلق آمیز
بود بسبب صحبت او با خلق و مامون بن احمد مرا حکایت کرد از استاد ابو اسحاق رحمة الله که
گفت عابدان جبل لبنان را که ای خورندگان گیاه است محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را
در دست مبتدعان گذاشته اید و اینجا بخوردن گیاه مشغول شده اید گفتند که ما طاقت صحبت
مردمان نداریم خدای تعالی ترا قوت آن داده ست بر تو واجب ست که خلق را نصیحت کنی
بعد از آن کتاب جامع الجلی والخفی تصنیف کرد و بدانکه شغل این مرد محتاج ست در صحبت
خلق بکارهای دشوار اول صبر دراز و حلم عظیم و نظر و تسبیق و یاری خواستن از خدای
تعالی دایما ثانیا و در معنی منفرد باشد اگرچه در ظاهر بشخص با ایشان ست اگر با او سخن
گویند سخن گوید و اگر زیارتش کنند براندازه هر یکی تعظیم کند و هر یکی را شکر گوید و اگر از وی
روی گردانند آنرا غنیمت شمرد و اگر در خیر باشند با ایشان یار شود و اگر در تباهی باشند
مخالفت شان کند و منع نماید اگر دانند قبول خواهند کرد و بجمیع حقوق ایشان قیام نماید از
زیارت و پرسیدن بیمار و روا کردن حاجتی که او را گویند بقدر امکان و از ایشان
پاداش نجوید و اگر قادر باشد ایشان را چیزی بدهد و از ایشان هیچ نستاند و اگرچه
بدهند تا تواند نستاند و اگر او را برنجانند تحمل کند و هیچ نوع انتقام
نکشد و اصلا رنجش ظاهر نکند و حاجت های خود را از ایشان پنهان دارد
و بانچه تواند بآسانی و دشواری حاجات خویش و سر تمام کند و با
این همه محتاج است که برای آخرت نیز ذخیره کند چنانچه عمر خطاب رضی الله عنه گفته است
اگر شب بخسپم خود را ضائع کرده باشم و اگر بروز بخسپم رعیت را ضائع کرده باشم

پس چگونه خواب کنم میان این دو چیز و مثل این زندگانی که به تن با ایشان باشد و بدل از ایشان دور بغایت دشوار است و ابن مسعود رضی الله عنه گفته است مخالطت کن با مردمان چنانکه دین ترا زیانی نرسد اما من میگویم چون فتنها موج زنند و کار دین چنان شود که عالم را نه طلبند و نه بدو فائده گرفتن دین نباشند و کار دنیا مهم باشد چنین وقت عالم نیز معذور است که عزلت گزیند و از مردمان دور باشد و علم را دفن کند و می‌ترسم از ان که این زمانه را که ذکر کردیم این زمانه باشد وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ این است حکم عزلت و دور بودن از مردمان نیکو فهم کن که غلط او عظیم است و ضرر او بسیار وَاللّٰهُ ولی التوفیق **سوال** اگر گوئی که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است بر شما باد بجماعت که دست خدای تعالی بر جماعت است و شیطان گرگ آدمی است که تنها را بگیرد و گفت صلی الله علیه وسلم که شیطان با تنها است و از دو تن دور است **جواب** اگرچه رسول الله صلی الله علیه وسلم این بگفته است این هم گفته است اَلْزِمْ بَيْتَكَ یعنی لازم گیر خانه خود را و امر کرده است بعزلت و دور بودن از مردمان در زمانه تباه و در قول رسول صلی الله علیه وسلم تناقض نیست و وجه جمع میان هر دو چیز نگوییم اما اینکه گفت بر شما باد بجماعت سه احتمال دارد یکی آنکه بر شما باد بجماعت در دین و حکم شرع از آنکه این امت بر ضلالت اجماع نکند پس خلاف کردن اجماع و حکم کردن بر خلاف آنچه جمله ائمه بران اجماع کرده اند باطل است و گمراهی است اما آنکه از مردمان جدا شود برای اصلاح دین آن مراد نیست وجه دوم بر شما باد بجماعت یعنی جدا شوید از ایشان در جمعه و جماعت و مثل آن که دران قوت دین و جمال اسلام است و در خشم آوردن کافران و ملحدان است و از برکات خالی نیست و من نیز میگویم که حق گوشه‌نشین آنست که با مردمان در جمیع خیرات شریک شود و از صحبت و مزاحمت کردن با مردمان در باقی کارها احتراز کند بسبب آفاتی که دران است وجه سوم بر شما باد بجماعت در غیر زمانه فتنه گفته است هر کسی را که او ضعیف باشد در کار دین اما مرد قوی صاحب بصیرت در کار دین هرگاه زمانه فتنه را مشاهده کند باید که عزلت گزیند و جز در جمعه و جماعت بیرون نیاید چنانچه

در نسخهٔ صحیح است و کار دین مهم نباشد ۱۲

رسول الله صلی الله علیه وسلم است را خدر کردن فرموده است از جلوت و بخلوت
امر کرده و اگر خواهد که بکلی قطع کند باید که در کوهی و جزیره ساکن شود و بسبب صلاح که در کار
وین دیده است میگوییم مثل این مرد هر جا که باشد خدای تعالی آورا میسر گرداند که در جمعه
و جماعت و جمیع خیرات حاضر شود تا از ین ثواب محروم نماند که در جماعت ثواب
بسیار است اگرچه مردمان باطل شده اند از ابدالا چنین روایت کرده اند که ایشان
در جمعه و جماعت حاضر می باشند و بر روی زمین هر جا که خواهند در ساعت بروند
و زمین برای ایشان طی میکنند گوارا باد مر ایشان را بهرچه ظفر یافته اند بران **سوال**
اگر گوئی که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که رهبانان است من کسانی اند
که در مساجد نشینند و این معنی مقتضی نهی است از جدا بودن از مردمان **جواب**
بدانکه این در غیر زمانه فتنه گفته است چنانکه پیش از ین ذکر کردیم و نیز باک نیست که در مساجد باشد
باید که با مردمان مخالطت نکند به تن با ایشان باشد و در معنی از ایشان جدا و این ست
مقصود ما از شرح عزلتی که گفتیم نه آنکه دور بودن به تن و نزدیک بودن بدل و درین معنی
ابراهیم ادهم گفته است کُنْ وَاحِدًا جَامِعًا وَمِنْ تَمَائِكَ ذَا أُنْسٍ وَمِنَ النَّاسِ وَحْشِيًّا
یعنی میان مردمان باش و تنها باش و با خدای تعالی انس گیر و از مردمان گریزنده
باش **سوال** اگر گوئی که بسکونت در مدارس علماء آخرت و رباط صوفیان که سالکان راه آخرت
باشند چگوئی **جواب** بدانکه نیست طریق بزرگ و ستوده درین کار از آنکه سکونت در مثل
این مواضع که گفتی جامع است هر دو فائده را یکی عزلت از مردمان دوم مشارکت با ایشان در جمعه
و جماعت و جمیع خیرات پیش هیچ کس را حاصل آید مسلا که اهل عزلت را باشد با ثوابی که جمیع مسلمان را حاصل می آید
بودن در رباط بهترین طریقت است و بنابرین اکثر عارفان میان مردمان بوده اند تا مردمان را از ایشان
نفع بود و حال ایشان مشاهده نمایند و پیروی ایشان کنند که زبان حال موثرتر از زبان مقالات **سوال**
اگر گوئی که چیست حال مرید با کسانیکه در مجاهده و ریاضت مشغول اند با ایشان مخالطت کند یا نکند **جواب** بدانکه اگر

ایشان بر طریق مشایخ گذشته ثابت باشند ایشان بزرگترین برادران توانند دین یاری
دهندگان توانند بر عبادت خدای تعالی اما بطریق ایشان نباشند و ترک رسم
ایشان گرفته اند نشاید مرید را که با ایشان مخالطت کند بلک در کنج عزلت خود باشد
سوال اگر گوئی که معتزل اگر خواهد که از مدارس و رباط بیرون آید و در جای دیگر ساکن شود بسبب
انکه صلاح خود دران بیند شاید یا نی جواب بدانکه این مدارس و رباط بمنزلهٔ حصنی است
که آدمی را از دزدان و راهزنان نگاهدارد و آنکه از حصن بیرون باشد بمنزله صحرائی است که
سواران شیاطین جوق جوق میگردند بیم آن باشد که او را بربایند و اسیر نمایند پس
کسیکه ضعیف است بر وی واجب است که حصن را لازم گیرد اما اگر مردی
قوی صاحب بصیرت باشد که دشمن بر وی غالب نتواند شد نزدیک او حصن و صحرا
برابر بود و چنین کس را باک نیست که در صحرا باشد و مع ذلک سکونت در حصن
بهتر است سوال اگر گوئی که چه گوئی در زیارت برادران دینی و پیوستن با ایشان
در ملاقات و تذکیر جواب بدانکه زیارت برادران دینی از جواهر عبادت
است و سبب قربت خدای تعالی است عز و جل و متضمن فواید بسیار است ولیکن
باید که دو چیز نگاهداری یکی آنکه بسیار بزیارت نروی و از حد نگذری که زُرْ غِبًّا تَزْدَدْ
حُبًّا یعنی زیارت کن گاه گاه تا دوستی با تو زیاده شود دوم آنکه حق زیارت
نگاهداری و آن آنست که از ریا و تزیین و لغو و غیبت و امثال این احتراز کنی
تا خود را و این مردم را در اثم نیفگنی سوال اگر گوئی که چه چیز باعث شود بر عزلت
گزیدن از مردمان و دور بودن از ایشان و چه چیز آسان کند بر تن تنها بودن را جواب
بدانکه آن چیز که بر تو تنها بودن آسان کند سه چیز است یکی آنکه در عبادت مستغرق باشی زانکه
مشغولی عبادت و انس با خدای تعالی آدمی را از مخالطت باز دارد که انس گرفتن با مردمان
علامت افلاس است چون نفس خویش را ببینی که ملاقات مردمان میخواهد بدانکه

آن سبب بیکاری اوست پس چون کسیکه بعبادت مشغول شود چنانچه حق آنست حلاوت
مناجات بیابد وا ورا با خدای تعالی و کلام او انس حاصل شود و از صحبت دیگران بکلی بگریزد
چنانچه در خبر است که موسی صلوة الله علی نبینا و علیه چون از مناجات و شنیدن کلام خدای
تعالی بازگشتی از مردمان بگریختی و انگشت در هر دو گوش کردی تا سخن مردمان نشنود
و دران وقت سخن مردمان نزدیک او همچو آواز ور از گوش بودی و برتو باد بانچه شیخ من
گفته است اتَّخِذِ اللّٰهَ صَاحِبًا وَذَرِ النَّاسَ جَانِبًا یعنی خدای تعالی را بیاری بگیر و
مردمان را بیک جانب بگذار **دوم** آنکه بکلی از مردمان طمع نداری چه هرگاه نفع از کسی
توقع نداری و از مضرت او نه ترسی وجود و عدم او نزدیک تو برابر باشد **سوم** آنکه
اقتهای که در مخالطت است نیکو در خاطر بگذارنی پس این چیز را هرگاه که لازم گیری ترا از صحبت
خلق باز دارد و تنها بودن بر تو آسان شود والله الموفق **عایق سوم شیطان است**
بعد ازین بر تو باد ای طالب عبادت بجنگ کردن با شیطان و قهر کردن با او و این بسبب
دو خصلت است **خصلت اول** آنکه شیطان دشمنی است که در آشتی و اصلاح طمع نیست
بلکه قانع و خورسند نشود تا هلاک نکند پس از چنین دشمن ایمن بودن از غایت غفلت باشد
خصلت دوم آنکه شیطان بر عداوت تو مجبول شده است شب و روز قصد تو
میکند و تو ازان غفلت داری و علی الخصوص او را با تو کینه دیگر افتاده است و آن آنست که تو
دایما بعبادت حق مشغولی و خلق را قولا و فعلا سوی عبادت میخوانی و این ضد کار
شیطانست پس گویا که تو هر زمان و هر ساعت او را در خشم و غضب می آری او
نیز دایما کمر بر عداوت و هلاکت تو بسته دارد و چگونه با چون توئی عداوت نکند که او با دوستان
خود همچون کفار و اهل ضلالت و اهل بدعت در بعضی احوال عداوت میکند
پس با تو که قصد آن داری که او را در خشم آری و بمخالفت او کار
کنی چگونه عداوت نکند پس اکنون او را با دیگر مردمان دشمنی عام است و با تو ای

کوشنده عبادت و علم عداوت خاص ست و کار تو او را مهم تر است و او را بر تو یاری
دهندگان اند که سخت ترین ایشان هوای تست و او را اسباب در آمدن هاست
و تو ازان غافل هستی و راست گفت یحیی معاذ رحمه الله که شیطان فارغ و تو مشغول و او ترا
می بیند و تو او را نمی بینی و او ترا فراموش نمیکند و تو او را فراموش میکنی پس چون
حال چنین باشد از محاربه و قهر او چاره نیست **سوال** اگر گوی که بکدام چیز با شیطان
محاربه کنم و بچه چیز او را مقهور گردانم **جواب** بدانکه اهل این کار را درین مسئله دو طریق
ست یکی آنکه بعضی علما میگویند که تدبیر در دفع شیطان همین استعاذه ست یعنی باز داشت
خواستن از خدای تعالی چیزی دیگر نیست زیرا که شیطان سگی ست که خدای تعالی بر تو مسلط کرده است
پس اگر بمحاربه او مشغول شوی وقت خود را ضایع کنی و رنجی دیده باشی پس بازگشت
بصاحب سگ اولی تا او را از تو باز دارد **دوم** آنست که علمای دیگر میگویند که طریق در
دفع شیطان مجاهده و ریاضت ست اما نزدیک من بهتر و طریق عدل آنست که جمع کرده
شود میان هر دو طریق اول استعاذه کنیم از شر او چنانچه فرموده شده ایم و اگر بعد از
استعاذه شر او به کفایت نرسد و او را بر خود غالب بینیم ضرورة بدانیم که این ابتلا است
از خداوند تعالی که او را بر ما مسلط کرده ست تا صبر ما بر عداوت وی و قوت مجاهده ما ظاهر
شود چنانچه گاهی کافران را بر ما مسلط میکند با آنکه بر کفایت شر ایشان قادر ست تا صبر
کردن ما بر جهاد ایشان ببیند پس بدانکه محاربه با شیطان و قهر کردن او دو سه چیز است **اول** آنکه مکاید و حیل
او بدانی که چون بر مکاید و حیل او مطلع شدی بر تو دلیری نتواند کرد چنانکه دزد چون بداند که صاحب خانه بیدار ست بر آینه
بگریزد **دوم** آنکه وسوسه او را التفات نکنی و دل خود را بدان متعلق و مشغول نداری که شیطان بمنزله سگی ست عوعو
کننده اگر به وی روی آری بتو در آویزد و اگر اعراض کنی ساکت شود **سوم** آنکه دایما در ذکر حق مشغول باشی بزبان و دل که در
خبر ست که ذکر خدای تعالی در جنب شیطان بمنزله آکله است در جنب بنی آدم **سوال** اگر گوئی چگونه شناسم مکاید
او را و کدام طریق ست معرفت آنرا **جواب** بدانکه او را وسوسه هاست که بمنزله تیرهاست که انداز او یا می اندازد و حقیقت آن

[illegible]

وقتی روشن شود که انواع خواطر و اقسام او بدانی دیگر آنکه او را جبلهاست که آن بمنزله دامی است
گسترده است و حقیقت آن وقتی روشن شود که انواع مکاید و اوضاع او بدانی اما اصل
خواطر بدانکه خدای تعالی بر دل بنی آدم فرشته موکل کرده است که دائما سوی خیر میخواند و او را
ملهم خوانند و دعوت او را الهام و در مقابله آن فرشته شیطان نیز مسلط کرده است که او دائما
سوی شر میخواند و ندا او وسواس گویند و دعوت او را وسوسه گویند و شیخ من گفته است
بسا باشد که شیطان بخیر خواند و مقصود او ازان شر باشد و بمفضول خواند و مقصود او ازان
منع از فاضل باشد و بخیری خواند تا ان خیر گناهی بار آرد که اثم آن بیشتر از ثواب آن خیر باشد مثل عجب
و غیر آن و جز این دواعی خدای تعالی در خلقت آدمی طبیعتی نیز مرکب کرده است که میل آن
طبیعت دائما بشهوات و لذات است از نیک و بد بی ضبط که باشد پس بتحقیق دواعی سه
چیز شد چون این مقدمه دانستی بدانکه جمله خواطر که در دل بنده حادث میشود و او را بر فعل
و یا بترک آن باعث می باشد ان همه باآنکه بتحقیق از خدای تعالی است لیکن بر چهار
قسم است قسمی است که باری تعالی در دل بنده حادث میگرداند ابتداءً و او را همین خاطر
گویند فحسب و قسمی است که حادث میگرداند موافق طبع آدمی و آنرا هوای نفس گویند
و قسمی است که حادث میگرداند در عقب دعوت ملهم و آنرا الهام گویند و قسمی است
که حادث میگرداند عقب دعوت شیطان آنرا وسوسه گویند این است چهار قسم خواطر
چون این تقسیم دانستی بدانکه خاطریکه از قبل خدای تعالی است ابتداءً گاهی بخیر باشد
اکرام و الزام حجت را و گاهی بشر باشد امتحان و محنت را و خاطریکه از قبل ملهم است
نباشد مگر بخیر زیرا که او مسلط نیست مگر بجهت نصیحت و ارشاد و خاطری که
از قبل شیطان است نباشد مگر بشر برای اضلال و اغوا را و بسا باشد
که بخیر باشد برای مکر و استدراج را و خاطریکه از قبل هوای نفس است
بشر باشد و با نچه دران خیری نیست و بعضی از سلف گفته اند که

هوای نفس نیز بخیر بخواند و تحت او شر باشد مثل شیطان اینست انواع خواطر چون این
معلوم شد چاره نیست مر ترا از دانستن سه فصل دیگر که مقصود در آنست اول فرق کردن
میان خاطر خیر و خاطر شر در جمله دوم کردن میان خاطر شر ابتدائی و شیطان و هوا
و دانستن دفع هر نوعی سوم فرق کردن میان خاطر خیر ابتدائی و الهامی و شیطانی که خیر
از خدای تعالی رسد و یا از ملهم باشد اتباع کنی و هرچه از شیطان است اجتناب کنی و
همچنین هوای نزدیک کسی که گفته است او نیز بخیر بخواند

فصل اول

چون خواهی
که خاطر خیر از خاطر شر بدانی و فرق میان این هر دو کنی بیکی ازین سه میزان وزن بکن
تا حقیقت کار معلوم شود اول آنکه کاریکه در خاطر تو گذشته است بر شرع عرض کن اگر
موافق آید بدانکه خیر است و اگر بر ضد آن باشد بر خصتی یا بشبهتی بدانکه شر است پس اگر بدین
میزان حال او روشن نشد پس عرض کن بر اقتدای بصلحا اگر در کردن آن کار اقتدا به
صلحاست خیر است و الا شر است و اگر بدین هر دو ازین هم روشن نشد عرض کن بر نفس و هوا
پس بنگر از انها است که نفس را از ان نفرتیست به نفرت طبع نه نفرت ترس یا از خدای تعالی بدانکه
خیر است و اگر از انها است که نفس را سوی او میل است میل طبع نه میل امید ثواب خدای تعالی
بدانکه شر است زیرا که نفس فرماینده است به بدی میل او اصلا بخیر نباشد و هرگاه که بیکی ازین سه
میزان وزن کردی هر آئینه خاطر خیر از خاطر شر پیدا شود

فصل دوم

چون خواهی
که فرق کنی میان خاطر شر که از هوای نفس است یا از شیطان یا از خدای تعالی است
ابتدا پس درین نیز ازین سه نوع نظر کن یکی آنکه اگر آن خاطر را به یک حال می یابی بدانکه
از خدای تعالی است یا از هوای نفس و اگر متردد یابی بدانکه از شیطان است و عارفی
گفته است که مثل هوای نفس همچون نمر است که بسهل محاربه دفع نشود و مثل
شیطان همچون گرگ است هرگاه که از جانبی برانی از جانب دیگر برآید دوم
آنکه اگر او را بعد از گناهی که کرده باشی بیابی بدانکه از خدای تعالی است

از برای عقوبت و اهانت مرترا بشوی آن گناه و اگر این خاطر ابتداست و بعد از گناه نیست
بدانکه از جهت شیطان ست زیرا که شیطان در همه حال طالب غرور است سوم انکه اگر آن
خاطر را هیچ وقت بدر گفتن خدای تعالی ضعیف و کم نمی یابی بدانکه از هوای نفس است
واگر بذکر گفتن کم میشود بدانکه از شیطان ست زیرا که شیطان بذکر گفتن پس می گردد
در حالت غفلت وسوسه میکند **فصل سوم** چون خواهی که فرق کنی میان خاطر خیر که
خدای تعالی است و یا از ملک است نظر کن درین نیز از سه وجه **اول** آنکه اگر دانا
این خاطر را قوی و با جزم می یابی بدانکه از خدای تعالی است واگر متردد می یابی بدانکه
از ملک ست زیرا که ملک بمنزله نصیحت کننده است که ترا نصیحت میکند بهر وجه که
می تواند **دوم** آنکه اگر آن خاطر بعد از خیر و طاعت ست که از تو در وجود آمده است
بدانکه از خدای تعالی است از جهت اکرام و اعزاز مر ترا و اگر بعد از طاعت نیست
ابتداست بدانکه از ملک آمده ست در اغلب احوال **سوم** آنکه اگر این خاطر
در اصول و علمهای باطن ست بدانکه از خدای تعالی است و اگر در فروع و اعمال ظاهراست
بدانکه از ملک است در اغلب احوال زیرا که ملک را بر باطن بنده وقوف نیست اما
خاطر خیر که از قبل شیطان است برای مکر و استدراج نظر کن اگر نفس را دران
فعلی که در خاطر گذشته است با نشاط می یابی نه با ترس و با عجلت می یابی نه با آهستگی
و با امن می یابی نه بخوف و با کوری دل می یابی نه با بصارت عاقبت بدانکه از شیطان
ست از آن پرهیز و اگر نفس را بر ضد آن می یابی یعنی با خوف نه با نشاط و به
آهستگی نه با عجلت و با خوف نه با امن و با بصارت در عاقبت کار نه با کوری
دل دران بدانکه از خدای تعالی ست یا از ملک میگویم که لفظ آهستگی است
در آشتی در کردن کارهای آنکه دران طمع ثوابی دارد و آهستگی در
همه جا ستوده است مگر در مواضع معدوده مانند نکاح کردن

دختر چون بالغه گردد و گزاردن دام و دفن کردن مرده و طعام دادن مهمان و توبه
کردن از گناهان و اما خوف احتمال دارد که از تمام گردانیدن وادا کردن باشد چنانکه
حق آنست و از قبول ورد خدای تعالی باشد و اما بصارت عاقبت آن باشد
که ببیند و نیکو یقین کند که آن رشد و خیر ست و امید آن باشد که درو ثواب آخرة
باشد پس دانستن این هر سه فصل واجب ست بر تو برای دانستن خواطر و درین فصل
بقدر امکان نیکو نظر کن که از جملهٔ علمهای لطیف و اسرار شریف ست والله الموفق
بفضله و اما تفصیل مکرهای شیطان بدانکه شیطان را با بنی آدم در کار عبادت
هفت نوع خدع و مکر ست **اول** آنکه از نفس طاعت باز دارد اگر بتوفیق الله تعالی رد کند
و گوید که من بعبادت محتاجم زیرا که مرا از توشهٔ آخرت چاره نیست ضرورة مرا عبادت
می باید کرد و از دنیای فانی توشه برای آخرت و عبادت می باید ساخت ؛
بوجه دوم پیش آید و بتاخیر توشه برای آخرت و عبادت امر کند اگر بتوفیق الله
تعالی آن نیز رد کند و گوید که اجل من بدست من نیست عمر من وفا کند یا نکند و نیز اگر در
عمل امروز توقف کنم تا فردا عمل فردا کی کنم زیرا که هر روزی را عملی ست ؛
بوجه سوم پیش آید و به تعجیل کردن در عبادت امر کند و از اداء آن چنانکه حق
آنست باز دارد و گوید که تعجیل کن تا آن کار بکنی و این کار بکنی اگر بتوفیق الله تعالی آن نیز
رد کند و گوید که عمل من اندک به آهستگی و احتیاط بهتر ست از عمل بسیار با نقصان عجلت
بوجه چهارم پیش آید و بتمام گردانیدن عمل چنانکه حق آنست برای دیدن
مردمان امر کند تا در ریا افکند پس اگر بتوفیق الله تعالی رد کند و گوید که دیدن مردمان مرا
چه کار آید دیدن خدای تعالی مرا کافی و بسنده ست **بوجه پنجم** پیش آید و در عجب
اندازد و گوید که امروز هیچ تو بنده مخلص کیست زهی علم بیداری تو اگر بتوفیق الله تعالی
آن نیز رد کند و گوید منت خدای تعالی راست که مرا همچنین گردانید ؛

اگر توفیق او نبودی مرا و عمل مرا چه قدر بودی بوجه **ششم** پیش آید و این از اظهارات که برین هیچکس مطلع نشود دیگر عالمان دانا که بیدار باشند دان آنست که در سر عبادت را نیکو ادا کن که خدای تعالی البته حال ترا بر خلق ظاهر خواهد کرد و مقصودش ازین نوعی باشد از ریای خفی اگر بتوفیق الله تعالی آن نیز رد کند و بگوید ای ملعون تا این زمان از وجه افساد عبادت پیش آمدی اکنون بوجه اصلاح پیش آمدی تا فاسد و تباه کنی مرا باظهار عبادت چه کار من بنده ام مرا طاعت می باید کرد و اگر خدای تعالی خواهد اظهار کند و اگر خواهد مخفی دارد و نیز بدست خلق چیست تا مرا از عبادت حاصل باشد بوجه **هفتم** بمکابره پیش آید و بگوید که ترا به عمل اصلا احتیاج نیست زیرا که اگر ترا سعید و نیکبخت آفریده اند ترک عمل زیان نخواهد کرد و اگر شقی و بدبخت آفریده اند هر عملی که خواهی کرد سود نخواهد داشت اگر خدای تعالی عصمت کند و توفیق دهد بگوید ای ملعون من بنده ام و بر بنده فرمان برداری پروردگار واجب است او داند هر حکمی که بسعادت یا بشقاوت کرده است مرا به آن چه کار و نیز من بهر نمط بعمل محتاجم اگر نیک بختم محتاجم بزیادت ثواب و اگر نعوذ بالله منها بدبختم هم محتاجم بنا بر آنکه باری خود را ملامت نکنم که این بدبختی از جهت من شد و نیز اگر در آتش در روم و فرمان بردار بوده باشم بهتر از آنکه در آتش روم و عاصی باشم با آنکه میدانم که خدای تعالی هیچکس را بر طاعت عقوبت نکند بلکه به ثواب وعده کرده است و وعدهٔ او جل جلاله خلاف شدنی نیست والله الموفق

عائق چهارم و آن نفس است

بعد ازین بر تو باد ای طالب عبادت بحذر کردن ازین نفس فرماینده به تباهی که اوست بدترین و تباه ترین دشمنان و بلای اوست صعب ترین بلاها و علاج او دشوارتر است و دوای او مشکل تر و این بسبب دو چیز است سبب اول آنکه دشمنی ست درونی

وهرگاه که دزد از خانه باشد دفع او دشوار باشد سبب دوم آنکه دشمنی است محبوب
و آدمی از عیب محبوب خود کور است هرچه از نفس خود تباه بیند نیکو پندارد پس هرگاه که چنین
باشد دیر بکشد که آدمی را نفس در فضیحت و هلاکت افگند و او از آن بی خبر باشد مگر آنکه
خدای تعالی او را یاری دهد بفضل و رحمت خود پس تامل کن در یک نکته مستغنیه
و آن آنست که چون نیکو بنگری بیابی این نفس اماره را اصل جمله فتنه ها و فضیحت
و خواری و هلاکت و معاصی و آفت که خلق را پیش آمده است و خواهد آمد از اول
آفرینش تا روز قیامت باعث بران جمله همین نفس شوم را بیابی هرکه در بلا افتاده است
یا بسبب نفس افتاده است تنها یا بمعونت و مشارکت نفس با شیطان که اول
معصیت خدای تعالی را از ابلیس بود و سبب آن بعد حکم سابق هوا و نفس بود که کبر و
حسد او را بعد از عبادت هشتاد هزار سال در دریای ضلالت انداخت چنانکه
ابد الاباد غرق بماند و آنجا نه دنیا بود و نه شیطان و نه خلق بلکه نفس بود که کبر و حسد ش
کرد با او آنچه کرد و بعد از آن گناه مهتر آدم علیه السلام بود که شهوت نفس و حرص بر بقای
حیات او را در آن بلا انداخت تا بقول ابلیس مغرور شد و بغرور شیطان و
شهوت نفس از جوار خدای تعالی و فردوس اعلی بدین دنیای حقیر پست و فانیه
افتاد و دیدند فرزندان او از آن روز آنچه دیدند تا ابد الاباد خواهند دید و بعد از آن حکایت
هابیل و قابیل یاد کن که سبب معصیت در ایشان حسد و بخل بود و بعد از آن حدیث
هاروت و ماروت که سبب معصیت ایشان شهوت بود و ببین همچنین می آی تا روز قیامت
نیابی در خلق فتنه و ضلالت و فضیحت و معصیت مگر از نفس و هوای او و الا خلق در خیر و سلامت
بوده اند پس چون دشمنی بدین طریق باشد و اجب است عاقلان را که اهتمام در کار او کنند **سوال**
اگر گوی که چیست حیله دفع کردن این چنین دشمن و چیست تدبیر کار او
جواب بدانکه باز گفتیم که کار نفس دشوار تر است از آنکه بیک بار قهر کردن او ممکن

نیست چنانکه دشمنان دیگر راست از آنکه مرکب و آلت است و اهمال کردن او نیز یکبار
نتوان کرد بسبب مضرتی که در آنست پس تو محتاجی بطریقی میان دو طریق که به پروری
و تقویت دهی او را بقدر آنکه فعل خیر را احتمال کند و ضعیف کنی و حبس کنی او را بر حدی که از
فرمان تو نگردد پس تو در علاج کردن نفس محتاجی بنظری دقیق و طریقی دشوار و ذکر
کرده ایم که طریق او آنست که نفس را لگام کنی لگام تقوی تا هر دو فائده که ترا گفتیم حاصل
آید **سوال** اگر گوئی که این دابه ایست بی فرمان او را چگونه لگام کنند و چیست حیله
دران که او را لگام توان کرد **جواب** بدانکه راست میگوئی و حیله در وی آنست که اول
او را نرم کنی تا لگام توانی کرد و عالمان این کار گفته اند که نرم کردن نفس بسه چیز است یکی آنکه
شهوتها و لذتها را بکلی باز داری که دابه سرکش چون علف نیابد نرم شود **دوم** آنکه
بر وی بار گران از عبادت نهی که دراز گوش را چون بار بسیار کنند نرم شود خاصه که علفش نیز
کم کنند **سوم** آنکه یاری از خدای تعالی خواهی و پیش او بنالی تا ترا یاری کند و الا از شر او خلاص
نیست نشنیده که پیغمبر یوسف علیه السلام چه گفت اِنَّ النَّفْسَ لَاَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ اِلَّا مَا
رَحِمَ رَبِّیْ یعنی نفس فرماینده است به بدی مگر آنکه خدای تعالی رحمت کند چون برین سه چیز
مواظبت نمائی نفس بی فرمان فرمانبردار تو گردد و در آنحالت تعجیل کن و به لگام تقوی و
نگاهش کن و از شر او ایمن شو **سوال** اگر گوئی بیان کن ما را که تقوی چیست که ازا
بدانیم **جواب** بدانکه تقوی گنجی است عزیز اگر بران ظفر یافتی خیر کثیر و رزق کریم و فوز
عظیم و غنیمت جسیم و ملک عظیم یافتی تو گوئی خیرهای دنیا و آخرت جمع کرده اند
و در زیر این یک خصلت نهاده اند که آنرا تقوی است و تامل کن در قرآن
مجید که چند جا ذکرش کرده اند و چندین خیر و ثواب بدان معلق کرده
اند و چندین سعادت بدان اضافت کرده اند و من از جمله دوازده
برتو میشمارم یکی مدح و ثنا قوله تعالی وَاِنْ تَصْبِرُوْا وَ تَ

بیان تقوی

تتقوا فان ذالک من عزم الامور یعنی اگر صبر کنید و تقوی کنید پس بدرستی
که آن از عزم کارهاست یعنی از جملهٔ کارهاست که عزم کردن بران واجب است **دوم**
حفظ و نگاهداشت از دشمنان قوله تعالی وان تصبروا وتتقوا لا یضرکم
کیدهم شیئا یعنی اگر صبر کنید و تقوی کنید زیان نکند شمارا مکر ایشان هیچ
سوم یاری کردن قوله تعالی ان الله مع الذین اتقوا والذین هم
محسنون یعنی خداوند تعالی باکسانیست که تقوی کنند و باکسانیست که نیکوکار
باشند **چهارم** نجات از سختیها و رزق از حلال قوله تعالی ومن یتق الله
یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب یعنی هر که تقوی کند
خدای تعالی او را از جملهٔ دشوارها بیرون شدن بخشد و روزی دهد او را از انجا که نداند **پنجم**
اصلاح عمل قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وقولوا قولا سدیدا
یصلح لکم اعمالکم یعنی ای آن کسانیکه ایمان آورده اید تقوی کنید و سخن راست گوئید
تا خدای تعالی عملهای شمارا اصلاح کند **ششم** آمرزیدن گناهان قوله تعالی یغفر لکم
ذنوبکم یعنی تقوی کنید تا بیامرزد شمارا گناهان شما **هفتم** محبت خدای تعالی قوله تعالی
ان الله یحب المتقین یعنی خداوند تعالی دوست دارد متقیان را **هشتم** قبول طاعت
قوله تعالی انما یتقبل الله من المتقین یعنی قبول نکند خدای تعالی طاعت را مگر از متقیان
نهم بزرگ داشتن قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقکم یعنی بزرگترین
شما نزدیک خدای تعالی متقی ترین شماست **دهم** بشارت وقت مردن قوله تعالی
الذین امنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة یعنی کسانیکه
ایمان آورده اند و تقوی کرده اند مر ایشان راست بشارت در حیات دنیا و در
آخرت **یازدهم** نجات از آتش قوله تعالی ثم ننجی الذین اتقوا یعنی
همه را در دوزخ در آریم و متقیان را خلاص دهیم **دوازدهم** خلود در بهشت قوله

تعالی اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِیْنَ یعنی بهشت مهیا کرده شد برای متقیان ای فتی همه خیر و
سعادت در هر دو سرای که در زیر این تقوی نهاده اند پس فراموش مکن نصیب خود را
از تقوی و بدانکه اصل در کار عبادت سه چیز است یکی توفیق و تائید و آن متقیان راست
چنانکه گفت اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِیْنَ یعنی خدای تعالی با متقیان است دوم اصلاح عمل
و اتمام تقصیر و آن نیز مر متقیان راست چنانکه گفت یُصْلِحْ لَکُمْ اَعْمَالَکُمْ یعنی اصلاح
کند عمل شما را اگر تقوی کنید سوم قبول عمل و آن نیز مر متقیان راست چنانکه گفت اِنَّمَا
یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِیْنَ یعنی قبول نکند خدای تعالی عمل مگر از متقیان و مدار عبادت
برین سه چیز است از آنکه اول توفیق باید تا عمل کند بعد از آن اصلاح تقصیر تا تمام شود
بعد از آن قبول چون تمام گردد و برای این سه چیز است تضرع و سوال جمله عابدان یعنی
که میگویند رَبَّنَا وَفِّقْنَا لِطَاعَتِکَ وَتَمِّمْ تَقْصِیْرَنَا وَتَقَبَّلْ مِنَّا ای پروردگار ما توفیق
ده ما را بطاعت خود و تمام گردان تقصیر ما و قبول کن از ما عمل ما را و این همه را خدای تعالی
بتقوی وعده کرده است و متقیان را این همه کرامت فرموده خواهند یا نخواهند پس
بر تو باد اگر طالب عبادتی بلک اگر طالب سعادت دنیا و عقبی هستی تأمل کن این یک
اصل را و آن آنست که همه عمر خود در عبادت رحمت دیدی و مجاهده کردی تا حاصل شد
آنچه مطلوب تو بود نه آنکه کار در آنست که قبول افتد و میدانی که خدای تعالی گفته است
اِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِیْنَ پس اصل این کار بتقوی بازگشته و ازین است که عایشه
گفت رضی الله تعالی عنها که رسول الله صلی الله علیه وسلم را هیچ چیز از دنیا خوش نیامد
چنانکه متقی و قتاده رضی الله تعالی عنه گفته که در توریت است ای فرزندان آدم تقوی کن
و هر جا که خواهی بخسپ و گفته اند که عامر بن قیس شب و روزی هزار رکعت نماز میگزاردی
چون در بستر آمدی نفس را گفتی ای جای همه بدیها بخدای که هیچ چشم
زدنی از تو راضی نشده ام چون بتقوی سر در نیاری و وقت مردن تو

بگریست گفتند چه چیز ترا گریانید گفت سخن خدای تعالی إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ
و تأمل کن یک نکته دیگر و این اصل جمله اصلهاست و آن آنست که یکی از صلحا مر شیخ خود را
گفت که مرا وصیتی کن شیخ گفت وصیت میکنم ترا بوصیتی که پروردگار عالمیان بدان وصیت
کرده است و گفته وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ
یعنی وصیت کردیم کسانی را که پیش از شما کتاب داده شده اند و شما را که تقوی کنید میگویم
نه آنکه خدای تعالی داناترست بصلاح بنده از همه کس نه آنکه او نصیحت کننده ترست بنده
را نه آنکه او مشفق ترست بنده را از همه کس پس اگر در عالم خصلتی بودی صالح تر مر بنده را
و جامع تر خیرات را و معظم تر در ثواب و بزرگ تر در عبادت و برآرنده تر امیدها را ازین
خصلت که آن تقوی است خدای تعالی بندگان را بدان امر فرمودی و بدان وصیت کردی
پس هرگاه پیشینیان و پسینیان را بدین یک خصلت وصیت کرد و هم باین بسنده کرد
دانستی که این خصلت جامع است خیر دنیا و آخرت را و کافی است جمیع مهمات را و
و رساننده است بنده را به بلندترین درجات در عبادت و اصلی است که بران مزید نیست
و بسنده است کسی را که بنظر دقیق دران نگرد و بران عمل نماید والله الموفق **سوال**
اگر گوئی هرگاه معلوم شد که این خصلت این چنین بزرگ است حاجت بمعرفت او سخت است
پس چاره نیست اکنون بغیر ازان که تفصیل تقوی بگوئی **جواب** بدانکه همچنین است
که تحقیق گوئی واجب است که او را بزرگ دارند و در طلب او جد و جهد نمایند که بدان احتیاج
کلی است ولیکن بیدانی که هرچه بزرگ و عزیز باشد در حاصل کردن آن نیز زحمت
و رنج بسیار باشد و همتی عالی باید تا بدست آید پس چنانچه این خصلت
خصلتی بزرگ است و عزیز است مجاهده کردن در طلب او و قیام نمودن در حق
او نیز دشوار است که عظمت برابر از محنت باشد و لذت بر حسب مؤنت
خدای تعالی میفرماید وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا یعنی هر که

درراه ما مجاہدہ کند او را راہ خود بنمائیم پس بشنو و بیدار شو و فہم کن این خصلت را
بعد ازان چیست شو تا بران عمل کنی و از خدای تعالے یاری خواہ کہ کار در عمل کردنست
واللہ الموفق سیگویم گوشدار بدانکہ اول تقوی در قول مشائخ ما پاک کردن دل ست
از گناہی کہ شل آن گناہ از تو در وجود نیامدہ ست تا حاصل شود مرترا بہ قوت عزم ترک
آن و حجابی میان تو و میان گناہان و تقوی را در قران ہر سہ چیز اطلاق کردہ اند یکے
ترس و ہیبت خدای عزوجل قال اللہ تعالی وَاِیَّایَ فَاتَّقُوْنِ یعنی بترسید از من دوم
بمعنی طاعت و عبادت قال اللہ تعالی یَا اَیُّہَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰہَ حَقَّ تُقَاتِہٖ
ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہ گفتہ کہ ای مومنان فرمان برداری کنید خدای را عزوجل
چنانکہ حق آنست سوم بمعنی پاک کردن دل ست از گناہان واین ست حقیقت
تقوی نہ آن دو معنی کہ خدای تعالے گفتہ وَمَنْ یُّطِعِ اللّٰہَ وَرَسُوْلَہٗ وَیَخْشَ اللّٰہَ
وَیَتَّقْہِ فَاُولٰٓئِکَ ہُمُ الْفَآئِزُوْنَ یعنی ہرکہ فرمان برداری کند خدای را و
رسول او را و بترسد از خدای تعالے و تقوی کند او از جملہ رستگاران ست طاعت
و خوف را ذکر کرد پس ازان تقوی را ذکر کرد پس معلوم شد کہ حقیقت تقوی
چیزیست سوای طاعت و خوف و آن پاک کردن دل ست چنانکہ گفتم و مشائخ گفتہ اند
کہ منازل تقوی سہ است تقوی از شرک و تقوی از بدعت و تقوی از معاصی فرعیہ و این ہر سہ را
خدای تعالے در یک آیت ذکر کردہ ست قولہ تعالی لَیْسَ عَلَی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
جُنَاحٌ فِیْمَا طَعِمُوْٓا اِذَا مَا اتَّقَوْا وَّاٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَّاٰمَنُوْا ثُمَّ اتَّقَوْا وَّاَحْسَنُوْا
وَاللّٰہُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ یعنی نیست برکسانیکہ ایمان آوردہ اند و عمل صالح کردہ باکی در چیزہای
کہ میخورند چون تقوی کنند و ایمان آوردہ اند و عمل صالح کردہ و تقوی کردہ اند و ایمان آوردہ اند
و تقوی کردہ اند و نیکوئی کردہ اند و خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را پس تقوی اول تقوی از
شرک ست و ایمان کہ بہ او ذکر کردہ ست توحید ست و تقوی دوم تقوی از بدعت و ایمان کہ

او ذکر کرده است اقرار است بسنت و جماعت و تقوی **سوم** تقوی از معاصی فرعیه
و چون استقامت برو دشوار است مقابل کرد آنرا به احسان و احسان طاعت استقامت
است بر تقوی از معاصی فرعیه پس درین یک آیت جمع کرد هر سه منزلت را منزلت ایمان
و منزلت سنت و منزلت استقامت بر طاعت این است آنچه علما در بیان معنی تقوی
گفته اند و میگویم که تقوی را معنی اجتناب کردن از فضول حلال نیز می یابیم چنانچه در خبر مرویست
از پیغمبر صلی الله علیه وسلم متقیان را که متقی گویند بسبب آنکه ترک بگیرند چیزیرا که در وباکی نیست
از خوف آنکه بیفتد در چیزیکه دران باکی هست پس چنان دوست میدارم که جمع کنم میانه آنچه
علما گفته اند و میانه آنچه در خبر است تا حدی باشد جامع و معنی باشد بالغ پس بگویم تقوی
پرهیز کردنست از هر چیزیکه می ترسی از مضرت ان در دین خویش نبینی که رنجور پرهیز
کننده را گویند که متقی است چون از هر چیزیکه او را زیان دارد پرهیز کند از طعام و شراب
و میوه و غیران پس آنچه از مضرات آن می ترسی در دین دو قسم است یکی محض حرام
و معصیت **دوم** فضول حلال از انکه مشغولی بفضول حلال آدمی را بحرام و
محض عصیان می کشد پس هر که خواهد که از مضرت دین ایمن باشد ازین خطر پرهیز
کند و از فضول حلال خود را باز دارد پس تقوی مانع و جامع پرهیز کردنست از هر چیزیکه
در کار دین زیان دارد و آن معصیت است و فضول حلال این است تفصیل تقوی و
بدانکه تقوی از حرام فرض است بترک آن عذاب لازم آید و تقوی از فضول حلال کار
شگرف است بترک آن حبس و حساب و عیب کردن لازم گردد و هر که از حرام تقوی
کند او در درجه فرود است از تقوی و هر که از فضول حلال تقوی
کند او در درجه بلند باشد از تقوی و هرگاه که بنده جمع کند
میان هر دو یعنی از معصیت و فضول هر دو تقوی کند او تقوی
بر سبیل کمال کرده باشد و چنانکه حق است بجا آورده این است معنی

در نفقت و معاد و ۱۲۵

تقوی و بیان آن نیکو فهم کن این را **سوال** اگر گوی که اکنون بیان کن که این معنی را چگونه
بعمل آرم و نفس و چگونه لگام کنم او را به لگام تقوی بدین معنی که تفصیل آن گفتی و تقوی
تام کردے **جواب** بدانکه تفصیل آن در نفس اینست که بقوت تمام قیام کنی
و نفس را از همه معصیتها باز دارے و از همه فضولها به پرهیزی چون این کردی در چشم
و گوش و زبان و دل و شکم و فرج و جمیع اعضا تقوی کردی و نفس را به لگام
تقوی لگام شد اما آنچه چاره نیست ترا از دانستن آن اینست که میگویم هر که
خواهد که تقوی کند این پنج عضو را که اصل ست نگاهدارد و آن چشم و گوش
و زبان و دل و شکم است پس نگاهدار این پنج را از چیزیکه می ترسی از زیان
آن در کار دین از معصیت و حرام و فضول حلال چون این چنین صیانتی حاصل شد
امید است که جمیع اعضا مصئون ماند و به تقوی جامع به جمیع بدان قیام نموده باشد
پس در ینجا حاجت افتاد که پنج فصل در بیان این پنج عضو و تفصیل آنچه در
هر یکی حرام ست و فضول است بگوییم بقدر آنکه لایق این کتاب باشد **فصل
اول در چشم** بر تو باد به نگاهداشتن چشم که اوست سبب آفتها و فتنها
و نظر کن در کار چشم درین سه اصل کافی **اصل اول** خدای تعالی فرمود قُل لِلمؤمِنِینَ
یَغُضُّوا اَبصَارَهُم وَیَحفَظُوا فُرُوجَهُم ذٰلِکَ اَزکیٰ لَهُم اِنَّ اللهَ خَبِیرٌ
بِمَا یَصنَعُونَ یعنی بگو مر مومنان را تا چشمها فرو خوابانند و فرجها نگاهدارند که آن پاک کننده
تر است ایشان را و خدای تعالی بیداند آنچه میکنند بدانکه من تامل کردم درین آیت با خردگی
آیت سه معنی بزرگ یافتم ادب کردن و بیدار کردن و تهدید کردن اما ادب فرمان
برداری کردن سولی است و الا بی ادب باشد و بی ادب را از مجلس بیرون کنند و لائق
آن نباشد که در حضرت بایستد نیکو فهم کن این نکته را و تامل کن که در آنست آنچه گفت و اما بیدار کردن
آنکه گفته است آن پاک کننده تر است ایشان را یعنی پاک کننده تر است دلهای ایشان را و این

ازان است که چون چشم نه بندی در هر طرفی که خواهی بہ بینی خالی نیست که چشم تو بر حرامی افتد واگر عمداً بینی خود گناه کبیره باشد وبسا باشد که دل تو بدان متعلق گردد و بدان هلاک شوی واگر بر مباحی افتد بسا باشد که دل تو بدان مشغول شود و وسوسه ها در خاطر آید وشاید که بدان ترسی و پریشان دل بمانی واز خیر منقطع شوی واگر چشم به بندی ازین همه بلاها اسوده بمانی ودرین معنی حضرت عیسی صلوة الله علی نبینا وعلیه گفته است به پرهیز از نظر که شهوت را در دل میکارد وصاحب نظر را همین فتنه بسنده است ذو النون رحمته الله علیه گفته است چشم بستن آرزو ها را نیکو حجابی است پس اکنون هرگاه که چشم را فرو خوابانی واز نظر کردن بسوی مالایعنی نگاهداری فارغ دل واسوده از جمله وسوسه ها باشی واما تهدید آنکه گفته است خدای تعالی میداند آنچه ایشان میکنند وبسنده است این سخن برای پرهیزیدن از گناهان مرکسی را که از ایستادن پیش خدای تعالی بترسد این بود یک اصل از کتاب خدای تعالی اصل دوم آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته است که نظر کردن بسوی محاسن زن تیریست زهر آلوده از تیرهای شیطان هر که ترک کند آن را خدای تعالی او را ذایقه عبادت بچشاند که بدان خوش ویافتن حلاوت عبادت ولذت مناجات کاریست بس عظیم واین صحیح است وهمچنان است که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته است ومیداند کسی که آزموده است که باز داشتن نظر از مالایعنی سبب یافتن لذت عبادت وحلاوت دل وصفای اوست اصل سوم آنست که نظر کند در هر عضو از اعضای خویش که هر یک را برای چه آفریده اند برای آن چیز نگاه دارد که پای برای رفتن در باغها وقصرهای بهشت آفریده اند ودست برای گرفتن قدح شراب وبرگرفتن میوه های بهشت آفریده اند وهمچنین جمیع اعضای همچنین چشم برای نظر کردن سوی پروردگار جهانیان آفریده اند ودر هر دو سرای هیچ کرامتی بزرگتر ازین ها

نیست پس واجب است نگاهداشتن چشم برای چنین کرامتی این است سه اصل چون در نیکو
تامل کنی بسنده باشد برای نگاهداشتن چشم **فصل دوم در گوش** بر تو باد به نگاهداشتن
گوش از فحش و فضول و این بسبب دو چیز است یکی آنکه روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم که شنونده شریک است با گوینده دوم آنکه شنیدن در دل خطرها برانگیزد
و وسوسه ها افگند و ازینجا در دل و تن مشغولیها پیدا شود چنانکه برای عبادت چیزی در دل
باقی نماند و بدانکه سخنی که در دل از گوش می افتد بمنزله طعام است که در شکم افتد که بعضی از آن
مضر است و بعضی نافع و بعضی غذا است و بعضی زهر است و بقای سخن در دل بیشتر است
از طعام در شکم که طعام از معده بخواب و غیر آن زایل شود و بسا باشد که اثر سخن در دل باقی
بماند بلکه همه عمر بماند پس چیزی ازین تباه تر نباشد که همیشه او در رنج و بلا بسیار بود
بسبب آن در دل وسوسه ها افتد و خطر آن باشد که او را در بلای افگند و اگر گوش
از شنیدن مالایعنی نگاهدارد ازین همه بلاها ایمن باشد والله الموفق **فصل سوم**
در زبان بر تو باد به نگاهداشتن زبان و ضبط او و قید او که او سخت ترین اعضا است
در بی فرمانی و فساد او بسیار است سفیان بن عبد الله رضی الله عنه گفته است که گفتم یا رسول الله
صلی الله علیه وسلم چه چیز است آنچه بیشتر بر من از آن می ترسی رسول الله صلی الله علیه وسلم
زبان خود را بگرفت و گفت این است و یونس ابن عبد الله رضی الله عنه
گفته است که نفس من در گرما سخت بصبر روزه تواند داشت و ترک یک
کلمه مالایعنی نتواند کرد پس هرگاه که نفس در آن چنین باشد بر تو
باد به نگاهداشتن زبان با هر گونه جد و جهد که دانی و نظر کن درین
پنج اصل **اصل اول** آنکه ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت
کرده است که آدمی چون به صبح برخیزد جمیع اعضا زبان را گویند
که ترا سوگند بخدای تعالی میدهیم و از تو میخواهیم که راست باشی

که چون تو راست شدی ما همه راست شدیم و اگر تو کژ شدی ما همه کژ شدیم یعنی
سخن گفتن در جمیع اعضاء آدمی را اثر میکند به توفیق و خذلان و سود یا نفعی است
قول مالک بن دینار رحمة الله علیه که گفت چون در دل سختی بینی و در تن سستی بینی
و در رزق حرمانی بینی بدانکه کلمهٔ مالایعنی گفته **اصل دوم** در نگاه داشتن
زبان نگاه داشتن وقت است از آنکه بیشتر چیزیکه آدمی جز ذکر خدای تعالی بر زبان
میراند لغو است که وقت بدان ضایع میشود و حسان بن سنان رضی الله عنه بر غرفه
نو که بنا کرده بود بگذشت گفت که این غرفه که بنا کرده است پس به نفس خود باز گشت و گفت
که ای نفس مغرور چه پرسی از چیزیکه ترا بکار نیاید بروزه یکساله او را عقوبت
کرد می گویم خوشوقت کسانی که در دین اینچنین اهتمام داشتند و وای
بر غافلان که عنان نفس سست گذاشته اند تا هر طرف که میخواهد میرود **اصل
سوم** در نگاه داشتن زبان نگاه داشتن عمل صالح است از آنکه هر که زبان نگاهدارد
سخن بسیار گوید لا محاله در غیبت مردمان افتد چنانکه گفته اند هر که سخن بسیار گوید و
خطا بسیار گوید و غیبت صاعقه ایست هلاک و تباه کننده جمیع طاعات را چنانکه
گفته اند مثل کسی که مردمان را غیبت کند مثل کسی باشد که او منجنیق گیرد و نیکی های خود را
بجانب مشرق و مغرب و جنوب و شمال می اندازد و روایت کرده اند که ابو سعید
را گفتند که فلان ترا غیبت کرده او طبقی پر از خرما او را فرستاد و گفت که شنیده ام
نیکیهای خود را بمن هدیه فرستادی بجهت مکافات آن را بر تو فرستادم و هم
مجلس ابن مبارک سخن در غیبت افتاد گفت اگر من کسی را غیبت کنم
مادر و پدر خود را کنم چرا که او اولی تر است که نیکیهای من بستاند و گفته اند
که حاتم اصم را شبی نماز شب فوت شد زن او تعریضش کرد حاتم
گفت طائفه شب قیام کرده چون صبح برخاستند مرا غیبت کرده اند

آن نماز ایشان روز قیامت در میزان من خواهد بود اصل چهارم آنکه سفیان گفته است
سخنی مگو زبان که بشکند دندان و دیگری گفته است که زبان خود را گشاده مکن
تا کار بر تو تنگ نگرداند و در مثل میگویند بسا کلمه صاحب خود را گوید مرا بگذار اصل پنجم
آنکه یاد کن آفات آخرت و خرابی آن در عاقبت و بشنو دران یک نکته و آن آنست
که از دو حال خالی نیست سخنی که خواهی گفت حرام است یا فضول حلال اگر حرام است
دران عذابی است که طاقت آن نداری و رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته است که
در شب معراج طایفه را دیدم که در دوزخ مردار میخورند گفتم ای اخی جبریل ایشان
کیانند گفت ایشان کسانی اند که گوشتهای مردمان میخورند یعنی غیبت
میکردند و آن سخن اگر مباح است دران چهار آفت است یکی آنکه کراماً کاتبین را مشغول
کردی بچیزی که دران فائده نیست و واجب است آدمی را که از کراماً کاتبین شرم دارد
و ایشان را نرنجاند دوم آنکه سخن بسیار گفتن همچون املا کردن نامه است بسوی
خدای تعالی از لغو و هزل پس به پرهیز و بیندیش که چه میکنی و یکی از بزرگان مردی را
دید که فحش میگفت گفت ای فلان نمی اندیشی که بسوی خدای تعالی چه نامه می
نویسی بترس و حذر کن که فردا ندامت و حسرت کشی سوم آنکه هرچه میگویی روز قیامت
پیش پادشاه جبار بحضور جمله عالم بخوانند چهارم آنکه ملامت و عیب کردن باشد
در قیامت که چرا گفتی و از پروردگار خود شرم نداشتی و حجتهای او بریده شوند پس او را به
دوزخ ببیند از ندامت بنده است این اصل تمام کسی را که درین نیکو تامل کند والله الموفق

فصل چهارم در دل

بدانکه تو باد به نگاهداشتن دل و اصلاح کردن او که کار نگاهداشتن او دشوارتر است از
نگاهداشتن اعضای دیگر و خطر او بزرگتر و بیشتر و طریق نگاهداشتن او باریکتر و صعبتر است
و یاد کن درین کار پنج اصل کافی اصل اول قول خدای تعالی که گفت یعلم خائنة

الاعین وما تخفی الصدور یعنی میداند خیانت چشمها و آنچه پنهان دارند سینها
و دیگر آنکه گفت والله یعلم ما فی قلوبکم یعنی خدای تعالی میداند آنچه در دلهای شماست
و دیگر آنکه گفت انه علیم بذات الصدور یعنی بدرستیکه او داناترست بچیزیکه در سینهاست
ببین که چند جا در قرآن ذکرش کرده و باز بتکرار بیان نموده و پسندیده است برای پرهیز کردن
تو نظر به علم و اطلاع خدای تعالی از آنکه معامله با اوست و او علام الغیوب است و معامله
با علام الغیوب امر خطیر است پس نیکو تامل کن و در کار خود بیندیش که او از دل تو چه چیز
که می بیند و چه احوال است که میداند اصل دوم آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته است
که خدای تعالی نظر نکند بسوی صورتها و عملهای شما ولیکن نظر کند بسوی دلها و نیتهای شما
پس چون نظرگاه پروردگار دل است عجب است از کسی که روی و تن را بشوید
و از پلیدیها پاک دارد که نظرگاه خلق است و بیاراید بدانچه می تواند تا مخلوق بر عیبی مطلع
نشود و پروا ندارد و دل را که نظرگاه پروردگار است از حرص و هوا پلید بگذارد
و بپاک کردن و آراستن او نه پردازد و نترسد که خدای تعالی بر تباهیها و عیوب
او مطلع شود و اگر بر یکی تباهی از آن خلق مطلع شوند همه بیزار شوند و از میان خود برانند
اصل سوم آنکه دل پادشاه است و جمیع اعضا تابع اوست چون پادشاه نیکو
باشد رعیت نیز نیکو باشد چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت که در تن بنی آدم
گوشت پاره ایست اگر آن نیکو شود همه تن نیکو شود و اگر آن بد شود
همه تن بد شود و آن گوشت پاره دل است پس چون صلاح همه
اعضا در صلاحیت دل است واجب است که باصلاح آن جهد کنند اصل چهارم
آنکه دل خزینه ایست جواهر نفیس را که اول آن عقل است و بزرگ ترین نفایس
معرفت خدای تعالی است که آن سبب سعادت هر دو سرای است بعد از آن
بصیرتی است که بزرگی نزدیک خدا تعالی بدان حاصل شود بعد از آن نیت خالص در طاعت که ثواب

ابد بدان متعلق است بعد از آن انواع علوم و حکمتها که شرف بنده بدان است پس
واجب باشد که چنین خزینه را از آفات دزدان و راهزنان نگاه دارد تا این جوهر
عزیز را آفتی نرسد و دشمنی بر آن ظفر نیابد **اصل پنجم** آنکه من تأمل کردم در
حال دل پنج چیز در وی یافتم که در اعضای دیگر نیست یکی آنکه دشمن قصد او بیشتر کند
و مراد او را ملازم است و دل منزل الهام و وسوسه است و این هر دو او را بچیزی مشوش
میگردانند که آن ملک است و شیطان **دوم** آنکه کار دل پیشتر است که هوا و عقل
هر دو در وی اندر او حصه که گاه دو لشکر است یکی هوا و لشکر او دوم عقل و لشکر او
پس دل و ایمان میان محاربه و مقاتله و تناقض ایشان است و واجب است
که نگاه دارند و غافل نشوند از جای که آنجا بیم باشد **سوم** آنکه عوارض هر او را بیشتر است
از آنکه خواطر بسان تیرهاست که دایم چون باران در دل میریزد و تو بر منع آن قادر
نیستی و آنکه دل مانند چشم نیست که میان دو پلک است که ببندی و بیابد جای خالی و تاریک
بنشینی و این شوی زبان نیست که در درون دو پرده لب و دندان است بلکه دل هدف خواطر است
و تیر اندازی و شست آن قدرت نیست و او را هیچ حال نگاه نتوانی داشت و با این نفس شتاب
کنند در پیروی آن خاطرهاست پس اقلاع از آن کار بس دشوار است و تحقیق عظیم است
چهارم آنکه علاج کردن دل بر تو دشوار است زیرا که او از تو غایب است بسا باشد که
بدانی و در آفتی بیفتی **پنجم** آنکه آفات بسوی او شتابنده تر است و او به گردیدن حال نزدیک
تر است و گفته اند که دل شتاب کننده تر است از دیگ در جوشیدن
دل بلغزد ابتدای کار او سیاهی است و میل است بسوی غیر خدای تعالی و نهایت کار او
کفر است پس کار دل در خطر عظیم است و نیز اول کار او قساوت است و نهایت
کار او تکبر است سبحانه تعالی نشنیده قول خدای تعالی استکبر و کان
من الکافرین و کبر که در دل بود کفر بار آورد و سبب این معنی گمان

خاص بردهای خود ترسان و لرزان بوده اند و گریان مانده اند و همه عنایت دران
صرف کرده اند خدای تعالی در وصف ایشان گفته است یَخَافُونَ یَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِیهِ
الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ یعنی می ترسند از روزی که بگردد دران دلها و چشمها **سوال**
اگر گوی که چون کار دل چنین سخت و مهم گفتی بیان کن ما را آن معانی که دل را اصلاح
کند از آفاتی که او را پیش آید و تباه کند تا باشد که توفیق یابیم بران عمل کنیم **جواب**
بدانکه تفصیل آن معانی دراز است این مختصر گنجایش آن ندارد و علمای آخرت
درین باب کتابها تصنیف کرده اند و قریب هفتاد خصلت ستوده و همین قدر
ناستوده بیان کرده اند و کسی را که کار دین مهم باشد و از خواب غفلت بیدار شود
و از خدای تعالی توفیق یابد حاصل کردن آن همه کتابها و عمل کردن بران مر او را
دشوار نباشد و ما درین کتاب اصلی چند که از آن در علاج دل چاره نیست ذکر کنیم و آن چهار
طول امل و عجلت و حسد و کبر و چهار در مقابله او ستوده است کوتاهی امل و آهستگی
در کارها و نصیحت خلق و تواضع این است آن اصلها که در اصلاح دل از آن چاره نیست
اکنون گوش دار و بشنو که در هر یکی چه آفتها است و چیست شوم و چه کن
برای ازاله و دفع هر یک ازین آفات آفت طول امل بدانکه او مانع است از همه خیرها
و طاعتها و باعث است بر همه شرها و فتنها و دردیست سخت که خلق را
در بلاها و آفتهای گوناگون می افگند و جمله خرابیها و تباهیها از وی
می خیزد و بدانکه چون امل خود دراز کنی از وی چهار آفت پیدا شوند یکی ترک
طاعت و کاهلی کردن دران که گویی بخواهم کرد و روزها
پیش من است یحیی ابن معاذ رازی گفته است که طول
امل قاطع است از همه خیرات **دوم** ترک توبه و تاخیر از آن
که گویی توبه خواهم کرد روزها بسیار است و من جوانم

وعمر من اندک است ومن قادرم هرگاه که خواهم توبه کنم وبسا باشد که مرگ درآید وپیش
از صلاح عمل ترا برباید وبگوی که بپیری برسم توبه کنم بسیار جوان مرند وبپیری نرسیدند
سوم حرص بر جمع کردن مال ومشغول شدن بدنیا وترک استعداد آخرت که بگوی
از فقر در حالت پیری می ترسم که از کسب کردن ضعیف وعاجز شوم مرا از قوت فاضل
چاره نیست تا در حالت مرض وجز آن مرا بکار آید اینها ودیگر مانند این اندیشها
رغبت ترا در دنیا بجنباند وحرص ترا بروی زیاده کند تا بگوی چه خواهم پوشید در
زمستان وچه خواهم خورد در تابستان باشد که عمر دراز شود ومحتاج مردمان شوم واحتیاج
در پیری سخت ودشوار است چهارم سختی دل وفراموشی آخرت از انکه چون امل دراز کردی
مرگ را وگور را یاد نکنی ونرمی دل وصفائی او بیاد کردن مرگ وگور است وبذکر ثواب
وعقاب واحوال آخرت حاصل آید ودر دلی که از اینها نگذارد واو را از کجا صفا در رفت
باشد قوله تعالی فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ چون امل دراز کنی طاعت
تو اندک شود وتوبه در تاخیر افتد ومعصیت بسیار کنی وحرص تو فراخ شود وغفلت
تو قوی کرد وبلک بیم آن باشد که آخرت را نیز بیاد دهی که کدام حال ازین
تباه تر باشد وکدام آفت ازین عظیم تر واین همه بسبب طول امل است اما اگر امل کوتاه
کنی ومرگ خود را نزدیک دانی ویاد کنی حال برادران ویاران که مرگ
ایشان را ناگاه فرو گرفت در وقتی که گمان نداشتند شاید که حال تو نیز مثل حال
ایشان شود پس بیدار شوای مغرور وغافل ویاد کن انچه عوف
ابن عبد الله رضی الله عنه گفته است بسا امیدوار روزی
که آن روز را بشب نرسانید وبسا منتظر فردا که فردا را
درنیافت اگر شما اجل وآمدن او به بینید امل را دشمن
دارید عیسی ابن مریم صلواة الله علی نبینا وعلیه

گفته است که دنیا سه روز است دی که گذشت ازان بدست تو چیز نماند و فردا نمی
دانی که بیابی یا نیابی روز سوم که تو در انی در دست تو همان روز پیش نیست آنرا
غنیمت دار ابو هریره رضی الله عنه گفته است که دنیا سه ساعت بیش نیست ساعتی
که گذشت ازان چیزی بدست نیست و ساعت آینده نمیدانی که بیابی یا نیابی و ساعت
سوم آنست که در وهستی پس از روی حقیقت از دنیا مالک نیستی مگر یک ساعت
را و شیخ حسن گفته که دنیا سه نفس است نفسی که گذشت کردی در آنچه کردی و نفسی دیگر
نمیدانی که یابی یا نیابی ازانکه بسا کس از نفسی تا بنفسی دیگر نرسیده اند نفس سوم آنست
که تو درانی پس مالک نیستی بحقیقت مگر یک نفس را پس بشتاب دران بسوی توبه
و طاعت شاید که در نفس دوم بمیری و نیز برای رزق اندوهگین مباش شاید که تا آن زمان
که بقوت محتاج شوی زنده نمانی و چه تباهی و نادانی باشد که آدمی غم یک روز و
یک ساعت بخورد و او در نفس دوم بخواهد مرد یاد کن آنچه رسول الله صلی الله علیه وسلم
بصحابه گفته است در حق اسامه که تعجب نمیکنید از طول که بمهلت یک ماه کنیزک خریده است
اسامه دراز امل است والله که ننهادم قدمی مگر گمان بردم که خواهم برداشت
یا رو برنداشتم لقمه را مگر که گمان بردم که فرو خواهم برد پس ای طالب هرگاه
که این چیزها که گفته ام یاد کنی و برین مواظبت نمای و شب و روز تکرار کنی هر آینه امل
تو کوتاه کرد و بعنایت خدای تعالی و نفس خود را بینی شتاب کننده در طاعت
و تعجیل کننده در توبه و زهد کننده در دنیا و دل یابی خائف از خدای
تعالی و امیدوار بانکه در آخرت بسعادت برسی و این همه بعد فضل خدای
تعالی بسبب این یک خصلت است که آن کوتاهی امل است حکایت
کرده اند که زرارة بن ابی اوفی را بعد مردن او در خواب دیدند گفتند که کدام عمل
فاضل تر است نزدیک شما گفت رضا بحکم خدا و کوتاهی امل پس نظر کن

در خودی برادر من و بذل کن جهد خود درین اصل بزرگ که مهم ست و موثر ترست به اصلاح دل و نفس و الله الموفق **اما حسد** بدانکه حسد سفید طاعت ست و باعث ست بر گناهان و این دردیست که بیشتری از عابدان و عالمان بدین مبتلا اند خاصه عابدان و جاهلان تا آنکه بسبب این در دوزخ روند شنیده قول رسول الله صلی الله علیه و سلم را که شش کس در دوزخ در آیند بسبب شش چیز عرب بسبب عداوت عصبیت و آن پشتی قوم خود ست بر ظلم و امرا بسبب جور و ظلم و دهقانیان بسبب کبر و بازارگانان بسبب خیانت و روستایان بسبب جهل و علما بسبب حسد پس بلای که علما را در دوزخ افگند واجب ست که ازوی به پرهیزند و بدانکه از حسد پنج چیز میخیزد یکی تباه شدن طاعتها که رسول فرمود صلی الله علیه و سلم که حسد بخورد نیکی ها را چنانکه بخورد آتش هیزم را **دوم** سر زدن افعال تباه چنانکه وهب گفت رحمة الله علیه که حاسد را سه علامت ست چاپلوسی کند چون حاضر شود و غیبت کند چون غائب شود و خوش شود چون مصیبتی رسد **سیوم** سخت ست مرترا در مذمت حسد امر کردن خدای تعالی به پناه طلبیدن از شر حاسد چنانکه گفت و من شر حاسد اذا حسد چنانکه امر کرده ست ما را به پناه طلبیدن از شر شیطان و ساحر و همچنین فرموده ست ما را به پناه جستن از شر حاسد **سوم** اندوه و رنج بی فائده یا بزهکاری بسیار چنانکه ابن سماک گفت ندیدم ظالمی را مشابه تر بمظلومی از حاسد برنجی دایم و عافلی نایم و غمی لازم **چهارم** کوری دل تا نتواند که حکمی را از احکام خدای تعالی فهم کند سفیان ثوری رحمة الله علیه گفته ست بر تو باد سخا سوختی و دراز تا مالک تقوی شوی و مباش حریص بر دنیا تا هر چه بشنوی ترا یاد ماند و کسی را طعنه مزن تا از زبان مردمان خلاص یابی و حسد مکن بر کسی تا سریع الفهم باشی **پنجم**

حرمان و خذلان تا آنکه بر مرادی ظفر نیابد و بر دشمن کسی او را یاری
نشاید چنانچه حاتم اصم گفته است آنکه او را کینه باشد بی دین است و آنکه کسی
را غیبت کند عابد نیست و آنکه غمازی کند امین نیست و آنکه حسد
کند کسی او را یاری نکند میگویم که حسود چگونه بر مراد ظفر یابد که مراد او زوال
نعمت خداوندست از بندهٔ مسلم و چگونه او را بر دشمنانش یاری دهند
که ایشان مسلمانان بندگان خدایند و چه نیکو گفته است ابو یعقوب رحمة الله علیه
اَللّٰهُمَّ صَبِّرْنَا عَلٰى تَمَامِ النِّعَمِ عَلٰى عِبَادِكَ وَحُسْنِ اَحْوَالِهِمْ و بدرستی که
حسد دردیست که تباه کند طاعتهای ترا و بسیار کند شر گناه ترا پس
منع کند ترا از راحت نفس و فهم قلب و نصرت یافتن بر اعدا و بمراد رسیدن
از مقصود پس کدام درد باشد ازین دردناک تر پس بر تو باد به علاج کردن نفس
خود از حسد **اما عجلت** بدانکه عجلت خصلتی ست که مقصود ها را فوت می سازد
و مردمان در گناهان می اندازد و درین خصلت چهار آفت است یکی آنکه عابد را قصد
منزلتی باشد در چیزی و در ان جهد کند پس بسا باشد که در یافتن آن تعجیل کند
و هنوز وقت آن نرسیده است پس به سبب عجلت نومید شود و ترک طاعت
طلب کند و از ان منزلت محروم ماند و یا چنان غلو کند در طلب و رنج دادن نفس که بکلی از ان
منقطع گردد به سبب عجلت پس او میان افراط و تفریط است و غلو و تقصیر و هر دو مذموم است
روایت کرده اند از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت بدرستی که درین امحکم است پس در آی درین
با نرمی و آهستگی و در مثل است اِنَّ الْمُسْتَعْجِلَ نَقِيْصٌ اگر شتابی نکنی برسی **دوم** آنکه عابد را حاجتی
باشد و از خدای تعالی بخواهد و دعا بسیار کند بجد و جهد تمام بسا باشد که در اجابت شدن
تعجیل کند و پیش از وقت نیابد بدان سبب رغبتش کم شود و دعا ترک گیرد و از اجابت و مقصود محروم
ماند **سوم** آنکه کسی وی ظلم سازد و او در دعا بد تعجیل کند که مسلمانی بسبب او هلاک شود و بسا باشد که در دعا

بد کردن از حسد بگذرد این خود معصیتی باشد چهارم آنکه اصل عبادت تقوی است
و اصل تقوی نظر کردن است در چیزها به احتیاط و بحث تمام پس چون کسی در کارها عجول
باشد نتواند که در اکل و شرب و لباس و کلام و فعل تامل کند و نظر کند پس بشتابی بلغزد
و در ضلالت افتد اما **کبر** نشنیده که خدای تعالی فرموده است أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ
وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ یعنی بی فرمانی کرد و کبر نمود و از جمله کافران شد بدانکه این خصلت
همچو خصلتهای دیگر نیست که زیان آن در اعمال ظاهر و در فروع باشد بلکه مضرت
این خصلت در اصل ایمان است و چون مستحکم گردد و غالب شود نعوذ بالله منها قابل
تدارک نماند و کمترین چیزها که ازین خصلت خیزد چهار آفت است یکی حرمان از حق و کوری دل
از معرفت آیات خدای و فهم احکام او چنانکه خدا تعالی گفت سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ
الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ یعنی بگردانم از آیات خویش کسانی را که
بر روی زمین تکبر میکنند بناحق دوم خشم و بغض از خدای تعالی چنانکه گفت إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
الْمُسْتَكْبِرِينَ یعنی خدای دوست ندارد متکبران را و روایت کرده اند که موسی صلوات الله
علی نبینا و علیه گفت یا رب کیست دشمن ترین خلق نزدیک تو گفت هر که در دل او تکبر باشد
و زبان او درشت باشد و چشم او بسته باشد از حق و دست او بخیل باشد و خلق او بد باشد
سوم خواری و عقوبت در دنیا و آخرت حاتم گفته است رحمة الله علیه بپرهیز از مردن با
بر سه حالت بر کبر و حرص و خرام از آنکه متکبر در دنیا بیرون نرود تا خواری خود از خوارترین مردمان در دنیا
نبیند و حریص از دنیا نرود تا محتاج پاره نان و شربت آبی نشود و خرامنده از دنیا نرود تا به بول
و نجاست خود آلوده نشود چهارم نار و عذاب در عقبی چنانکه روایت کرده اند که خدای تعالی فرموده است
کبریا ردای من است و عظمت ازار من است هر که درینها با من نزاع کند او را در آتش دوزخ در آرم
پس خصلتی که فوت گرداند معرفت حق و فهم آیات و احکام او که آن اصل کار است پس بار آرد خشم خدای
تعالی و خواری در دنیا و نار در آخرت نشاید مر عاقل را که ازین غافل ماند و نفس خود را به ازاله آن اصلاح

نکند اینست بعضی از آفات این چهار خصلت که بیان کردیم والله الموفق بفضله **سوال** اگر
چون درین خصلتها چندین آفات است و واجب است خود را از آن نگاهداشتن
پس چاره نیست از دانستن حقیقت و حد هر یکی و بیان کن تا بدانیم که طریق نگاهداشت
هر یک چگونه است **جواب** بدانکه در هر یک سخن بسیارست در کتاب احیاء علوم سیر لب
کرده گفته ایم و اینجا آن مقدار گذاشتن آن چاره نیست در چهار اصل بیان کنیم **اصل**
اول در امل اکثر علماء ما گفته اند که امل ارادت زندگانی است در زمان مستقبل
بر سبیل حکم و قطع و کوتاهی امل ترک حکم و قطع ست دران تقیید کردن به استثناء بمشیت خدای
تعالی و علم او و ارادت او یا بشرط خیر و صلاح باشد پس اگر صورت بندی حیات خود را بعد
از نفس دوم یا ساعت دوم یا روز دوم بحکم قطع صاحب امل باشی از آنکه این حکم کردنست
در غیب اما اگر قیدی کنی نجوست و علم خدای تعالی و بگویی که بزیم تا فردا اگر خدا خواسته است
یا در حکم خدای تعالی است از حکم امل بیرون آئی و همچنین اگر تصور کنی حیات خود را تا وقت دوم
بر سبیل دوم صاحب امل باشی و اگر مقید کنی ارادت خود را بشرط صلاح از حکم امل بیرون
آئی و بکوتاهی امل موصوف باشی بسبب اینکه ترک حکم و قطع کردی پس تو باد به ترک کردن حکم و قطع کردن
در ذکر بقای خود و مراد ازین ذکر ذکر دل است نه ذکر زبان و مراد ثبات دل ست بران و بدانکه امل ... دو نوع
امل عوام ست و امل خواص است امل عوام آنست که حیات و بقا برای جمع کردن دنیا و تمتع بدان خواهند این
معصیت محض است و کوتاهی امل ضد این است و امل خواص آنست که حیات و بقا برای اتمام عمل خیر خواهند عملی
که دران صلاح متیقن نیست از آنکه بسا باشد که دران عمل اگر چه در نفس خود خیرست خیر آن بنده دران نباشد
بدانچه بسبب آن در آفتی افتد چون چنین ست نشاید مر بنده را چون در نمازی یا روزه شروع کند حکم کند
که اتمام خواهم کرد از آنکه آن غیب ست و این نیز نشاید که خواهد که البته آن را تمام کنم از آنکه شاید
که صلاح او دران نباشد بلکه باید که به استثناء و شرط صلاح خواهد تا از عیب امل
خلاص یابد چنانکه خدای تعالی گفت مر نبی خود صلی الله علیه وسلم وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ

ذَلِكَ غَدًا اِلَّا اَنْ يَّشَاءَ اللّٰهُ يعني مگو مر چيزيرا كه من فردا آنرا خواهم كرد مگر آنكه خداي
تعالي خواسته باشد وضد اين امل يعني امل خواص نيت محمود ست و اينكه نيت محمود را ضد
امل گفته اند بر طريق مجازست زيرا كه صاحب نيت محمود از امل باز مانده ست پس معني
نيت محمود خواستن عمل ست در ابتدا بجزم و قطع با خواستن اتمام وي به استثنا و تفويض
سوال اگر گوئي چرا جايزست حكم كردن در ابتدا و واجب ست تفويض و استثنا در اتمام
جواب بدانكه اين سبب آنست كه در ابتدا خطر نيست و در اتمام خطرست وآن خطر دو ست
يكي خطر وصول از آنكه مي داند كه بدان رسد يا نرسد دوم خطر فساد از آنكه نمي داند كه دران صلاح اوست
يا نيست پس بدين سبب واجب ست استثنا كردن از جهت خطر وصول و تفويض كردن بخداي
تعالي از جهت فساد و بدانكه علاج كوتاه كردن امل ياد كردن مرگ ست و قوي ترين علاج او
ياد كردن مرگ مفاجات ست والله الموفق **اصل دوم در حسد** بدانكه حسد ارادت
زائل شدن نعمت خداي تعالي ست از برادر مسلمان نعمتي كه دران خير و صلاح او ست اما
اگر كسي را ارادت زوال نعمت نباشد بلكه مثل آن نعمت خواهد كه او را نيز باشد آن
حسد نيست او را غبط گويند يعني آرزو بردن وان روا ست وضد حسد نصيحت ست و
آن ارادت بقاي نعمت خداي ست بر برادر مسلم نعمتي كه دران خير و صلاح او ست **سوال**
اگر گوئي كه چگونه دانيم كه دران صلاح ست و يا فساد تا نصيحت كنيم يا حسد **جواب**
بدانكه ما را غالب ظن بمنزله علم ست در مثل اين كار و اگر بر تو مشتبه شود زوال نعمت
مسلماني مخواه مگر مقيد بتفويض و شرط صلاح تا از حكم حسد خلاص يابي و فائده نصيحت هم
ترا حاصل آيد و اما علاج يعني نصيحتي كه مانع ست از حسد ذكر وعدهاي ست كه خداي تعالي وعده
كرده ست در دوست داشتن مسلمانان و قوي ترين علاج ذكر چيزهاي ست كه خداي تعالي از
حق مومن ذكر كرده از بلندي قدر و منزلت او و از كرامات بزرگ كه او راست نزديك خداي
تعالي در عقبي و فائدهاي كه هر آدمي را ست از دوستان در دنيا از جمعيت و جماعت

دیاری دادن در کارها و امید شفاعت در آخرت پس ذکر این و مثل این باعث است بنصیحت
کردن مسلمانان و مانع است مر حسد کردن را در نعمتی که خدای تعالی ایشان را داده است

اصل سوم در عجلت بدانکه عجلت معنی است ثابت در دل باعث بر اقدام کردن کارها
اول خطره بی توقف و استطلاع دران بلکه بتعجیل کردن در اتباع و عمل کردن بدان و ضد
او آهستگی است و این معنی است ثابت در دل و باعث بر احتیاط در کارها و نظر کردن دران
و تامل کردن در اتباع و عمل کردن بدان اما توقف ضد آن تعسف است و شیخ من گفته است
رحمة الله علیه که فرق میان توقف و آهستگی آنست که توقف پیش از در آمدن باشد در کارها
مادام که پیدا نشود مر او را وقت صلاح آن کار و آهستگی بعد از دخول باشد در کارها ادا کند
حق هر جزوی از آن کار چنانکه حق ادا کردن است و اما علاج آهستگی ذکر خطرهای است که در
کارها پیش می آید به تعجیل کردن دران و ذکر سلامتی های است که در کارها پیش آید کان به وجه
آهستگی است ذکر این و امثال این باعث است مر آدمی را بر توقف و تامل در کارها و مانع او
از تعجیل کردن دران والله الموفق **اصل چهارم در کبر** بدانکه کبر خاطریست
که در دل آدمی میگردد در بلندی و عظمت نفس خود و خوار داشتن دیگران و تکبر اتباع
اوست و ضد خاطریست در کم زدن نفس خود و خوار داشتن آن و تواضع اتباع اوست
و هر یک را از عوام و خواص تواضعی است و تکبری است تواضع عامی بسنده کردن است بکمترین
لباس و طعام و خانه و مرکب و تکبر او آنست که بهترین لباس و طعام و خانه و مرکب طلب کند
و هر چه طلب کند خوب تر طلب کند و تواضع خاص قبول کردن سخن حق است از هر که باشد
کوچک یا بزرگ وضیع یا شریف و تکبر وی آنست که سخن حق نشنود و آن معصیتی بزرگ
است و گناهی عظیم و اما علاج تواضع عامی آنست که اول حال خود و میان حال خود
و آخر حال خود بیندیشد که اول آب منی است پلید و میان او آنست که حمال نجاست است
و ابتدا و آخر او مردار است گندیده و اما علاج تواضع خواص ذکر کردن عقوبت خدای است عز و جل

مر کسانی را که ترک حق گیرند و بباطل مشغول شوند **فصل پنجم در شکم** و نگاهداشتن
آن بر تو باد ای طالب عبادت به نگاهداشتن شکم و اصلاح آن بدانکه اصلاح شکم دشوار است
و مهم ترین کارهاست بر مرید و ضرر او بیشتر است و اثر او قوی تر ازانکه منبع و معدن جمله معصیتها
آخرت در جمیع اعضا قوت و ضعف و عصمت و معصیت از شکم می خیزد پس بر تو باد به نگاهداشتن
شکم اول از حرام و شبهه پس ازان از فضول حلال اگر در عبادت کردن همتی داری و پرهیز
کردن از حرام و شبهه بسبب سه چیز واجبست اول آنکه خدای تعالی گفته است اَلَّذِیْنَ
یَأْکُلُوْنَ اَمْوَالَ الْیَتَامٰی ظُلْمًا اِنَّمَا یَأْکُلُوْنَ فِیْ بُطُوْنِهِمْ نَارًا وَسَیَصْلَوْنَ سَعِیْرًا
یعنی کسانیکه میخورند مال یتیمان بظلم بدرستی که میخورند در شکمهای خود آتش و عاقبت
کار در آیند در دوزخ و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است هر گوشتی که از حرام روید آتش
بدان اولی تر است دوم آنکه خورنده حرام و شبهه از جمله راندگانست که توفیق و طاعت نیابد
ازانکه لائق خدمت خدای تعالی نباشد مگر آنکه پاک باشد میگوییم نه آنکه خدای تعالی
از در آمدن خانهٔ خود جنب را نهی کرده و محدث را از گرفتن کتاب خود منع کرده است با آنکه
جنابت و حدث از امر مباح است پس چگونه خواند کسی را بخدمت خدای تعالی که در نجاست حرام غرق باشد
و چگونه توفیق دهد زبانی را به ذکر کردن خدای تعالی که به نجاست حرام و شبهه ملوث باشد یحیی ابن معاذ
رضی الله عنه گفته است که طاعت در اندرون خزینه خدای تعالی است و کلیدان خزینه دعاست و دندانهای آن
کلید خوردن حلال است و چون کلید را دندانه نباشد و نگشاید و چون در خزینه نگشاید عبادتی که در خزینه
است چگونه بدست آید سوم آنکه خورنده حرام و شبهه از فعلهای خیر محروم است و اگر ناگاه
خیری بکند آن قبول نیست باز بر در وی کنند پس ازان فعل حاصل نباشد مگر رنجی چنانچه رسول الله
صلی الله علیه وسلم گفت بسا قایمی است که او را فائده نیست ازان قیام شب مگر بیداری
و بسا صائمی که او را فائده نیست ازان روزه مگر گرسنگی و تشنگی و ابن عباس رضی الله عنهما گفته است
که قبول نکند خدای تعالی نماز کسی را که در شکم او حرام است اینست حال حرام اما فضول حلال

بدانکه فضول حلال آفت عابدان است و بلای مجاهدان و من در سیر خوردن فضول از طعام حلال
تأمل کردم ده آفت یافتم که هر یکی اصل است در کار عبادت اول آنکه در بسیار خوردن حلال سختی
دل است و رفتن نور او رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت که دلها را به بسیار خوردن و آشامیدن
بمیرانید که دل چون زراعت است که به آب بسیار بمیرد دوم آنکه بسیار خوردن فتنه جمله اعضا است
و باعث است بر فضول و فساد ازانکه چون آدمی سیر شود چشمش از روی دیدن مالایعنی کند و گوشش از
روی شنیدن کلام مالایعنی کند و زبانش از روی گفتن مالایعنی کند و همچنین فرج و دست و
پای و غیر آن اما اگر گرسنه باشد همه اعضای او ساکن باشند او استاد ابوجعفر رضی الله عنه
گفته است که شکم عضوی است که اگر گرسنه باشد همه اعضا سیر باشند از معصیت و اگر سیر باشد
همه اعضای او گرسنه گردند به معصیت حاصل سخن آنکه اقوال و افعال آدمی بر حسب طعام و
شراب اوست اگر در شکم حرام در رود اقوال و افعال حرام بیرون آید و اگر فضول حلال در رود
اقوال و افعال فضول بیرون آید پس گوئی که طعام تخم اقوال و افعال است و اقوال و افعال
نباتی است که از وی روید سوم آنکه در بسیار خوردن کم شدن عقل و فهم است که پری شکم زیرکی
طبیعت را ببرد ابوسلیمان دارانی رضی الله تعالی عنه گفته است اگر خواهی که بحاجتی از دین یا دنیا مشغول
شوی طعام مخور تا آن زمان که از وی فارغ شوی که اکل مبطل عقل است و این همچنین است که گفته است
باید کسی که آزموده است چهارم آنکه در بسیار خوردن کم شدن عبادت است ازانکه چون آدمی بسیار خورد
اندامش گران شود و خوابش غلبه کند و هر چند جهدی کند نتواند که عبادت کند مگر خواب که همچو مرداری افتاده باشد
و اگر نادرا عبادت کند حلاوت و لذت نیابد بزرگی گفته است آدمی ازان زمان که شکمش سیر شود و خود را تنها
مانده پندارد یحیی صلوة الله علی نبینا و علیه ابلیس را دید بر دست او معالیقها پرسید که این چیست گفت این شهوتها
است که بدان آدمیان را صید کنم یحیی علیه السلام گفت درین چیزی هست که مرا بدان
صید کنی گفت نی مگر آنکه شبی سیر خورده بودی و گران شده بودی ترا از نماز باز داشتم
یحیی علیه السلام گفت بعد ازین هرگز سیر نخورم ابلیس گفت من نیز بعد ازین کسی را نصیحت نکنم پس اجمال

کسی است که در جمیع عمر یک شب سیر خورده چگونه باشد حال کسی که در همه عمر یک شب گرسنه
نباشد و در عبادت کردن طمع کند سفیان ثوری رحمة الله علیه گفته است که عبادت حرفت است
و دکان او خلوت است و دست افزار و گرسنگی است **پنجم** آنکه در بسیار خوردن رفتن حلاوت عبادت است
ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفته است از آن روز که مسلمان شده ام طعام سیر نخورده ام تا حلاوت
عبادت بیابم و آب سیر نخورده ام که از سبب اشتیاق که سوی پروردگار خود دارم و ابوسلیمان
دارانی رحمة الله علیه گفته است که نزدیک من عبادت با حلاوت آن ساعت است که شکم
من پشت متصل باشد **ششم** آنکه در بسیار خوردن خطر افتادنست و شبهه و حرام از آنکه
حلال حاصل نشود مگر بمقدار قوتی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که حلال نیابی مگر بمقدار قوت
و حرام بسیار یابی **هفتم** آنکه در بسیار خوردن مشغولی تن و دل است اول در حاصل کردن
بعد از آن در ترتیب کردن بعد از آن در خوردن بعد از آن در متوضا رفتن مالک دینار رحمة الله
علیه یاران خود را گفتی که ای یاران چندان در متوضا رفتم که از شما مرا شرم می آید **هشتم**
آنکه سختی سکرات موت بر قدر لذت حیات است هر که لذت در ایام حیات بسیارست
بر وی سکرات موت سخت تر **نهم** آنکه در کثرت اکل نقصان ثواب است در عقبی چنانکه خدای
تعالی گفته اَذْهَبْتُمْ طَیِّبَاتِکُمْ فِی حَیَاتِکُمُ الدُّنْیَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْیَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ
الْهُوْنِ بِمَا کُنْتُمْ تَسْتَکْبِرُوْنَ فِی الْاَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَبِمَا کُنْتُمْ
تَفْسُقُوْنَ یعنی ببردید شما خوشیهای خود را در حیات دنیا و برخورداری گرفتند بدان پس امروز
جزا داده شوید عذابی خوار کننده باآنچه تکبر میکردید در زمین بغیر حق و بدآنچه بی فرمانی میکردید
و از این است که چون دنیا را بر رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضه کردند و گفتند که بدین شرط قبول کن که ترا از آخرت
چیزی کم شود پس وی اختیار کرد فقر را این سخن دلیل است مر غیر او را که بسبب دنیا در آخرت وی نقصان
باشد و در روایت کرده اند از عمر رضی الله عنه که تشنه شد آب عسل پیش مردی آوردند و که در آن خرما انداخته
بود دید و داد چون عمر رضی الله عنه بچشید سرد و شیرین یافت از دهن دور کرد و آه برکشید

آن مرد گفت یا امیر المومنین آب سرد و شیرین است عمر رضی الله عنه گفت که همین از خوردن مرا باز داشت ای نیک بخت اگر ترس آخرت نبودی ما نیز در خوردن و پوشیدن با شما شریک می بودیم **دهم** آنکه در بسیار خوردن حبس و حساب و ملامت و عیب کردن و ترک ادب و در گرفتن فضول و طلب شهوات است از آنکه دنیا حلال او حسابست و حرام او عذاب و نیست آن ده چیز که در خوردن بسیار از حلال است و یکی ازین بسنده است مر کسی را که در دین اهتمام داشته باشد **سوال** اگر گوئی که بیان ما را حکم حرام و شبهه و حد هر یکی از اینها **جواب** بدانکه بعضی علما گفته که آنچه به یقین دانی که آن ملک دیگریست در شرع از گرفتن آن نهی کرده شده است آن حرام محض است اما اگر یقین ندانی و لیکن ظن غالب آن باشد که ملک دیگریست آن شبهه است و امتناع از حرام محض واجب است و از شبهه تقوی و ورع است **سوال** اگر گوئی که چیست حال صله که پادشاهان میدهند در زمان ما **جواب** بدانکه علما درین اختلاف کرده اند پس قومی گفته اند هر چیزیکه یقین ندانی که آن حرام است روا است که آنرا بستانی و بعضی گفته اند که حلال نیست گرفتن چیزی مگر که به یقین بدانی که حلال است از آنکه غالب در زمان ما مال پادشاهان حرام است و حلال در دست ایشان عزیز است یا معدوم و بعضی گفته اند که صله سلاطین حلال است مر غنی و فقیر را چون به یقین ندانند که حرام است و بزه کاری بر دهنده است و تمسک کرده اند به آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم هدیه مقوقس پادشاه اسکندریه قبول کرده اند و از یهود وام گرفته با آنکه خدای تعالی در حق یهودان گفته اکالون للسحت یعنی خورندگان اند مر حرام را و بدین نیز تمسک کرده اند که جماعتی اصحاب رضوان الله تعالی علیهم پادشاه ظالم را دریافته اند و صله از ایشان قبول کرده اند چنانچه ابو هریره رضی الله عنه ابن عباس و ابن عمر رضه و بعضی دیگر گفته اند که مال پادشاهان اصلا حلال نیست نه غنی را و نه فقیر را از آنکه ایشان ظالم اند و غالب مال ایشان سحت و حرام است و حکم مر غالب راست پس واجبست اجتناب

کردن از مال ایشان و بعضی از متاخرین گفته اند آنچه بیقین نیست که آن حرام
گرفتن آن حلال است فقیر را نه غنی را مگر آنکه فقیر بیقین داند که عین غصب
است آنگاه روا نباشد مگر آنکه بر مالک مال رد کند و باکی نیست مر فقیر را که مال سلاطین بگیرد از آنکه
اگر ملک سلاطین است خود مالک فقیر را داد پس بی شک بگیرد و اگر از غنیمت یا خراج یا عشرات
خود فقیر را دران حق است و همچنین مر اهل علم را امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه گفته است
هر که در اسلام بطوع در آید و قران ظاهر بخواند مر او را در بیت المال مسلمانان حق است هر سال
دو بست درم و بیک روایت دو بست دینار اگر در دنیا نگیرد در آخرت بگیرد چون حال چنین است گوی که
فقیر و عالم حق خود می ستانند و این مسلهائی است که فتوی درو ممکن نیست مگر بتحقیق و بحث
دراز و اگر تمام بگوییم از مقصود باز مانیم و اگر خواهی که معرفت این مسایل بکمال حاصل کنی کتاب
احیاء علوم را مطالعه کن و در کتاب حلال حرام ببین **سوال** اگر گوی که چیست حکم صله
اهل بازار و غیره ایشان که رد کردن و بحث کردن دران نیز واجب است یا نه و حال بازاریان
و کذب ایشان و قلت اهتمام ایشان در معاملات معلوم است و همچنین چه گوی در رد و
قبول صله برادران **جواب** بدانکه چون ظاهر آدمی ستر و صلاح باشد باکی نیست بر تو
قبول کردن صله و صدقه ایشان و واجب نیست بر تو بحث کردن و گفتن که زمانه تباه شده است
که این گمان بد بردن است بر مسلمانان و ما مامور بیم به گمان نیک بردن به مسلمانان پس ازین بدانکه
اصل درین باب آنست که بدانی که اینجا دو چیز است یکی حکم شرع و ظاهر او دوم حکم تقوی و حق او
و حکم شرع آنست که هرگاه کسی که ظاهر او صلاح است ترا چیزی دهد بستانی و سوال نکنی که از
کجاست مگر آنکه بیقین بدانی که این چیز از غصب یا غیبه ست یا از حرام محض است و حکم تقوی
آنست که از کسی چیزی نگیری تا که دران نهایت بحث نکنی پس چون
بیقین شود که دران شبهتی نیست بگیری و الا رد کنی روایت
کرده اند که ابو بکر صدیق رضی الله عنه را غلامی بود برای

او شیر آورد چون بیاشامید غلام گفت اگر بر تو چیزی پیش ازین می آوردی کیفیت آن ازین می پرسیدی
ازین چگونه است که از حال شیر نپرسیدی ابوبکر رضه گفت که قصه او چیست گفت افسوس کردم
قومی را بافسون جاهلیت وآن شیر دریافتم صدیق رضه انگشت در گلو انداخته قی کرد پس گفت
یارب همین بود مقدور من وانچه در رگ وپی و پوست باقی مانده است آنرا تو بسنده
سوال اگر گوی که ازین تقریرچنان معلوم میشود که گوی تقوی مخالف شرع است **جواب**
بدانکه وضع شرع بر آسانی است و وضع تقوی بر دشواری چنانکه گفته اند کار بر متقی تنگ
ترست از عقد تو و با این همه تقوی مخالف شرع نیست و هر دو در اصل یکی اند ولیکن بدانکه
شرع را دو حکم است یکی حکم جواز دوم حکم افضل جایز را حکم شرع گویند و افضل را حکم تقوی
گویند پس این هر دو اصل یکی اند با آنکه از روی ظاهر مخالف یکدیگر اند **سوال** اگر گوی چون
بحث واحتیاط غایت خواهم کرد در هر چیز کارها بیکبارگی دشوار خواهد شد و درین زمانه
بمقدار قوت هم حلال نخواهم یافت **جواب** بدانکه طریق تقوی
دشوارست وهر که خواهد که تقوی کند شرط او آنست که بر تحمل کردن دشواریها
دل بنهد والا تقوی میسر نشود و بسبب این معنی بیشتری از عابدان در کوه
لبنان و غیر آن سکونت کرده اند و بخوردن گیاه ها وحشیش میوه ها
گذران بهیچ حال شبهتی نیست قناعت کرده اند پس هر که بلند همت باشد
و در تقوی مقام بلند طلبد چاره نیست که سختیها را تحمل کند و بران صبر نماید و طریق
متقیان سلوک کند تا مرتبه و منزلت ایشان بیابد واما اگر خواهد که میان مردمان ساکن
شود و از انجا که ایشان میخورند بخورد باید که خوردن او چون مردار باشد که دست
فراز نکند مگر وقت ضرورت و نخورد از ان مگر آن مقدار که بدان طاعت
تواند کرد و بدین مقدار معذورست و زیان ندارد اگرچه در اصل او شبهتی
باشد و ازین است که حسن بصری گفت رضی الله عنه فقد التوقف

فقلیکم بالقوت یعنی بازاره باطل شد پس شما باید بسنده کردن بقوت و روایت
کرده اند از وهب بن ورد رحمة الله علیه که یک روز دو روز سه روز گرسنه بودی پس
نانی پسندی و به آب تر کردی و بخوردی و بگفتی که یارب تو میدانی اگر نخورم عبادت
نتوانم کرد و الا نخوردمی یارب اگر این حرام است و شبهه بدان مرا مگیری میگویم که این
دو طریق مر کسانی راست که در تقوی مرتبه بلند طلبند و اما هر که جز ایشان است او را نیز از تقوی
بقدر بحث و احتیاط او نصیب است **سوال** اگر گوئی که این بیان حرام بود خبر کن
ما را از جانب حلال و چیست حد فضول که از گرفتن آن حبس و حساب لازم آید و چه مقدار است
آنکه چون بنده بگیرد او را از رب تو در فضول نباشد که بسبب آن بر وی حبس و حساب لازم
نباید **جواب** بدانکه حلال جمله بر سه قسم است یکی آنکه بنده حلال بگیرد و نیت او در گرفتن
مفاخرت و مباهات و ریا و کثرت مال باشد این چنین گرفتن فعلی است منکر و مستوجب
حبس و حساب و ملامت و عیب کردن باشد بر ظاهر فعل خود و مستوجب عذاب
دوزخ است بر باطن فعل خود یعنی نیت مفاخرت و بسیاری مال قسم **دوم** آنکه حلال
بگیری برای آرزوهای نفس خود و آن شر است و موجب حبس و حساب چنانکه پیغمبر
خدا صلی الله علیه و سلم گفته است حلالها حساب قسم **سوم** آنکه از حلال بگیرد و
در حال عذر آن مقدار یکه او را بر عبادت معین شود زیادت از آن نگیرد این چنین گرفتن
خیر و حسنه داوست و بر وی حسابی و عتابی نیست بلکه موجب اجر و مدح است **سوال** اگر گوئی که چیست
شرط گرفتن حلال تا خیر و حسنه باشد **جواب** بدانکه درین دو شرط است یکی حال دوم قصد اما حال
واجبست در حالیکه گیرد که اگر نگیرد بگیرندش و تفسیرش آنست که در حالتی باشد که اگر در آن حال نگیرد
بسبب آن از فرض یا سنتی و یا نفلی باز ماند که آن فرض و سنت و نفل افضل باشد از ترک
مباح از آنکه ترک مباح دنیا از جمله فضیلتها است چون حال چنین باشد آن حال عذر است
اما **قصد** آنست که مقصود او از گرفتن تقویت باشد در عبادت خدای تعالی و آن

بدان باشد که در دل بکند رانده تا اگر مقصود و تقویت نبودی من این را نگرفتمی چون این دو شرط
بگیرد آن گرفتن خیر و حسنه و ادب باشد اما اگر یکی ازین دو شرط نباشد آن گرفتن از جمله خیرات
نباشد **سوال** اگر گوئی که دنیا حلال میگیرد برای شهوت را آن معصیت باشد یا نه **جواب**
بدانکه گرفتن در حالت عذر فضیلت است و نام آن خیر و حسنه است و گرفتن برای شهوت شرعست
نه معصیت و در آن حبس و حساب و ملامت کردن است نه عذاب آتش **سوال**
اگر گوئی که چیست این حبس و حساب **جواب** بدانکه حساب آنست که پرسیده شوی
بروز قیامت که از کجا کسب کردی و کجا صرف کردی و چه مقصود میداشتی در کسب کردن
و صرف کردن و اما حبس باز داشتن است مدتی از بهشت در عرصات قیامت بیان تو
انچنان سوالها و سختیها که کشند و برهنه باشد **سوال** اگر گوئی که چون خدای تعالی حلال
گردانیده است ملامت و عیب کردن چیست **جواب** بدانکه ملامت و عیب کردن است
بسبب ترک ادب چنانکه کسی را بر مائده پادشاهی بنشانند و او ادب نگاه ندارد و ضرورة
مستحق ملامت و عیب کردن باشد اگرچه طعام او را مباح گردانیده اند و اصل درین باب آنست
که بدانی که خدای تعالی بندگان را برای عبادت خود آفریده است پس واجب است
بنده را که از همه وجه او را عبادت کند و همه افعال خود چنان کند که با عبادت باشد بهر وجه که
ممکن بود و اگر چنین نکند و اتباع شهوت نفس کند و بسبب آن از عبادت پروردگار
باز ماند هر آئینه مستحق ملامت و عیب کردن باشد ازان که دنیا سرای خدمت است
نه سرای تنعم درین اصل نیکو تامل کن این بود جمله که می خواستیم بیان کردن آن در باب
اصلاح کردن نفس و لگام کردن او به لگام تقوی نیکو فهم کن و بران عمل کن تا خیر بسیار ترا در دنیا
و آخرت حاصل آید انشاء الله تعالی والله الموفق **فصل در مساجت دنیا و خلق و شیطان**
و نفس بر تو باد ای طالب عبادت علاج بجد و جهد تمام در قطع این عقبه بزرگ و دراز که اینست بزرگترین
و سخت ترین عقبات و صعوبت آن سخت بسیارست و فتنه او بزرگ است از آنکه

هر که هلاک شد و بخدای نرسید یا بسبب دنیا بود و یا خلق یا شیطان یا نفس و حجاب در
راه حق همین چهارست پس در هر یکی نکته بشنو اما دنیا واجبست مر ترا که از وی
حذر کنی و در وی زهد کنی از آنکه کار از سه حالت خالی نیست یا در عبادت از اهل بصیرتی
و یا از اهل همتی و یا از اهل غفلتی اگر از اهل بصیرتی بسنده است مر ترا که بدانی که دنیا
دشمن خداست عز و جل و خدای تعالی دوست تو پس دشمن دوست تو باشد و
دنیا عقل ترا نقصان میکند و عقل قیمت تست و اگر از اهل همتی بسنده است مر
ترا که بدانی که شومی دنیا تا به این حد است که ترا از عبادت بکلی باز میدارد و اگر از اهل
غفلتی بسنده است مر ترا که بدانی که دنیا باقی نیست یا تو از آن جدا خواهی شد و یا او
از تو جدا خواهد شد پس چه فائده باشد در طلب او مگر ضایع کردن عمر عزیز اما شیطان
بسنده است مر ترا در کار پرهیز کردن از شیطان از آنچه خدای تعالی فرموده است
مر نبی خود را صلی الله علیه وسلم قُل رَّبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ
بِكَ رَبِّ أَن يَحْضُرُونِ یعنی بگو ای محمد که ای پروردگار من پناه می طلبم از وسوسهای شیاطین
و بتو پناه می طلبم ای پروردگار من که حاضر شوند شیاطین بمن پس هرگاه که بهترین عالمیان و عاقلترین
و فاضلترین و عالمترین را این حال باشد و محتاج باشد که بخدای تعالی از شیاطین پناه طلبد تو آن دانسته
که حال دیگران یا کسان جاهل و نقصان عقل و غفلت چگونه باشد و اما خلق بسنده است مر ترا در کار خلق
که بدانی که اگر با ایشان مخالطت کنی و در هوای ایشان موافقت نمای تو بهکار شوی و کار آخرت بر تو باطل
شود و اگر با ایشان مخالفت کنی ترا برنجانند و کار دنیا و دین بر تو تیره کنند و تو نیز در عداوت ایشان
افتی و اگر ترا مدح کنند و تعظیم نمایند خوف فتنه و عجب باشد و نیز یاد کن حال خود با ایشان بعد از آنکه در گور
نهند بعد از سه روز چگونه ترا فراموش کنند و ذکر تو بر زبان نرانند گوی که هرگز ترا ندیده
بودند و تو ایشان را ندیده بودی و در گور با تو نباشد مگر خدای تعالی پس این
زیان بزرگ باشد که روزگار عزیز با این خلق بی وفا ضایع کنی در ترک خدمت

خدای تعالی کنی که بازگشت تو در آخر کار بدوست تامل کن ای مسکین برین سخن که گفتم که تو
شاید راه راست نموده شوی و اما نفس بسنده است مر ترا نمونه در کار نفس آنچه مشاهده میکنی از حالت
های او و خواستهای تباه او که در حالت شهوت بهیمه است و در حالت غضب درنده است
و در حالت مصیبت طفل است و در حالت نعمت فرعونی است و در حالت گرسنگی دیوانه است
و در حالت سیری خرابنده است اگر سیرش کنی بی فرمانی کند و اگر گرسنه داری فریاد کند و جزع
(ضجر ۱۲)
و فزع کند همچو درازگوش که اگر جو بیابد مرد را بزند و اگر گرسنه داری فریاد کند یکی از صلحا گفته
است رحمت الله علیه که تباهی و جهل نفس بشناید است که چون خواهد که معصیت کند یا به آرزوی
برسد اگر شفیع آری خدای را پس رسول او را و جمیع کتب و انبیا را و جمیع سلف صالح را و عرضه
کنی بر و مرگ و گور و قیامت و بهشت و دوزخ را ترک عناد نگیرد و از آن معصیت و شهوت باز
نماند و چون نان از وی باز داری ترک شهوت گیرد این چنین است خست جهل و پس بر تو باد
که از وی غافل نباشی و حال همانست که پروردگار او گفته است إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ
(ہر آئینہ نفس بسیار فرمایندہ است ببدی ۱۲)
بِالسُّوءِ و بسنده است این تنبیه هر کسی را که عقل دارد روایت کرده اند از بعض صالحان
او را احمد الله قم تجنی میگفتند که او گفت نفس من با من نزاع کرد برای بیرون آمدن
بسوی غزا گفتم سبحان الله خدای گفته است إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ و این
مرا بخیر میفرماید این هرگز نباشد نفس را گفتم که تو از تنهایی تنگ آمده بدین بهانه میخواهی
که ملاقات مردمان کنی نا مردمان ترا تعظیم کنند پس گفتم من در آبادانی فرو نخواهم آمد
قبول کرد باز بدگمان شدم گفتم که خدای تعالی راست گوی است با نفس خود گفتم من با دشمن
بی سلاح جنگ خواهم کرد تا اول کسی کشته شود من باشم قبول کرد همچنین بسیار چیزها
(یعنی دُرہ شمشیر وغیرہ ۱۲)
بر وی شمردم نفس من همه قبول کرد در آخر گفتم یارب مرا بر مکر او مطلع گردان میدانم که او راست
گفته و او دروغ میگوید پس در مکاشفات خود دیدم گویا مرا نفس میگوید که ای
احمد هر روز مرا بتازگی میکشتی به منع کردن آرزوهای من و هیچکس برین مطلع نیست
(ہرزہ ۱۲)

اما اگر با دشمن جنگ کنم و کشته شوم ازین عذاب خلاص یابم و میان مردمان مرا جاهی حاصل شود

بگویند که احمد شهید شد پس نشستم و ترک غزا گرفتم دران سال پس نیکو نظر کن ای طالب عبادت

در مکر نفس و غرور او که بعد از مردن جاه می طلبد بدانکه اینجا اصلی است بزرگ و آن آنست

که بدانی که عبادت دو نیمه دارد یک نیمه کسب کردن دوم نیمه پرهیز بدن یعنی کسب کردن طاعت

و پرهیزیدن از معاصی و شبهات و اینست تقوی و نیمه پرهیزیدن افضل است و اشرف است

صرفه درا از نیمه کسب کردن وازینست که مبتدیان از اهل عبادت که دراول درجه باشند به

نیمه اکتساب مشغول شوند و همه همت ایشان آن باشد که روز روزه دارند و شب قیام کنند و

همچنین در دیگر طاعات بدینه اما کاملان و خداوندان بصیرت که اهل عبادت اند به نیمه پرهیزیدن از

معاصی مشغول شوند و همه همت ایشان آن باشد که دل را از میل کردن سوی غیر خدای تعالی

نگاهدارند و چشم را از نظر کردن سوی مالایعنی نگاهدارند وازین معنی گفت عابد دوم از عباد

وعلی هذا القیاس در دیگر طاعات

سعیدبن یونس را که ای یونس بعضی از مردمان نماز را دوست دارند و بعضی روزه را دوست

مراد روزه نفل است نه فرض ۱۲

دارند و بعضی صدقه را دوست دارند و تو روزه گیر سخن گفتن و صدقه ده از پرهیز کردن از

ناشنیدن که هیچ صدقه و روزه فاضلتر و بیدوارتر ازین نیست پس چون دانستی که نیمه

پرهیزیدن اولی است اگر هر دو نیمه ترا بدست آید کاری تمام و کمال حاصل گردد و فوز و سلامت

و غنیمت میسر آمده باشد و اگر هر دو نتوانی باید که جانب پرهیزیدن رعایت کنی تا

سلامتی حاصل آید اگرچه غنیمت نیست والا هر دو نیمه را زیان کرده باشی از انکه چه

نفع کند ترا قیام شب و صیام روز داین بیک کلمه باطل شود وازابن عباس رضی الله عنهما

پرسیدند که چه گوئی در دو مردی که یکی ازایشان خیر بسیار دارد و شر هم

بسیار دارد دوم خیر اندک دارد و شر هم اندک دارد و گفت هیچ چیز به

سلامتی برابر نشود و نظیر آنچه گفتم حال مریض است از انکه علاج کردن مریض

دو نیمه دارد نیمی دارو خوردن و نیمی پرهیزیدن پس اگر میان هر دو جمع کند خود صحت یابد و اگر

هر دو نتواند پرهیز بدین اولی‌تر از آنکه به ترک پرهیز هیچ دارو نفع نکند اما پرهیز کردن با ترک دارو
و نفع کند و رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته است که اصل هر دوا پرهیز است و چنین گفته‌اند که طبیبان
هندوستان رنجور را به همین پرهیز بدین علاج کنند و مریض را از اکل و شرب و کلام روزها باز دارند
هم بدان صحیح شود بی آنکه دارو دهند پس از اینجا معلوم شد که اصل کار تقوی است و متقیان در
مرتبه بلند از عبادت پس بر تو باد جد و جهد تمام در کار تقوی

فصل در علاج کردن چهار عضوی که آن اصل است

اول چشم و بسنده است ترا در کار چشم
که بدانی که مدار کار دین و دنیا بر دل است و فساد و خطر دل و مشغول او در اکثر اوقات و احوال
از چشم است و از این است که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت هر که چشم خود را نگاه ندارد نزدیک
او دل را قیمتی نیست **دوم زبان** و بسنده است ترا در کار زبان آنکه بدانی که سود تو و قیمت
تو ثمر رنج و مجاهده تو عبادت و طاعت است و خطر عبادت و حبط شدن و فساد آن در اغلب
احوال از قبل زبان است به تصنع و تزیین و غیبت و مثل آن که زبان بیک لفظ باطل میکند رنج یکساله
(یعنی جانب ما ۱۲)
را بلکه پنج ساله را و ده ساله را و از این است که گفته‌اند هیچ چیز مستحق‌تر از زبان نیست به بند در از سوم
شکم و بسنده است مر ترا در شکم آنکه بدانی که مقصود تو عبادت است و آب طعام تخم آنست
که عمل از وی روید پس چون تخم نیکو باشد زراعت نیکو باشد و نیکو بر دهد و اگر نه تباه کند بر تو زمین
ترا که هرگز به اصلاح نیاید معروف کرخی رحمة الله علیه گفته است که چون روزه داری بنگر که به چه چیز
افطار میکنی و نزدیک که افطار میکنی و طعام که میخوری که بسیار خوردنی باشد که دل را آنچه بود
تکبر ماند چنانکه هرگز بحال خود باز نیاید و بسا خوردنی که از قیام شب محروم کند و بسا نظر کردنی که از خواندن
سوره قرآن باز دارد و بسا باشد که بنده طعامی بخورد که بسبب آن از روزه یکساله محروم ماند پس بر تو باد ای مرد
بنظر و تفتیش و احتیاط قوی در قوت اگر همتی داری در عبادت پروردگار خود و این را اصل
قوت است تا از وجه حلال باشد چون حلال حاصل کردی پس از آن بر تو باد که به ادب
سیری چنانکه گفته‌ام و الاجمال باشی مر طعام را و ضایع کننده اوقات و ایام را از آنکه یقین دانستم
(بقدر حاجت ۱۲)

باب پنجم خود دیدم که چون شکم پر شد اصلا از وعبادت نیاید و اگر به اکراه کردن نفس
عبادتی کنی دران لذتی و حلاوتی نباشد و ازین ست که گفته اند طمع مبند در حلاوت عبادت
با بسیار خوردن چه نور باشد در نفس بی عبادت و در عبادت بی لذت و بسبب این معنی
ابراهیم ادهم رحمة الله علیه گفته ست که بیشتر از مردان خدا در کوه لبنان دیدم و همه مرا وصیت
کردند که چون به ابنای دنیا باز گردی چهار نصیحت ایشانرا کن یکی آنکه هر که بسیار خورد لذت
عبادت نیابد **دوم** آنکه هر که بسیار خسپد در عمر برکت نیابد **سوم** آنکه هر که رضای مردمان
طلبد رضای خدای تعالی نیابد **چهارم** هر که سخن بسیار گوید در لایعنی در غیبت افتد و از
دنیا بدین بسلامت نرود و سهل تستری رحمة الله علیه گفته ست که جمیع خیرات درین چهار خصلت ست
و ابدالان که ابدال شده اند بدین چهار خصلت شده اند کم خوردن کم خفتن کم گفتن کم با خلق
مخالطت کردن و یکی از عارفان گفته ست که گرسنگی سرمایه ماست یعنی مارا فراغی و سلامتی
و عبادت و حلاوت و علم و نافع عمل که حاصل میشود بسبب جوع حاصل میشود **چهارم دل**
دل بنده ست مر ترا در کار دل که بدانی که اصل همه اعضا دل ست اگر او فاسد شد جمیع اعضا
فاسد شوند و اگر او صالح شد جمیع اعضا صالح شوند از آنکه او بمنزله درخت ست و جمیع اعضا بمنزله
شاخهاست و شاخها آب را از درخت میخورند و صلاح و فساد شاخها بصلاح و فساد درخت می باشد
و او بمنزله پادشاهی ست و سایر اعضا بمنزله رعیت او چون پادشاه صالح باشد رعیت نیز صالح باشد
و اگر پادشاه فاسد باشد رعیت نیز فاسد باشد پس صلاح چشم و زبان و شکم و غیران دلیل ست
بر صلاح دل چون درین اعضا خللی و فسادی بینی بدانکه از خلل و فساد دل ست بلکه فساد درو
بیشتر ست پس صرف کن عنایت خود سوی او و به اصلاح آر او را تا اصلاح جمله یکبارگی
حاصل شود و راحت گیری پس بدانکه کار دل دشوار ست از آنکه بنای کار او بر خواطر ست
و خواطر مقدور تو نیست پس واجب ست بر تو اشتغال کردن از آن بقدر طاقت و بسبب این معنی ست
که اصلاح دل بر اهل جهان دشوارترین کارهاست چنانکه ابو یزید رحمة الله علیه گفته که علاج کردم

دل خود را ده سال و زبان خود را ده سال و نفس خود را ده سال و دشوارترین این هر سه دل یافتم
پس بر تو باد به اهتمام تمام چهار خصلتی که ذکر کردم از امل و شتاب کردن در کارها و حسد و کبر و آنکه از جمله
خصلتهای دل این چهار را ذکر کردم بنا بر آنکه اکثر عالمان و عابدان بدین مبتلا اند و بسا عابدان را بینی که
امل خود را دراز کرده اند و آن را نیت خیر پنداشته اند (پندارند) و بسبب آن در کارهای خیر کاهلی میکنند و بسا بینی که
در حاصل کردن خیر تعجیل میکنند و بسبب عجلت از آن منقطع مانند یا در مستجاب شدن دعا تعجیل کنند
و از مقصود محروم مانند و یا در دعای بد کردن کسی را تعجیل کنند و بر آن پشیمان شوند چنانچه از پیغمبر
نوح صلوات الله علی نبینا و علیه روایت کرده اند و بسا بینی که بر اقران خود حسد کنند و ترک نصیحت (خیرخواهی)
ایشان گیرند و بسبب این معنی سفیان ثوری رحمة الله علیه گفته است که نترسم بر خون خویش مگر از
عالمان و عابدان این سخن را از وی منکر داشتند گفت من نگفتم ابراهیم نخعی گفته است و عطای
گفته است که سفیان ثوری مرا گفته است بپرهیز از عالمان که هر که دوست ترست از ایشان مر ترا اگر با تو
در اناری مخالف کند که تو گوی این شیرین ست و او انار ترش گوید ایمن مباش که نزدیک سلطان
ظالم سخن تو سعی کند و مالک دینار گفته است رح که من گواهی عالمان و عابدان بر همه خلق
بشنوم اما گواهی ایشان بر یکدیگر نشنوم از آنکه ایشان حاسد یکدیگر اند و فضیل گفته است رحمة الله
علیه مر پسر خود را که برای من خانه بخر دور از عالمان و عابدان چه نزدیکی مرا با تو قومی که اگر از من
برای تحقیر اتلاف نزدیکی با ایشان هیست ۱۲
زلتی ببینند خوار کنند و اگر در من نعمتی ببینند حسد کنند و به نظر حقارت سوی ایشان نگرد و بسا
عابدان را بینی که بر مردمان تکبر میکنند بدان دو رکعت شبانه که گذارده است همچنین گوئی بر مردمان
منت می نهد یا گوی که از خدای تعالی بشارتی رسیده است به بهشت یا آزادی از آتش دوزخ
یا گوئی که یقین کرده است بسعادت خود و شقاوت جمیع مردمان و با این همه لباس
درویشان و مستوا صنعان از صوف و غیران پوشند و به آن لباس پارسائی
خود نمایند روایت کرده اند که فرقد سنجی رحمة الله بر حسن البصری رح درآمد
گلیمی پوشیده بود و حسن رح حله پوشیده بود فرقد حله حسن رح را مساس کردن گرفت

حسن گفت چه می بینی جامهٔ من جامهٔ اهل بهشت است و جامهٔ تو جامهٔ اهل دوزخ است و از رسیده است که بیشتری از اهل دوزخ اصحاب گلیم باشند حسن گفت که زهد در جامها نهاده اند و کبر در سینها بخدای تعالی که شما بالباس گلیم بیشتر است از کسی که پوشش او نرم است با حلم پس حذر کن ای طالب عبادت ازین چهار آفت خاصه کبر از انکه سه اول آدمی را در معصیت افکند و کبر آدمی را در کفر افکند فراموش مکن حکایت ابلیس و فتنهٔ او که کفر او از کبر بود و رجوع کن بخدای تعالی که ترا ازین همه نگاه دارد بفضل خویش

فصل در دفع عوائق اربعه

حاصل کار آنکه چون نظر کنی بعقل خود بدانی که دنیا را بقایی نیست و مضرت او بیش از نفع اوست و تبعات او رنج تن و مشغولی دل است در دنیا و عذاب دردناک و حساب دراز در آخرت پس زهد کن در فضول دنیا و نگیری ازان مگر بمقداری که ازان چاره نیست در عبادت خدای تعالی و تنعم و قند زا ترک گیری برای بهشت و بدانی که در خلق وفای نیست پس ترک مخالطت مردمان کنی مگر در چیزی که چاره نیست و صحبت باکسی کنی که از صحبت او زیان نشود و بدانی که شیطان چیست است و پیوسته در عداوت تست پناه طلبی به پروردگار قادر خود ازان سگ لعین و از حیلهای او غافل نباشی پس بربندی او را به ذکر خدای تعالی و باک ازان مدار پس آن آسان است چون عزیمت مردان ظاهر شود چنانچه خدای تعالی گفته است اِنَّهٗ لَيْسَ لَهٗ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَلٰى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُوْنَ بدرستیکه نیست و نبود شیطان را بران کسانیکه ایمان دارند و بران کسانی که بر خدای توکل کنند و کار خود به وی تفویض نمایند راست گفت ابو حازم رحمة الله علیه که چیست دنیا و چیست شیطان اما دنیا آنچه گذشته خوابی بود و آنچه باقی مانده است آرزوهاست و اما شیطان پس و الله اگر مطیع شود نفع نکند و اگر عاصی شود زیان نکند و بدانی جهل این نفس را و طلب کردن او هر چیزی را که مضر و مهلک است پس بنگری از روی شفقت در کار او نگریستن عقلا و علما که در عواقب امور می نگرند نه نگریستن جهلا و کودکان که نظر ایشان در اوائل امور است و غایت ضرر در نمی یابند و بسبب تلخی دارو ترک میکنند پس بگام

کنی اورا به لگام تقوی وبازداری اورا ازهیچ انچه بدان محتاج نیست از فضول نظر وکلام و
لباس وهمچنین از جمله فضولیها ازانکه در گرفتن فضول ضرورتی نیست که خدای تعالی بر بندگان خود همه
بایستهای ایشانرا فراخ کرده است وهرچه ایشانرا درکار دین مضرت است ازان مستغنی کرده است
پس چه حاجت هست به گرفتن فضول (که بدان محتاج اند ۱۲) وبدانکه هرگاه که تو ترک دنیا کردی وترا نام زاهد شد گوئی
ترا بهتر از نام ستوده شد واز جمله منقطعان شدی بسوی خدای تعالی واز جمله کسانی شدی که ایشان
از اهل انس اند بخدای تعالی وهرگاه که تو باشیطان محاربه کردی از جمله مجاهدان شدی در راه
خدای تعالی واز جمله کسانی شدی که خدای تعالی درباب ایشان شیطان را گفته است إِنَّ
عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ یعنی نیست ترا بر بندگان من قوتی وچون
تقوی کردی از جمله متقیان شدی که مر ایشانراست سعادت دنیا وآخرت واز بهتری از
ملائک مقرب فاضل شدی چون این همه کردی این عقبه دراز وسخت را بریدی چیزها
که آن مانع مقصود تو بود پس افگندی وبدانکه این عقبه سخت دشوار است
تا بدل نشوی وترسی که باعنایت خدای تعالی
نیک آسان هست پس این بود
انچه
خواستیم که در شرح چهار موانع عبادت بگوییم وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ
الْعَظِيمِ

عقبه چهارم عوارض است وعارض آن باشد

که پیش آید پس بر تو باد ای طالب عبادت بدفع کردن عوارض که مانع اند ترا از عبادت
وگفته ایم که عوارض چهار اند یکی ازان مطالبه نفس است به رزق ودفع کردن آن به توکل است
بخدای تعالی ووجوب توکل بسبب دو چیز است یکی آنکه تا فراغ حاصل شود مر ترا برای عبادت
کردن ازانکه اگر متوکل نباشی عبادت نتوانی کرد بسبب مشغولی ظاهر تن به طلب
وکسب ومشغولی دل بخواست وارادت وفراغ دل عبادت شرط است واین حاصل نیست مگر

همتو کلان را بلک من میگویم هر که او ضعیف و بی التفاتی چیزی موجود نباشد دلش قرار نگیرد کم
باشد این چنین کس را کاری بزرگ دنیاوی یا اخروی بدست آید از شیخ خود این سخن بسیار شنیده ام
که کارها بمراد و خاطر در عالم میسر نشود مگر دو کس را یکی مردیکه متوکل باشد دوم آنکه متهور یعنی بی باک
باشد میگویم که این کلام جامع ست در معنی خود ازانکه متهور چون خواهد که در کاری شروع کند
بقوت تمام شروع کند و به هیچ چیز که او را ازان کار مانع شود التفات نکند پس هر آینه کار او بمراد
او شود و بمقصود خود برسد وانکه متوکل ست چون خواهد که در کاری شروع کند بقوت تمام
و به یقینی کمال بوعده خدای تعالی شروع کند و او را بضمان خدای تعالی ثقه تمام باشد
و التفات نکند بهوان انسانی که او را بترساند و بشیطانی که او را وسوسه کند پس هر آینه
بمقصود و مطلوب خود ظفر یابد و اما این بیچاره که سست دل ست و ناتوان دایما در
تردد و تحیر ماند و همچو دراز گوش در جای علف خوردن و مانند مرغ در قفس دایما منتظر آنکه تا
خصمش بیاید و خورشش بیارد کم باشد این چنین کسی که قصد کاری بزرگ کند و اگر قصد کند
کم باشد که بران ظفر یابد نه بینی اصحاب همت را از ابنای دنیا که مرتبه بلند نیافتند مگر که از
سر جان و مال برخاستند و ملوک برای گرفتن مملکت از جان و مال می خیزند و بخصم تیغ میزنند
برین قصد که یا مملکت حاصل کنند یا هلاک شوند گفته اند که معاویه رضی الله عنه روز جنگ با علی
مرتضی رضی الله عنه چون هر دو لشکر با دید گفت هر که کار بلند طلبد از سر جان برخیزد
و بازارگانان برای حاصل کردن مال در دریا سوار شوند و سفر بحر و بر اختیار کنند
و جان و مال خود در خطرها افکنند اما این بیچاره بازاری که دل او ضعیف
و عزیمت او سست ست و علاقه دل را از نفس و اهل و مال قطع نمیتواند کرد و دایما
از خانه بدکان بخانه ست کم باشد که بمرتبه شریف برسد مثل ملوک و بازارگانان
بلکه اگر درین دکان درمی حاصل شود یا دانگی یابد ازان نزدیک او کاری عظیم باشد اینست
حال طالبان دنیا و اما طالبان آخرت بدانکه سرمایه ایشان این خصلت ست که او را توکل گویند و قطع

کردن دل از جمیع علایق از آنکه چون توکل کردند توانستند که بفراغ باطن بعبادت خدای
تعالی پرستند و بهمه خلایق التفات نکنند و بی باکانه بر روی زمین سفرها کنند لاجرم
مردان دین شدند و در میان مردمان حریت و حرمت یافتند و بحقیقت پادشاهان
روی زمین ایشانند از آنکه هر جا که خواهند بروند و هر جا که خوش آید فرود آیند و هر کاری که
بزرگترین کارهاست از علم و عبادت قصد آن کنند ایشانرا مانعی و حاجزی نیست که همه جایها
نزدیک ایشان یکسان است و همه زمان نزدیک ایشان یک زمان است و قول رسول الله
صلی الله علیه وسلم مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَکُوْنَ اَکْرَمَ النَّاسِ فَلْیَتَّقِ اللهَ وَمَنْ سَرَّهُ اَنْ یَکُوْنَ
اَقْوَی النَّاسِ فَلْیَتَوَکَّلْ عَلَی اللهِ وَمَنْ سَرَّهُ اَنْ یَکُوْنَ اَغْنَی النَّاسِ فَلْیَکُنْ بِمَا فِیْ یَدِ اللهِ
اَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِیْ یَدِهٖ یعنی هر که را خوش آید که او بزرگترین مردمان باشد گو تقوی کن و هر کرا
خوش آید که او قوی ترین مردمان باشد گو که بر خدای تعالی توکل کن و هر کرا خوش آید که او توانگر
ترین باشد گو اعتماد کن بدانچه نزدیک خدایست از آنچه در دست اوست و سلیمان خواص
رحمة الله علیه گفته است که اگر مردی بر خدای تعالی بصدق توکل کند پادشاهان و
هر که جز ایشان باشند بوی محتاج باشند و او بکسی محتاج نگردد و چگونه محتاج گردد آن
کسیکه مولای او غنی و حمید است و ابراهیم خواص رحمة الله علیه گفته است که در
بیابان جوانی را دیدم گوی سبیکه نقره است گفتم کجا خواهی رفت گفت بمکه گفتم بی زاد و
(پارهٔ نقره را گویند)
راحله گفت ای سست یقین کسی که آسمان و زمین را بقدرت خویش نگاه دارد مرا بی
زاد و راحله بمکه رساند ابراهیم میگوید چون بمکه رسیدم آنجوان را دیدم که در طواف است چون مرا دید
گفت ای شیخ هنوز یقین تو همچنان سست است و ابو مطیع حاتم اصم را گفت شنیده ام
بیابانها قطع میکنی بتوکل بی زاد و راحله گفت زاد من چهار چیزست گفت آن چیست
حاتم گفت دنیا و آخرت را ملک خدا میدانم و همه خلق را بندگان خدای تعالی
میدانم و همه روزیها و سبب ها بدست خدای تعالی میدانم و حکم خدای تعالی در همه وی

عزت

زمین نافذ می باہم اما سبب **دوم** کہ موجب توکل ہست آنست کہ در ترک او خطری عظیم ہست
میگوییم کہ خدای سبحانہ تعالی رزق و آفریدن را بیکجا ذکر کردہ ہست وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ
پس معلوم شد کہ رزق از خدای تعالی ہست ہمچون آفریدن تو پس وعدہ رزق کردہ ست
اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِيْنُ پس رزق را ضامن شدہ وَمَا مِنْ دَآبَّةٍ
فِي الْاَرْضِ اِلَّا عَلَى اللّٰهِ رِزْقُهَا پس برسانیدن رزق سوگند خوردہ فَوَرَبِّ
السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ اِنَّهٗ لَحَقٌّ پس بتوکل نمودن امر کردہ وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِيْ
لَا يَمُوْتُ پس کسی کہ قول او را اعتبار نکند و بوعدہ او بسندہ نکند و بضمانت او دلش قرار نگیرد
و بقسم او قانع نشود و بفرمان او باک ندارد بنگر کہ حالش چگونہ باشد و چہ محنت نامرادی را
پیش آید بخدای کہ مصیبتی سخت تر ازین نیست و ما ازان در غفلت عظیم و رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم مر ابن عمر رضی اللہ عنہما را گفت چہ کنی اگر باقی مانی تا آنکہ قومی پیدا شوند کہ بضعف ایمان
یکسالہ رزق ذخیرہ خواہند کرد گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم معاذ اللہ کہ من روی خلق خدا
ازتر سان بینم و حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ گفتہ ہست کہ لعنت خدای بر قومی باد کہ
پروردگار ایشان برسانیدن رزق ایشان سوگند خوردہ و ایشان استوارش
ندارند و چون آیت وَفِي السَّمَآءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوْعَدُوْنَ فَوَرَبِّ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ
اِنَّهٗ لَحَقٌّ فرود آمد ملایکہ گفتند کہ بنی آدم ہلاک شدند پروردگار خویش را در خشم آوردند و
قولش را استوار نداشتند تا سوگند خورد برسانیدن رزق و اویس قرنی رحمۃ اللہ علیہ
گفتہ ہست اگر عبادت کنی خدای را ہمچہ عبادت ہمہ اہل آسمان و زمین قبول نکند از تو تا استوار
نداری او را در رسانیدن رزق گفتند چگونہ او را استوار داریم گفت بآنکہ ایمن باشید از رسیدن
رزق ہرم ابن حیان مر اویس را گفت کہ کجا سکونت کنیم گفت در شام ہرم گفت کہ حال
عیش در شام چیست اویس گفت وای برین دلہا کہ پر از شک ہست ہیچ نفع اندر موعظت ندارد و ایت کرد
کہ کفن پوشی دست ابویزید بسطامی رحمۃ اللہ علیہ توبہ کرد ابویزید در احوال او پرسید گفت ہزار گور کشادم بیش از طرف قبلہ

ندیدم مگر دو کس را ابویزید گفت برگردانیدن روی ایشان از آنست که ایشان خدا را در کار رزق استوار نداشتند **سوال** اگر گوئی که خبر کن ما را از حقیقت توکل و حکم آن و آنچه واجبست بر بنده از توکل در کار رزق **جواب** بدانکه این ترا به دانستن چهار فصل معلوم شود **بیان** لفظ توکل و **بیان** موضع توکل و **بیان** حد توکل و **بیان** علاج توکل **اما** لفظ توکل بدانکه این لفظ مشتق است از وکالت پس توکل کردن بر کسی این باشد که او را بمنزله وکیل کار خود و ضامن صلاح خود دانی و بی تکلف بر او بسنده کنی و اما موضع توکل بدانکه توکل در سه جای باشد یکی از موضع قسمت و آن آنست که بر خدای تعالی اعتماد کنی که آنچه قسمت تو کرده است آن از تو فوت شدنی نیست از آنکه حکم او بدل نشود دوم در موضع یاری طلبیدن و آن اعتماد کردنست بر یاری کردن خدای تعالی چون در راه او مجاهده کرده باشی سوم در موضع رزق و حاجت و این سوم فرض و لازم است هر بنده را بدلیل عقلی و نقلی و مقصود ما اینجا از بیان توکل معرفت این توکل است پس موضع توکل رزق مضمونست یعنی رزقیکه خدای تعالی ضامن آن شده است و بدانکه رزق چهار قسمست مضمون و مقسوم و مملوک و موعود اما رزق مضمون آنست که قوت و غذای آدمی است و بدان قوام بنیه است نه سائر اسباب و خدای تعالی عز و جل که ضامن شده است این رزق را شده است و توکل کردن این را واجبست بر بنده بدلیل عقلی و نقلی از آنکه خدای تعالی ما را تکلیف کرده است بخدمت و طاعت خود پس چاره نیست ما را که بدان قوام بنیه باشد تا بعبادت مشغول توانیم شد و یکی از مشایخ کرامیه بر اصل و مذهب خود سخنی خوب گفته است و آن آنست که گفت بر خدای عز و جل واجبست رسانیدن رزق بندگان بسبب سه چیز یکی آنکه او سید است و ما بندگان او و بر سید واجب است نفقه بنده چنانچه بر بنده واجب است خدمت سید دوم آنکه خدای تعالی بندگان را محتاج رزق آفریده است و راه طلب او ایشان را ننموده از آنکه نمی دانند که رزق ایشان چیست و از کجاست و کی خواهد رسید تا بعینه و را انجا در آن وقت طلب کنند چون چنین باشد واجب است

بروی که مؤنت آن از ایشان کفایت کند و رزق ایشان را به ایشان رساند ٭
سوم آنکه ایشان را به خدمت و طاعت فرموده است و طلب رزق مانع عبادت است
پس واجب است بر و مؤنت را بکفایت رسانیدن تا به فراغ دل خدمت توانند کرد
و این سخن کسی است که بر اسرار ربوبیت مطلع نباشد از آنکه کسیکه بر خدای تعالی چیزی
واجب گوید خطا گفته باشد و با فساد این سخن در فن علم کلام بیان کرده ایم و اما رزق ٭
مقسوم آنست که خدای تعالی قسمت کرده است هر یکی را از بندگان آنچه خورند و آشامند
و پوشند هر یکی به مقداری و وقتی مخصوص و معین که از آن زیادت و نقصان نپذیرد و مقدم
و موخر نگردد چنانکه گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم که رزق قسمت کرده شده است و
از آن فراغ حاصل آمده نه بتقوای متقی زیاده شود و نه به تباهی تباه کار نقصان گیرد و اما
رزق مملوک که هر یک را در ملک او میکنند از مالهای دنیا چنانکه خدای تعالی هر یک را تقدیر و
قسمت کرده است و اما رزق موعود آنست که خدای تعالی متقیان را وعده کرده است بشرط
تقوی از وجه حلال بی زحمتی برساند چنانچه گفت وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا وَ
يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ این بود اقسام رزق و توکل که واجب در رزق
مضمون واجب است **و اما حد توکل** بدانکه بعضی از علما گفته اند که توکل اعتماد ٭
کردن دل است بر خدای تعالی و بریدن و نا امید شدن از غیر خدای تعالی و بعضی گفته اند که ٭
توکل ترک تعلیق است و تعلیق ذکر قوام بنیه است بچیزی خدای تعالی و نزدیک من هر دو ٭
قول بیک اصل باز میگردد و آن اعتماد کردن دل است بخدای تعالی بدانکه آنچه قوام بنیه بدوست آن از خدای تعالی است
نه کسبی دیگر چیز او نه بطعام و نیاورده سببی از اسباب و خدای تعالی اگر خواهد بسببی قوام بنیه بخشد خواه بغیر سبب
چون این را در دل بگذرانی و بدان ثابت باشی و دل از مردمان و اسباب بکلی برکنی تو را توکل
چنانکه حق آنست حاصل شود و اما چیزهای که بر توکل باعث میشوند این است که ٭
ضمانت خدای را برزق یاد کنی و قوی ترین علاج ذکر جلال خدای تعالی

وکمال او در علم و قدرت و پاکی او از خلف وعده و سهو کردن و عجز و نقصان چون بنده بدین
از کار مواظبت کند باعث شود او را به توکل کردن بر خدای تعالی در کار رزق **سوال**
اگر گوئی روا باشد بنده را طلب رزق بحالی یا نه **جواب** بدانکه رزق مضمون که غذا و به
قوام بنیه است و انسان را چاره نیست ممکن نیست که آنرا طلب کنیم از انکه آن از فعل خدای تعالی است
بر بنده همچون حیات و موت که بنده نه بر تحصیل آن قادر است و نه بر دفع ان و اما رزق
مقسوم خود طلب آن بنده را حاجت نیست از انکه لابدی رزق مضمون است و از اخود
خدای تعالی ضامن شده است **سوال** اگر گوئی که چون رزق مضمون را سبب است روا
باشد که ما طلب آن سبب کنیم یا نه **جواب** بدانکه لازم نیست بر تو طلب کردن اسباب
از انکه خدای تعالی اگر خواهد بسببی رساند و اگر خواهد بغیر سبب پس چگونه لازم باشد بر طلب
سبب و نیز خدای تعالی ضامن مطلق شده است بی شرط طلب و کسب و نیز چگونه روا
باشد که بنده را طلب کردن چیزی فرماید که جای آن نداند از انکه معلوم نیست که کدام
چیز سبب رزق او است و کدام چیز است که غذای او خواهد شد **سوال** اگر گوئی
که رزق به طلب زیاده میشود و به ترک طلب ناقص نگردد یا نی **جواب** بدانکه به طلب
و ترک طلب کم و بیش نگردد که رزق هر یکی را در لوح محفوظ مقدر و موقت نوشته اند و حکم
خدای تعالی بدل نشود و قسمت او متغیر نگردد و از این است که رسول الله صلی الله علیه وسلم چون برید
را پاره نان داد گفت هاك لو لم تاتها لاتيك یعنی بگیر این را اگر نمی آمدی این بتو می آمدی
سوال اگر گوئی که ثواب و عقاب در لوح محفوظ نوشته اند یا این همه بر ما جهت طلب کردن آن اعما
زیاده میشود و بطلب و نقصان می پذیرد به ترک طلب یا نه **جواب** بدانکه طلب ثواب از آن واجب است که
خدای تعالی طلب آن بر ما واجب گردانیده است و بر ترک آن وعید کرده و بثواب بی آنکه عمل
صالح کنیم ضامن نشده است فرق میانه کار رزق و میان ثواب و عقاب و یک نکته است
و آن آنست که علما گفته اند که هر چه در لوح محفوظ نوشته اند دو قسم است یکی قسم مطلق بی شرطی و معلق به فعل

بنده نیست وآن رزقها واجلهاست نه بینی که خدای تعالی این هر دو را چه شکل در قرآن مطلق
ذکر کرده است چنانچه گفت وَمَا مِنْ دَآبَّةٍ فِي الْاَرْضِ اِلَّا عَلَى اللهِ رِزْقُهَا یعنی نیست
هیچ جنبنده بر روی زمین مگر آنکه رزق او بر خدای است وچنانچه گفت فَاِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ
لَا يَسْتَاْخِرُوْنَ سَاعَةً وَّلَا يَسْتَقْدِمُوْنَ یعنی چون اجلها سپری شود دیر و پیش
نشوند مر آن اجل را ساعتی وصاحب شریعت صلی الله علیه وسلم گفته است که چهار چیز است که
از آن فراغ حاصل شده است یکی صورت ظاهر که آنرا خلق گویند دوم سیرت باطن که آنرا خلق
گویند سوم رزق چهارم اجل قسم دوم معلق است و مشروط به فعل بنده وآن ثواب و عقابست
نه بینی که خدای تعالی این چه شکل در قرآن معلق به فعل بنده ذکر کرده است که وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ
الْكِتٰبِ اٰمَنُوْا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّاٰتِهِمْ وَلَاَدْخَلْنٰهُمْ جَنّٰتِ
النَّعِيْمِ ای اگر اهل کتاب ایمان آورند و تقوی کنند هر آینه گناهان ایشانرا بیامرزیم و در آریم
ایشانرا در بهشت **سوال** اگر گوئی که ما طالبان را می بینیم توانگر و مالدار و تارکان را می بینیم
فقیر و عاجز **جواب** بدانکه گوئی که طالبی فقیر و محروم می بینی و تارکی مرزوق و غنی نه بلک
این بسیار است **سوال** اگر گوئی عشقی که در دشت و بیابان بی توشه در رویم و آنجا سکونت
گیریم یا نه **جواب** بدانکه اگر قوت داری و بر وعده خدای تعالی اعتماد تمام داری در رو
والا همچو عوام بیچاره بعلائق مشغول می باش و من از امام ابو المعالی رحمة الله علیه
شنیده ام که هر که با خدای تعالی معامله کند بر عادت مردان خدای تعالی با او معامله کند بعادت
مردمان در کفایت مونتها و این سخن نیک خوب است و در غیر این فواید بسیار است هر کسی را
کوتاه کند **سوال** اگر گوئی که خدای تعالی گفته است وَتَزَوَّدُوْا فَاِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوٰى
جواب بدانکه درین دو قول است یکی آنکه مراد توشه آخرت است ولهذا
گفت اِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوٰى و نگفت اِنَّ خَيْرَ الزَّادِ طَعَامُ الدُّنْيَا
وَاَسْبَابُهَا دوم آنکه قومی در راه حج توشه نمی بردند و از مردمان تجسس نمودند و ایذا میدادند

امر کرده شده‌اند به توشه برگرفتن بر سبیل تنبیه یعنی توشه برگرفتن از مال خود بهتر است
از سؤال کردن از مردمان و تکیه کردن بر ایشان **سؤال** اگر گوئی که متوکل را روا باشد
که در سفر با توشه برگیرد یا نه **جواب** بدانکه بسا باشد که در سفر با متوکل توشه برگیرد
ولیکن دل او بدان متعلق نباشد بلکه تعلق دل او بخدای تعالی باشد و اعتماد او بروی بود
و بسا بود که نیت مسلمانی برگیرد و کار در گرفتن توشه و ترک آن نیست بلکه کار به دست
باید که دل متعلق نباشد مگر بوعده خدای تعالی و ضمانت او از آنکه بسا کس که در سفر توشه
برگرفته است و دل او با خدا ایستاده با توشه و بسا کس که توشه برگرفته است و دل او با توشه
نه با خدای تعالی **سؤال** اگر گوئی که رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحاب او و سلف صالح
رضی الله عنهم توشه برگرفته‌اند **جواب** گوییم **من ترا** لاجرم توشه برگرفتن مباحست
نه حرام بلکه حرام متعلق شدن دل است بتوشه و ترک توکل بر خدای عز و جل و نیز چه گمان بری
بر رسول الله صلی الله علیه وسلم که دلش متعلق طعام و شراب و درم و دینار بود حاشا
و کلا که اینچنین باشد بلکه دل او با خدای تعالی بود و توکل او بر خدای تعالی بود و دست که
جمله دنیا بر وی عرض کردند و کلید خزائن روی زمین بر وی آوردند قبول نکرد و این که توشه
برگرفتی به نیت خیری برگرفتی نه بسبب میل دل بتوشه و معتبر نیت است **سؤال**
اگر گوئی که بهتر چیست در سفر توشه برگرفتن یا ترک آن **جواب** بدانکه این حکم مختلف
شود به اختلاف حال اگر کسی است که او مقتداست و میخواهد که بیان کند که برگرفتن توشه
مباحست و یا خود بدان نیت خیری کند اینچنین کس را توشه برگرفتن اولی ترست و اگر
تنهاست و خود و لست به خدای تعالی و توشه او را مانع است از عبادت خدای عز و جل اینچنین کس را ترک
توشه افضل است نیکو فهم کن والله الموفق **عارض دوم و آن خطر عاقبت
کارهاست** و دفع آن در تفویض است بخدای تعالی پس بر تو باد به
تفویض کردن در همه کارها بخدای عز و جل و این بسبب دو چیز است یکی آنکه

ساکن شدن دل در حال از انکه چون صلاح و فساد عاقبت کارها ندانی هر اینه پریشان
دل باشی و چون کار بخدای تعالی تفویض کردی و دانستی که او ترا نفرماید مگر صلاح و خیر این
شدی از خطر و دولت ساکن شد در حال و این امن و سکونت و راحت دل نعمتی و غنیمتی
عظیم ست و شیخ من در مجالس این سخن بسیار گفتی که دع التدبیر الی من خلقک لتستریح
یعنی بگذار تدبیر را بکسی که ترا بیافرید تا راحت بگیر **سبب دوم** آنکه حاصل شدن
صلاح و خیر در استقبال ست از انکه عاقبت کارها معلوم نیست بسا شر باشد که بصورت
خیر نماید و بسا زیان در صورت نفع باشد و بسا زهر در صورت شهد باشد و تو جاهلی
بعاقبت و اسرار کار پس اگر کاری را قطع کرده بخواهی که آن نزدیک تو نیک ست
نزدیک ست که در هلاکت افتی ندانی **حکایت** کرده اند که یکی از عابدان از خدای
تعالی بخواست که ابلیس را بدو نماید او را گفتند که از خدای تعالی عاقبت خیر بخواه نشنید
و همان خواست چون خدای تعالی شیطان را بر وی ظاهر کرد عابد قصد آن کرد که وی را بزند
ابلیس گفت اگر عمر تو صد ساله نبودی من ترا هلاک کردمی عابد بقول او مغرور شد
و با خود گفت که هنوز عمر من درازست چندگاه دیگر هرچه خواهم بکنم پس توبه کنم
بفسق مشغول شد و ترک عبادت کرد و هلاک ابد گردید پس این حکایت بیدار کننده
ست بر ترک حکم درخواست و لجاج کردن در مطلوب و اما اگر کاری را بخدای تعالی
تفویض کنی و از و بخواهی که آنچه خیر و صلاح تست آن کند پس نبینی مگر خیر و صلاح
سوال اگر گوئی که خبر کن ما را از معنی تفویض و حکم آن **جواب** بدانکه اینجا دو
فصل ست که بدان مقصود روشن شود یکی موضع تفویض دوم معنی او و حد او و ضد او و اما
موضع تفویض بدانکه مراد ما بر دو قسم ست یکی مرادیست که بیقین میدانی که شر و فسادست در کل
مثل آتش و عذاب و همچو کفر و بدعت و معصیت پس همچنین مرادی اصلاح طلبیدن نشاید
دوم مرادیست که میدانی قطعا در آن صلاح ست چنانکه بهشت و ایمان و فرض و سنت بدانکه

روا است ترا خواستن اینچنین مرادی بحکم و قطع و این جای تفویض نیست از انکه در طلب
او هیچ نوع خطر نیست و بی شک خیر و صلاح است سوم مرادی است که ندانی قطعا که در ان
صلاح است و یا فساد و آن همچون نوافل و مباحات است و این موضع تفویض است و روا نیست
مر ترا که آنرا بر سبیل قطع و حکم بخواهی بلک به استثناء و شرط خیر و صلاح پس چون ارادت
خود را به استثنا قید کنی آن تفویض باشد پس اگر استثنا نکنی و به قطع و حکم بخواهی
آن طمعهاست نا ستوده و منهی پس موضع تفویض بر مرادیست که در آن خطر است و آن
آنست که صلاح خویش در ان به یقین ندانی و اما معنی تفویض شیخ من گفته است که
تفویض ترک اختیار چیزی است که دران بیم خطر است بسوی مدبر مختار علیم به مصلحت
خلق و من میگویم در حد تفویض که تفویض خواستن صلاح است از خدای تعالی در چیزیکه
از خطر او ایمن نه و ضد تفویض طمع است و طمع بر دو نوع است یکی در معنی رجاست و آن
خواستن چیزیست که دران خطر نیست و یا خواستن چیزیکه با خطر است به استثنا و این
طمع ستوده است چنانکه ابراهیم صلوات الله علی نبینا و علیه گفت وَالَّذِیْ اَطْمَعُ اَنْ
یَّغْفِرَ لِیْ خَطِیْئَتِیْ یَوْمَ الدِّیْنِ یعنی آن خدای که طمع میدارم از وی که بیامرزد گناهان
مرا در روز پاداشن دوم طمع مذموم است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است
بپرهیزید از طمع که آن فقری حاضر است و شیخ من گفته است که طمع مذموم دو چیز است
یکی ساکن شدن دل به منفعتی که دران شک است دوم خواستن چیزی با خطر بر
سبیل قطع و حکم و این ارادت است که مقابله تفویض است و اما علاج تفویض
آنست که خطر عاقبت کارها یاد کنی و امکان هلاک و فساد دران تصور کنی و قوی ترین علاج او آنست که تجربه
خود را از امتناع به افتادن در خطرها یاد کنی چون برین دو ذکر مواظبت کنی ترا بدان آرد که همه کارها بخدای
تعالی تفویض کنی و طلب نکنی هیچ کاری را مگر بشرط صلاح و خیر **سوال** اگر گوئی که چیست
آن خطر که بسبب آن تفویض در کارها واجبست **جواب** بدانکه خطر در جمله دو خطر است یکی خطر شک که

باشد یا نباشد و بدان رسی یا نرسی و اینچنین چیز محتاج است به استثنا و وم خطر فساد از انکه
بیقین نمیدانی که دران صلاح نفس تست یا فساد و درین محتاج هستی به تفویض کردن بدانکه
عبارت ائمه مختلف است در بیان خطر بعضی گفته اند که خطر در فعل آنست که فعلی باشد که بی او
نجات ممکن است و ممکن است که جمع شود به آن گناهی پس در ایمان و سنت و استقامت خطری
نیست از انکه ممکن نیست که بی ایمان و سنت نجات شود و جمع نشود به استقامت گناهی پس
روا باشد خواستن ایمان و استقامت بر سبیل قطع و حکم شیخ من گفته است که خطر در فعل انست
که ممکن باشد که دران چیزی پیش آید که مشغول شدن بدان پیش آینده اولی تر باشد از اقدام کردن
بران فعل و این در مباحات و سنن و فرایض افتد نه بینی کسی را که بر وقت نماز تنگ شود و قصد
ادا کند پس ببیند کسی که در آتش می افتد یا در آب غرق میشود و خلاص دادن او را ممکن است پس
مشغول شدن بخلاص دادن او اولی تر باشد از نماز کردن پس روا نیست خواستن مباحات
و نوافل و بیشتری از فرایض بحکم و قطع **سوال** اگر گوی که چگونه روا باشد که خدای تعالی بر بندگان
چیزی فریضه کند و بر ترک آن وعید کند و در کردن آن صلاح بنده نباشد **جواب** بدانکه
شیخ ما گفته است رحمة الله علیه که خدای تعالی نفرماید بنده را بچیزی مگر آنکه دران صلاح او باشد
چون مجبر شده باشد عوارض و علائق و تنگ نگرداند بر و فعل فرض بحدی که نتواند از ان
عدول کردن مگر آنکه دران صلاح باشد و بسا باشد که خدای تعالی سببی پیدا ارد که بدان
سبب عدول کردن بیکی از دو چیز اولی تر باشد از مشغول شدن به دیگری و بنده دران چیز معذور باشد
بلک ماجور نه بترک این فرض بلک بفعل کر آن اولی تر بود و از امام ابوالقاسم قشیری رحمة الله
شنیده ام درین مسئله که گفت چیزهای که خدای تعالی بر بندگان فریضه کرده است
از نماز و روزه و مثل آن که دران صلاح است مر بنده را لامحاله و صحیح
است خواستن ان بحکم و من نیز دران متفق شده ام پس باقی ماند مباحات
و نوافل این را نیکو فهم کن که از مسئلهای باریک است **سوال** اگر گوی

هر که در کار با تفویض گشت از هلاک و فنا ایمن گردد یا نه و این سراسرای محنت است ❊

جواب بدانکه غالب آنست که با مفوض نکند مگر آنچه صلاح اوست و بعضی گفته اند که
ممکن نیست که با مفوض چیزی کند که دران صلاح او نباشد در کاری که آن بخدای تعالی
تفویض کرده است **سوال** اگر گوی که واجب است با مفوض چیزی کند که آن افضل است
جواب بدانکه ایجاب واجب گردانیدن باشد و این در حق خداوند سبحانه و تعالی محال
و مستحیل است و مر بندگان او را بر وی چیزی واجب نیست و روا باشد که با بنده چیزی کند که آن
اصلح است نه افضل نه بینی که رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحاب او را رضی الله عنهم در سفر
تمام شب خفته داشت تا طلوع آفتاب تا نماز بامداد از ایشان فوت شد و نماز افضل است
از خواب و بسیا باشد که بنده را توانگری و نعمت در دنیا بدهد اگرچه درویشی او را افضل است
و بزن و فرزند مشغول کند اگرچه مجرد بودن برای عبادت خدای تعالی افضل است و اوست
داناتر به بندگان خود و این بدان ماند که طبیب حاذق و ناصح مریض را ماء الشعیر خوردن فرماید
اگرچه شربت افضل باشد از انکه بداند که صلاح او در ماء الشعیر است و مقصود و نجات او است
از هلاکت نه فضل و شربت با فنا و هلاک **سوال** اگر گوی که روا باشد مفوض را چیز
اختیار کردن یا نه **جواب** بدانکه صحیح نزدیک علمای ما رحمهم الله آنست که مفوض مختار
باشد و این اختیار در تفویض او قادح نیست از انکه معنی اختیار آنست که مراد او صلاح است
در مفضول و افضل و از خدای تعالی بخواهد که او را افضل دهد چنانکه مریض طبیب را گوید که
داروی من از شربت کن نه از ماء الشعیر چون مراد در هر دو صلاح است تا حاصل شود مرا
هر دو چیز فضل و صلاح همچنین بنده را روا است که بخواهد از خدای تعالی که صلاح
او در چیزی گرداند که آن افضل است تا حاصل شود مر او را افضل و صلاح
هر دو ولیکن بدین شرط که اگر خدای تعالی صلاح او در غیر فضل نهد بران راضی باشد
سوال اگر گوی که چرا روا است بنده را که فضل را اختیار کند که روا نیست مر او را که صلاح

را اختیار کند **جواب** بدانکه فرق میان این هر دو آنست که بنده افضل را از مفضول بشناسد تا صلاح را از فساد نداند و نیز معنی آنکه رواست خواستن افضل آنست که از خدای تعالی بخواهد که صلاح او در افضل نهد نه آنکه بنده را تحکم است بر خدای تعالی در چیزی از آن این را نیکو فهم کن که این از جمله علوم دقیق است و از جملهٔ اسرار است اگر حاجت تنبیه نبودی ذکر نکردمی از انکه بعلم مکاشفه نسبت میزند والله الموفق

عارض سوم قضاست و وارد و انواع آن پس تو را

بر رضا دادن بقضای خدای تعالی و آن بسبب دو چیز است یکی آنکه تا ترا فراغ برای عبادت کردن حاصل شود از انکه اگر به قضا راضی نباشی دایما غمگین مانی و عمر درین بگذرانی که چرا این شد و چرا این نشد و چرا این باشد و چرا این نباشد پس دل تو بدینها مشغول باشد چگونه عبادت توانی کرد از انکه یک دل بیش نداری و این خود پر از اندوه ها کرده پس نماند در دل تو جایی برای ذکر عبادت و فکر آخرت دوم آنکه خطری هست در نارضا دادن به قضای خدای تعالی روایت کرده اند که پیغمبری از پیغمبران صلوات الله علی نبینا و علیهم بسبب مکروهی که بدو رسیده بود پیش خدای تعالی شکایت کرد وحی آمد که مرا خدای می آموزی که از من شکایت میکنی و من از اهل ذم و شکایت نیستم این چنین بود اول کار تو در علم غیب پس تو چرا بقضای من راضی نمیشوی میخواهی که دنیا را بسبب تو بگردانم یا لوح محفوظ را بسبب تو بدل کنم تا آن شود که تو خواهی و نشود آنچه ما خواهیم و آن شود که تو دوست داری نه آنکه من دوست دارم بعزت من که اگر بار دیگر این در خاطر تو بگذرد خلعت پیغمبری از تو بستانم و در دوزخ در آرم و باک ندارم میگویم کای غافل درین سیاست عظیم و وعید هایل یک نظر کن که با انبیا و اصفیا هرگاه که این چنین حال باشد با دیگری چه حال باشد که شکایت کند **سوال** اگر گویی که چیست معنی رضا بقضا و حقیقت آن و حکم آن **جواب** بدانکه علمای ما رحمهم الله علیهم گفته اند که رضا

شرح

ولقد صلیت تنقصیر رحمه الله ... قال ابن ... الماضیة ... نیة قد ذهبت برکة ساعات ...

ترک خشم است و خشم آنست که غیر آنچه خدای تعالی قضا کرده است اولی تر و اصلح داند بی آنکه
صلاح و فساد او بیقین بداند **سوال** اگر گوئی که شرور و معاصی بقضای خداست عز و جل پس
چگونه راضی شود بنده بشرور و معاصی **جواب** بدانکه رضا واجبست به قضا است
و قضای شر شر نیست بلکه شر خیر است که بدان قضا کرده اند پس رضا بقضا شر نباشد و
مشایخ ما رحمة الله علیهم گفته اند که هر چه بدان قضا کرده اند چهار نوع است نعمت و سختی
و خیر و شر و اما **نعمت** واجبست دران رضا بحکم کننده و بحکم و بدانچه حکم کرده اند و
واجبست بران شکر ازین روی که نعمت است و اما سختی واجبست دران رضا بحکم کننده
و بحکم و حکم کرده شده و واجبست دران صبر کردن ازین روی که شدت است و اما خیر
واجبست دران رضا به حکم کننده و حکم و حکم کرده شده و واجبست دران ذکر نعمت
ازین روی که خیر است و بران خیر توفیقش داده اند و اما شر واجبست دران رضا بحکم کننده
و حکم و حکم کرده شده ازین روی که حکم کرده شده است نه ازان روی که آن شر است و واجب
ازان استعاذه **سوال** اگر گوئی که راضی طلب زیاده کند یا نه **جواب** بدانکه
طلب زیادت روا است بشرط خیر و صلاح نه بر سبیل قطع و حکم و چون بشرط خیر و صلاح بخواهد
از مقام رضا بیرون نیاید بلکه آن دلیل است بر رضا از آنکه هر کرا چیزی خوش آید و بدان راضی
باشد بیشتر از آن چیز بیشتر طلب چون شیر پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم آوردندی
میگفتی یارب درین کتاب برکت ده مارا و زیاده کردان ازین مارا و در غیر شیر گفتی روزی کن
مارا چیزی بهتر ازین و در هر دو جای چیزی بر عدم رضا به قضا دلیل نمیکند **سوال** اگر گوئی که از
رسول الله صلی الله علیه و سلم استثنا و شرط بخیر و صلاح روایت نکرده اند **جواب** بدانکه این
کارها تعلق بدل دارد و در زبان عبارت بیش نیست و چون در دل حاصل شد عبارت را اعتباری
نیست این را نیکو بدان والله الموفق **عارض چهارم سختیها و مصیبتها**
است و کفایت آن به صبر است پس بر تو باد به صبر کردن درین مواضع

و آن بسبب دو چیز ست یکی آنکه چون صبر کنی بعبادت توانی رسید از انکه بنای کار همه
عبادتها بر صبر و تحمل مشقت ست پس هر که صبور نباشد از روی حقیقت هیچ عبادت
ازو نیاید و هر که قصد عبادت خدای تعالی کند و برای آن مجرد شود او را محنت ها و مصیبت ها
از چهار وجه پیش خواهد آمد یکی آنکه هیچ عبادتی نیست که دران مشقت نیست و ازین
سبب ست این جمله ترغیبات و وعده های ثواب که در کار عبادت می بینی از انکه عبادت
نتوان کرد مگر بمخالفت هوای نفس از انکه نفس از خیرات مانع ست و مخالفت نفس کردن سخت
ترین کارها ست برآدمی دوم آنکه چون بنده چیزی بکند به مشقت واجب ست او را احتیاط
کردن تا آن فاسد نشود و صبر کردن بر نگاه داشتن عمل سخت تر ست از صبر کردن بر عمل
سوم آنکه دنیا دار محنت ست پس هر که در دنیا باشد چاره نیست مر او را از ابتلا به سختیها و مصیبتها
و این بر انواع ست مصیبت در اهل و قرابتیان و برادران و یاران باشد بمردن و رفتن و در
نفس باشد به انواع مرض و درد و در عرض باشد به بد گفتن مردمان او را و خوار داشتن
و غیبت کردن و تهمت نهادن و در مال باشد برفتن و نقصان شدن و هر یکی را ازین ها
مصیبتها نیشی ست و عذابی ست نوعی دیگر و بنده محتاج ست بصبر کردن بدین همه و الا
جزع و فزع و تاسف او را از عبادت باز دارد چهارم آنکه طالب آخرت را البته بلا و محنت
بیشتر باشد و هر که بخدای تعالی نزدیکتر مصیبتها مر او را در دنیا بیشتر بلاها بر وی سخت تر
نشنیده که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت سخت ترین بلاها بر پیغمبران باشد پس از ان
بر اولیا پس از ان بر شهیدان پس از ان هر که بعد از ایشان باشد پس هر که قصد کند چیزی برای
سلوک راه آخرت مجرد شود او را این محنت ها پیش خواهد آمد اگر بران صبر نکند و بران التفات نماید
از راه بریده گردد و از عبادت محروم ماند از فضیل عیاض رحمة الله روایت کرده اند گفت
هر که خواهد که در راه آخرت قدم زند **چهار گونه مرگ** قبول کند مرگ سپید و سیاه و سرخ و سبز مرگ
سفید گرسنگی ست و مرگ سیاه بد گفتن مردمان ست و مرگ سرخ مخالفت کردن

باشیطانست و مرگ سبز و اقعات که از هر جنس افتد دوم چیزیکه بسبب آن صبر می باید کرد آنست
که خیر دنیا و آخرت در صبر نهاده اند از انجمله یکی نجات است چنانکه خدای تعالی گفت وَمَن
يَتَّقِ اللهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ یعنی هر که پرهیزگاری کند
بصبر کردن خدای تعالی او را از سختیها بیرون شدن بخشد و ازان جمله یکی ظفر یافتن است
بر دشمنان چنانکه خدای تعالی گفت فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ یعنی صبر کن که عاقبت مر
متقیان راست و از انجمله ظفر یافتن است بر مراد چنانکه گفت وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ
عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا یعنی حکم پروردگار تو بر بنی اسرائیل تمام شد به بهشت
بسبب صبر کردن ایشان و از انجمله تقدم و امامت است چنانکه گفت وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً
يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا یعنی بگردانیدم ایشان را پیش روان خلق تا هدایت
دهند بامر ما چون صبر کرده اند و ازان جمله مدح و ثنای است از خدای تعالی چنانکه گفت
إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ یعنی ما ایوب را بنده صابر یافتیم نیکو بنده است
ایوب بازگردنده است بما و ازان جمله بشارت است چنانکه گفت وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ و از انجمله
(ای بشارت ده صابران را)
محبت است از خدای تعالی چنانکه گفت إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ یعنی خداوند تعالے
صابران را دوست دارد و از انجمله یافتن درجات بلند در بهشت چنانکه گفت أُولَٰئِكَ
يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا ایشانرا جزا داده شود بلندیها بدانچه صبر کردند و از انجمله کرامت
بزرگ است چنانکه گفت سَلَامٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ یعنی سلامی بر شما باد بدانچه صبر کردید
و ازان جمله ثوابی بی غایت و بی نهایت است چنانکه گفت إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ
یعنی داده شود صابرانرا اجری بیحساب پس چه بزرگ است آنخدای که چندین کرامات دنیاوی و اخروی
بنده خود را بر صبر یکساعت بدهد چون دانستی که خیر دنیا و آخرت بر صبر است پس بر تو باد غنیمت
داشتن این خصلت شریفه و جهد و جهد نمودن در تحصیل آن والله الموفق بفضله **سوال**
اگر گوئی که چیست حقیقت صبر و حکم آن **جواب** بدانکه لفظ صبر از روی لغت حبس است قال الله تعالے

وَالصَّبْرُ نَفْسَهٗ ای احْبِسْ نَفْسَكَ و مراد اینجا از صبر حبس کردن نفس است از جزع
کردن و فزع نمودن نفس بقول علمای ما رحمة الله علیهم ذکر عجز خویش نیز است از سختی و بعضی
گفته اند که جزع اراده خلاص است از سختی بر سبیل قطع و حلم و صبر کردن ترک اینمعنی است

اما علاج صبر آنست که بدانی که شدت مقدر به جزع کردن تو زیادت و نقصان
و پس و پیش شدنی نیست پس در جزع کردن چه فایده و قوی ترین علاج یاد کردن
ثواب خدای تعالی است که در مقابله سختی یاد کرده است ذکر کرده است ۱۲

فصل بر تو باد بقطع
کردن این عقبه سخت و دشوار بدفع کردن این چهار عارض و الا این عوارض ترا نگذارند
که بمقصود رسی بلکه نگذارند که در عبادت نظر کنی از آنکه در هر یکی ازین چهار مشغولی دیگر است
و بدانکه سخت ترین این چهار و دشوار ترین آن ها کار رزق است و تدبیر آن از آنکه اینست
آن بلای بزرگ که همه خلق را در رنج داشته است و دلهای ایشان را مشغول کرده
است و عمرهای ایشان را ضائع نموده و بزهکاری های ایشان بسیار کرده و از درگاه
خدای تعالی و خدمت او باز داشته و بخدمت دنیا و خدمت مخلوقات مشغول
گردانیده تا در دنیا به غفلت و ظلم و رنج و ذلت عمر بگذرانیده اند و در آخرت نادم و
مفلس رفتند و حساب و عذاب پیش ایشان آمده و نظر کن که چند آیت خدای تعالی
در کار رزق فرو فرستاده است و چند جای بدان وعده کرده است و ضامن
شده و سوگند خورده و همیشه انبیا و اولیا و علما مردمان را این نصیحت کرده اند که
در کار رزق بر خدای تعالی توکل می باید کرد و خلق با این همه ازین اندیشه نمی پرهیزند و دل
خود را بوعده خدای تعالی ساکن نمیکنند و اصل این همه آنست که در آیات و ضمانهای
خدای تعالی و در کلام او و در کلام رسول او اندیشه نمیکنند بلکه گوش بسخن ابلیس و جاهلان میدارند تا شیطان
ای در کلام رسول او ۱۲
بایشان دست یافته است و رسوم و عادات احمقان در دل ایشان محکم شده و ضعیف دل و سست یقین
مانده اما آنانکه خداوندان بصیرت اند و اصحاب جهد و اجتهاد اند چون اسباب سماوی و طریق مشاهده

کرده اند با سباب ارضی هیچ التفات نمودند و چنگ به خدای تعالی زدند و بوسواس
شیطان و خلق و نفس التفات نکردند و اگر شیطان یا نفس یا آدمی ایشان را وسوسه کردند
بدفع و به مخالفت آن بمشقت تمام قیام نمودند تا شیطان از ایشان ناامید شد و خلق از
ایشان روی گردانیدند و نفس فرمان بردار شد و حال ایشان مستقیم گردید چنانکه آورده اند
که ابراهیم ادهم رحمة الله علیه خواست که در بیابانی بی زاد و راحله و بی رفیق رود شیطانش
بترسانید و گفت این بیابانی است مهلک و با تو توشه نیست ابراهیم ادهم عزم کرد بر نفس خود
که البته این همه بیابان را همچنین بی زاد قطع خواهم کرد و در زیر هر میلی هزار رکعت نماز
گذارم همچنان کرد که عزم کرده بود و دوازده سال در بیابان بماند تا گفته اند که هارون الرشید
دران سال در ماه حج بود ابراهیم را دید که زیر میلی نماز میگزارد و نزدیک آمد و گفت
چونی یا ابا اسحاق ابراهیم این ابیات برخواند نُرَقِّعُ دنیانا بتمزیق دیننا فلم یبق
دیننا و لا ما نرقع فطوبی لعبدٍ آثر الله ربه و جاد بدنیاه لما یتوقع یعنی چنانم
که دین را پاره میکنم و دنیا را پیوند میکنم پس نه دنیا باقی ماند مارا و نه دینی که بدان پیوند میکردم
پس شادی باد بنده را که برگزید پروردگار خود را و بخشید دنیای خود را از بهر چیزیکه امید
میداشت از پروردگار خود یکی از صلحا گفته است که در بیابان بودم شیطان مرا وسوسه کرد
و گفت که تو مجرد و بی توشه هستی و این بیابانی است مهلک و اصلا اینجا
آبادانی نیست و نه مردمان اند بر نفس خود عزم کردم که همچنین بیابان را قطع
کنم و ترک راه گیرم تا مرا کسی نه بیند بجز خدای تعالی و چیزی نه دهد
و چیزی نخورم تا در دهن من نهند و در دهن نکنند و از راه بیراه
شدم همچنین میرفتم تا دیدم قافله را که
راه گم کرده بودند خود را بر زمین انداختم تا مرا نه بیند
خدای تعالی ایشان را بر سر من آورد تا مرا دیدند من چشم

فرو بستم به نزدیک من آمدند گفتند که این مسکین را کم کرده است و از گرسنگی و تشنگی بیهوش شده
با یکدیگر گفتند که روغن و شهد بیارید روغن شهد بیاوردند و خواستند که در دهن کنند
لب و دندان بربستم پس کاردی طلبیدند تا دهن من بگشایند بخندیدم و دهن بگشادم گفتند که تو
مجنونی گفتم نی الحمد لله و خبر کردم ایشان را به بعضی از قصه خود و یکی مشایخ ما گفته است رحمة الله علیه
که در سفری بودم از سفرهای خود به ایام تعلم در مسجدی فرود آمدم و مجرد بی توشه بودم بر عادت
اولیا شیطان آمد مرا وسوسه کرد و گفت که این مسجدیست دور از مردمان برخیز و در مسجدی
رو که میان مردمانست تا ترا ببینند و بر کفایت تو قیام نمایند گفتم بجایی که من بخسپم مگر اینجا
و نخورم مگر حلوای خبیص و نخورم مگر آنکه در دهن من نهند لقمه لقمه نماز خفتن بگزاردم و در بربستم
چون قدری از شب بگذشت در مسجد کسی کوفتن گرفت جوابش نگفتم چون کوفتن بسیار شد در
بگشادم زالی در آمد در یک دست او طبقی و در دست دوم چراغی و با او پسری طبق حلوا پیش
من نهاد و گفت این حلوای خبیص را برای این پسر خود مهیا کردم جوان خواست که بخورد
میان ما سخنی رفت سوگند خورد که این حلوا نخورم مگر با مردی غریب پس یک لقمه در دهن
من بکرد و یک لقمه در دهن فرزند خود پس هرگاه که درین مثال از مجاهده کردن همانا که با نفس
و مخالفت کردن با شیطان نظر کنی ترا سه فایده حاصل آید یکی آنکه ترا معلوم شود که رزقی
که ترا مقدر کرده اند به هیچ حال از تو فوت نشود دوم آنکه ترا معلوم شود که
توکل کردن در کار رزق از جمله مهمات است از آنکه مر شیطان را در کار رزق
وسوسه هاییست عظیم تا بجدیکه مثل این بزرگان را ازین خلاص نشود و با چندان
ریاضات و مجاهدات شیطان از ایشان درین کار نومید نشد تا محتاج
شدند به دفع او بدین مناقضات و بدانکه اگر کسی با نفس و شیطان هفتاد
سال مجاهده کرده باشد از وسوسه شیطان و نفس ایمن نتواند شد از آنکه
چون [illegible] او را همچنان در عبادت وسوسه کنند چنانکه مبتدی را بلک

چنانکه غافلی را که یکساعت بریاضت و مجاهده مشغول نبوده باشد وگر نوعی بر وی ظفر یابند
فضیحت و هلاکش کنند چنانکه غافلان و مغروران را کنند سوم آنکه معلوم شود ترا که کام
تمام نشود و مجاهده تمام از ان مشایخ سلف ما رحمهم الله ایشان نیز گوشت و خون و تن و روح
بوده اند چنانکه تو ای بلکه از تو ضعیف تر بوده اند در تن و رگ تر بوده اند در استخوان ولیکن
ایشان را قوت علم و نور یقین و همت بزرگ بود در کار دین تا بر مثل این مجاهدها و قدرت
یافتند و به حق آن مقامات چنانکه باید قیام نموده اند تو نیز مر نفس خود را بنگر و ازین درد مشکل
همچنان دوا کن تا رستگاری یابی ان شاء الله تعالی **فصل در نکتهائی** که متعلق است
به دفع عوارض و در آخر او ذکر تفویض و رضاست بعد ازین جمله بدان که در هر یکی ازین چهار
چیز نکتهای متفرقه خواهم گفت نیکو گوش دار و بشنو و بران عمل کن و الله الموفق بفضله
اما توکل بشنو دران چهار نکته متفرقه **نکته اول** آنست که بدانی که خدای تعالی رزق
ترا قبول کرده است و ضامن شده در کتاب خود چه گوئی اگر ملکی از ملوک دنیا ترا وعده کند
که امشب ترا مهمان خواهم داشت یا افطار خواهم کنانید و ترا بر وی گمان آنست
که صادق است دروغ نگوید و وعده خلاف نکند یا خود ترا بازاری یا جهودی یا نصرانی
یا مجوسی یا کسی دیگر وعده کند نه آنکه بر وعدهٔ او اعتماد کنی و بقبول ساکن دل باشی و به برای
نان آنشب غم نخوری پس چیست مر ترا که بر وعده خدای تعالی اعتماد نمیکنی و بقبول
او ساکن دل نمی باشی و سوگند او را استوار نمیداری بلکه برای رسیدن رزق
پریشان خاطر می باشی زهی فضیحت و مصیبت و بدانکه شک در کار رزق رفتن
ایمان را بر آرد و ازینست که خدای تعالی گفت وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ
كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی بر خدای توکل کنید اگر شما مومن آید **نکته دوم**
آنست که بدانی که رزق را قسمت کرده اند و قسمت خدای تعالی متغیر
نیست پس این اهتمام و طلب چه فائده بجز خواری و مذلت در دنیا و شدت

وزیان در آخرت واز این است که رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود بر پشت دانهٔ خستهٔ خرما نوشته اند که این فلان
بن فلان است پس حریص را در حرص کردن زیاده نمیشود
مگر زحمتی و شیخ من گفته است رحمة الله علیه که آنچه
نقشه کرده اند که آن دندان تو خاید دیگری نتواند خائید
پس رزق خود را نشسته بعزت بخور و بی فائده خود را خوار مکن +
تا زیان کار دنیا و آخرت نگردی و این نکته بغایت خوب و منفعت است مردان را

نکته سوم

آنست که شیخ من گفته است رحمة الله علیه مرا که در کار توکل
نفع کرد این بود که با خود گفتم رزق مر زندگان را بکار آید +
و مرده رزق را چه کند پس چون زندگانی بنده برزق
و خزینهٔ خدای است و بدست اوست اگر خواهد
بدهد و اگر نخواهد ندهد پس سعی مرا چه فائده
این نکته لطیف است و منفعت است مر اهل تحقیق را

نکته چهارم

آنست که در این فصل گفته ایم که خدای تعالی +
بنده را ضامن شده است و این رزق مضمون است که
غذا و سبب قوام اوست واما اسباب از شراب
و طعام اگر باشد و یا نباشد بران التفات نیست +

از انکه خدای تعالی لامحاله او را قوت دادنی است
تا آنکه زنده است برای عبادت را و مقصود از رزق همین
قوام بیش نیست و خدای تعالی قادر است اگر خواهد بنیه بنده
خود را بطعام و شراب قایم دارد و اگر خواهد بگل و خاک قایم
دارد و اگر خواهد به تهلیل و تسبیح قایم دارد چنانکه ملایک را و
اگر خواهد بی این همه قایم دارد و مطلوب بنده قوام و قوت است
برای عبادت نه اکل و شرب و بسبب این معنی است کو زاهدان
و عابدان بقوت تمام سفر کرده اند و روزها و شبها هیچ نخورده
اند و نیاشامیده اند تا بعضی از ایشان ده روز چیزی
نخوردندی و بعضی از ایشان ریگ خوردندی چنانکه
از سفیان ثوری رحمة الله علیه روایت کرده اند که
در راه مکه نفقه او با خر رسید پانزده روز ریگ خورد و ابو
معاویه اسود گفته است که ابراهیم ادهم را دیدم که
بیست روز گل خورد میگویم که ازین سخن تعجب مکن که خدای تعالی
قادر است بدانچه خواهد بکند بمعنی که بسیار رنجور باشد که یک ماه چیزی
نخورد و زنده ماند و رنجور را حال ضعیف تر از صحیح است و اما آنکه از گرسنگی

سیر و آن از آن است که عمر او تمام شده باشد همچون کسی که از بسیار خوردن بمیرد و ابوسعید
خراز گفت که حال من با خدای تعالی آن بود که مرا بعد از هر سه روزی طعام دادی وقتی
در بیابانی بودم سه روز بگذشت که طعام نیافتم ضعیف شدم و در جایی نشستم آواز هاتفی
شنیدم که گفت یا ابا سعید چه چیز دوست داری سبب قوت یا قوت اندیشه کردم که قوت
برای قوت باشد چون باشد قوت چه کار آید گفتم قوت میخواهم پس در حال برخاستم
و دوازده روز دیگر بی طعام بماندم که در من سستی نبود پس چون بنده ببیند که خدای تعالی
اسباب رزق بر وی حبس کرده است و او متوکل است یقین بداند که خدای تعالی میخواهد
که بی سببی او را قوت دهد چنانکه ملایک را داده است پس باید که ازین تنگ نیاید بلکه شکر
بسیار گوید که آنچه اصل و مقصود است او را روزی کرده است و زحمت و گرانی واسطه از میان
دور کرده و علایق عادت از وی باز داشته و مدد قدرت او را بنموده و حال او مانند حال ملایک
کرده و همچنان کز اشتها او را از شرکت حال بهایم و عام مردمان برداشته پس نیکو تامل کن درین
اصل که این اصل بزرگ است که سود عظیم یابی میگویم من شاید بگوئی که در کار توکل سخن بسیار
گفتی بر خلاف شرط این کتاب بدانکه آنچه من در توکل گفته ام هنوز اندک است از آنکه مهم
ترین کارها در عبادت توکل است بلکه مدار کار دین و دنیا بر وی است پس هر که را همت
عبادت باشد چاره نیست مر او را از توکل درین کار پس گو تمسک کن بر دو حق و نگاه دار
و الا هرگز بمقصود رسیدن دست ندهد والله الموفق **اما تفویض** تامل کن درآن دو اصل
اصل اول آنکه بدانی که اختیار کردن در کارها نشاید مگر کسی را که عالم باشد بکارها
از همه چیزی ظاهر و باطن و بر حال و مآل و الا عاقبت کار بیم آن باشد که در فساد و هلاکت افتد ببینی
اگر دیناری بد بستقائی دهی تا ترا سره کند در آن بیم آن باشد که ترا زیان رسد مگر آنکه صرافی را
دهی که او دانا باشد به سره کردن و این چنین علم محیط بکارها از جمیع وجوه نیست مگر خدای تعالی را
پس هیچکس مستحق نیست که کاری اختیار کند بجز خدای تعالی حکایت کرده اند که یکی از صالحان از خدای تعالی

بخواه تا آزاده شوی گفت تو همه چیز عالمی و من همه چیز جاهل چه دانم که مرا چه می باید خواست
آنچه مرا شاید آن بده **اصل دوم** آنکه اگر کسی ترا گوید که تدبیر همه کارهای تو من خواهم کرد
و چنانکه حق آن است قیام خواهم نمود کارهای خود را بمن حواله کن و تو بکاری که ترا اهم است
مشغول شو و او نزدیک تو عالمترین و مشفق ترین و راست گوترین و وفادارترین مردمان
باشد نه آنکه قول او را اعتبار کنی و این را نعمتی بزرگ دانی و همه کارهای خود بدو حواله کنی و
همه وقت شکر او گوئی و اگر برای تو چیزی اختیار کند که آن مخالف نفس تست از آن تنگ
نباشی بلکه گوئی که او بر مراد من داناترست از من تا در زیر این چیزی هست که از خیر
دو جهانی من که او اختیار کرده است پس چیست مر ترا که کارها بخدای تعالی حواله نمیکنی
که او تدبیر کننده آسمانها و زمین هاست و عالم ترست از همه عالمان و قادرترست از همه
قادران و رحیم ترست از همه رحیمان تا به کمال تدبیر خود برای تو آنچه خیرست اختیار
کند و اگر چیزی باشد که تو حکمت آن ندانی بدان راضی باش البته که آن خیر و
صلاح است والله الموفق **اما رضا به قضا** تامل کن در آن دو اصل تقنع که برانیها
زائد نیست **اصل اول** آنکه بدانی در رضا فائده حال و مال است اما فائده حال
فراغ دلست و کم شدن اندوه بی فائده چنانچه پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم
مر ابن مسعود را رضی الله عنهما که کم کن اندوه خود را آنچه مقدر کرده شده است بیاید و آنچه
رزق تو نیست نخواهد آمد اما مال ثواب خدای تعالی و رضای اوست چنانکه گفت قوله تعالی رَضِيَ
اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ یعنی راضی شد خدای تعالی از ایشان و راضی شدند ایشان
از وی **اصل دوم** آنکه بدانی که در سخط خطر عظیم و بیم ضرر و کفر و نفاق است تامل کن در سخن
خدای تعالی که گفت **آیه** فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ
لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا نفی کرد ایمان را سوگند
از کسی که او بقضای رسول الله صلی الله علیه وسلم راضی نبود پس چگونه باشد حال کسی که بقضای خدای تعالی

راضی نباشد و روایت کرده اند که خدای تعالی گفت هر که راضی نشود به قضای
من و صبر نکند بر بلای من و شکر نکند بر نعمتهای من پس گو که بگیر خدای غیر من گویا
که این راضی نیست که ما پروردگار او باشیم از آنکه بقضای ما راضی نیست پس باید
که خدای دیگر بگیرد که بدان راضی باشد و این غایت وعید و تهدید است وانکسی
که بداند **و اما صبر** بدانکه صبر داروی تلخ ست و آشامیدن و ناخوش آینده است و
و شیرینی ست بر نفس مکروه و مبارک است و کشنده جمله نفع ها ست و دافع جمله مضرتها ست
و چون دارو بدین صفت باشد واجب است مر عاقل را که نفس را اکراه کند بر آشامیدن
آن و صبر کند بر تلخی آن که تلخی یکساعت ست و راحت یکساله بلکه بیشتر اما نفع های
که صبر راست بدانکه صبر چهار نوع است صبر ست بر طاعت و صبر از معصیت و صبر ست
از فضول دنیا و صبر ست بر محنتها و مصیبتها و چون بر تلخی صبر درین چهار موضع تحمل
کند حاصل شود مر او را طاعت و استقامت و ثواب بسیار و در عاقبت و
ایمن باشد از افتادن در معاصی و از بلای آن در دنیا و از عقوبت آن در آخرت
و اما دفع مضرتها که در صبر است بدانکه اول فایده او دفع مضرت جزع و فزع و سختیهای
او در دنیا پس از آن خلاص است از عقوبت او در عقبی و بدانکه هر که از صبر کردن عاجز باشد و جزع
کند همه منفعتها از و فوت شوند و همه مضرتها بدو لاحق گردد از آنکه هر که بر مشقت طاعت صبر نکند
طاعت نتواند کرد و هر که بر نگاه داشتن عبادت صبر نکند طاعت او حبط شود و هر که بر مواظبت کردن بر
عبادت صبر نکند به منزلتی شریف و رفیع نرسد و درجه استقامت نیابد و هر که از معصیت احتراز نکند در معصیت
افتد و هر که از فضول دنیا صبر نکند بدو مشغول شود و هر که بر مصیبت صبر نکند ثواب صبر نیابد پس او را دو مصیبت باشد
یکی فوت شدن آن چیز دوم فوت شدن اجر صبر و گفته اند که محروم شدن از ثواب صبر سخت
تر است از مصیبت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مردی را تعزیت کرد و گفت آنچه تقدیر بود آن باشد اگر صبر کنی اجر یابی
و اگر جزع کنی بزه یابی پس از این بشنو حاصل سخن بدانکه بریدن از علایق و چیزهای که بدان دل بستگی شده باشد و ترک [illegible]

توکل کردن بر خدای تعالی و ترک تدبیر در کارها و تفویض کردن بخدای تعالی و رضا دادن
و درینجا یاری استعانت است
به قضا و صبر کردن بر بلاها و باز داشتن نفس را از سخط علاجی است سخت و کاری است
دشوار و باری است گران ولیکن راهی است مستقیم و عاقبتش ستوده و چه گوئی در پدر مشفق
غنی که چون منع کند و باز دارد فرزند عزیز خود را از خوردن خرما و یا سیبی در انحالت که درد چشم
دارد و تسلیم کند به معلم درشت و به برد او را حجام تا او را حجامت کند آیا این همه از بخل است
نی نی چگونه از بخل باشد که او بیگانگان را سیده اد از فرزند عزیز خود چگونه باز دارد ولیکن چون
صلاح او دران دیده و دانسته که بدین زحمت اندک بخیر بسیار و نفع عظیم خواهد رسید
بسبب آن باز داشتن پس چون ترا بسختی مبتلا کرده است یقین بدان که او از امتحان تو بی
نیاز است و او بر تو مشفق و رحیم است و ترا بدین سختیها مبتلا نکرده است مگر بسبب صلاح که
ترا دران است و ترا از آن رسیده و چون خدای تعالی از تو گرده نان و یا درهمی باز دارد یقین
بدان که او مالک است هر چه را خواهی و قادر است بر رسانیدن آن بتو و حال تو میداند و عاجز
و بخیل نیست بحقیقت باز نداشته است از تو مگر به سبب خیر و صلاح که ترا دران است
و ازین است که انبیا و اولیا و اصفیا از بلا بیشتر چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت
چون قومی را خدای تعالی دوست گیرد ایشان را به بلا مبتلا گرداند پس چون بینی
که خدای تعالی دنیا را از تو باز داشت و ترا به سختیها و بلاهای بسیار مبتلا ساخت
بدانکه نزدیک او عزتی داری و بدانکه معامله که با دوستان خود کرده است میخواهد
که بتو آن معامله کند

پیش شکر کن بعد از

فصل فی المجمل

چون به یقین دانستی که خدای تعالی
به رزق تو ضامن شده است برو توکل کن و از علائق دست بدار از آنکه علاقه مفید
نیست رساننده رزق خدای است و همین ترک تدبیر کن در کارها و حواله کن بخالق که مدبر
آسمانها و زمین ها و همچنین راضی باش بدانچه خدای تعالی قضا کرده است مر ترا و همچنین
چون مصیبتی بتو رسد صبر کن بران اگر همتی داری در کار عبادت چون این همه

کن بران اگر همتی داری در کار عبادت چون اینهمه که گفتم کردی هر چهار عوارض از نفس
خود دفع کردی و از جمله متوکلان و صابران و مفوضان و راضیان شدی حاصل شد
مر نفس ترا راحت دل و جان در دنیا و ثواب بزرگ و فراوان در عقبی و حاصل شد مر ترا خیر دنیا
و آخرت و مستقیم شد مر ترا طریق عبادت و این عقبه که سخت و دشوارست قطع کردی فی الله
الموفق وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ **عقبه پنجم بواعث**
و باعث بر انگیزنده را گویند پس ازین بر تو بادا ای برادر برفتن در راه عبادت
چون مستقیم شد ترا راه و عوائق مرتفع شد و عوارض زائل و میسر نشود مر ترا رفتن در راه
عبادت مگر بخوف و رجا و اما وجوب خوف بسبب دو چیزست سبب اول آنکه ترا خوف از
معاصی باز دارد که این نفس فرماینده است به بدیها و میل کننده است بفتنه ها و باز نماند ازین
مگر بترسانیدن قوی و تهدید عظیم و تدبیر در کار او آنست که دایما بتازیانه خوفش
میزده باشی قولا و فعلا و فکرا چنانچه از بعضی صالحان روایت کرده اند که نفس او را به
معصیتی خواند او برفت جامه کشید و در میان ریگ گرم غلطید و نفس خود را گفت که
این را بچش آتش دوزخ ازین گرم ترست ای مردار در شب و ای بدکردار در روز
سبب دوم آنکه تا بطاعت و عبادت عجب نه کنی که در عجب هلاک شوی بلکه باید
که دایما در دست و پیش کنی چنانچه از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت کرده اند
که گفت اگر بگیرند مرا و برادرم عیسی را بدانچه این دو کسب کرده اند و اشارت کرد
بدو انگشت خود کرد عذابی کنند ما را که هیچکس را مثل آن عذاب نکرده اند از حسن رحمة
الله علیه روایت کرده اند که گفتی چگونه ایمن باشد از ناکسی از آنکه احتمال دارد که گناهی
کرده باشد و بسبب آن در امرزش بروی بسته شده و او نداند و او بی حاجت عملی
میکند و زحمت می بیند ابن سماک رحمة الله علیه نفس خود را عتاب کردی و گفتی ای نفس سخن
میگوئی زاهدانه و عمل میکنی منافقانه و بهشت طمع داری هیهات مر بهشت را قومی دیگر اند ایشان را

عملهای هست جز این عمل که تو میکنی پس این و امثال این واجبست مبتدی را که با نفس خود بگوید و بار بار تکرار کند تا بطاعت عجب نکند و در معصیت نیفتد اما وجوب جا نیز سبب دو چیز است سبب اول آنکه تا ترا باعث شود بر طاعت از آنکه طاعت کردن دشوار است نفس را و شیطان از کردن آن مانع است و هوای نفس بضد آن داعی است و ثوابی که بدان وعده کرده شده است از چشم غایب است و وقت رسیدن بدان نیز در گمان بنده بعید است پس چون حال بدین صفت باشد نفس را برای طاعت کردن چنین بی نیاشد و در آن رغبت نکند مگر بچیزی که برابر آن موافق نباشد بلکه بران زیادت از آن نیست مگر امید در رحمت خدای تعالی و ترغیب در حسن ثواب او و شیخ حسن گفته است رحمة الله علیه که اندوه از طعام باز دارد و ترس از گناه کردن باز دارد و امید بر طاعت کردن تقویت دهد و یاد کردن مرگ در فضول دنیا زهد کناند سبب دوم آنکه تا بر تو تحمل کردن سختیها و مشقتها آسان شود از آنکه هر که بشناسد قدر آن چیز را که می طلب آسان باشد بر وی هر چیز را که برا او میسر باشد و هر چیز که کسی را خوش آید برای او سختیها تحمل کند و مشقتهای که در راه او پیش آید باک ندارد و هر که کسی را دوست دارد محنت او تحمل کند بلکه از محنت او لذت گیرد نه بینی مشتاق شهد را که هیچ بر نیش زنبور التفات ندارد و بسبب شیرینی شهد و همچنین مزدور ببالا رفتن و فرود آمدن از نردبان التفات نکند و با بار گران در روز دراز گرما به سبب آن دو درمی که شبانگاه خواهد یافت و همچنین مزارع تحمل گرما و سرما و سختیها میکند بسبب غله که حاصل خواهد شد همچنین ای برادر عابدانی که ایشان اهل اجتهاد اند چون بهشت و انواع نعیم او از حور و قصور و طعام و شراب و حله و پیرایه و جمیع آنچه که خدای تعالی آنجا وعده کرده است یاد کنند آسان شود بر ایشان جمله زحمتهای که در عبادت می بینند و جمله مشقتهای که از فوت شدن لذت دنیاوی بدیشان میرسد حکایت کرده اند که صحاب

سفیان ثوری رحمۃ اللہ علیہ مراورا گفتند کہ یا اوستا از ین خوف و مجاہدہ و مشقتہا
کہ تحمل میکنی اگر چیزی کمتر کنی ہم امید ست کہ مراد خود بیابی سفیان گفت رحمۃ
اللہ علیہ چگونہ اجتہاد نکنم شنیدہ ام کہ اہل بہشت در منازل خود باشند نوری چنان
بدرخشد کہ ہر ہشت بہشت را روشن کند بدانند کہ آن نور خدای ست عز و جل سجدہ کنند
ندا کردہ شوند کہ سرہا بردارید انچہ شما گمان می برید آن نیست این نور دندان ان کنیز کی ست
کہ با شوہر خود خندیدہ ست این و امثال این ہمہ ثمرہ مجاہدہ ست میگوییم کہ چون مدار کار عبادت
بر دو چیز ست یکی قیام کردن بطاعت دوم باز بودن از معصیت و این ہر دو در نیاید
ازین نفس فرمایندہ بہ بدیہا مگر بہ ترسانیدن و امیدوار کردن از انکہ دابہ حرون
محتاج باشد بکشندہ کہ او را بکشد و براندہ کہ او را براند و چون در راہی تنگ افتی
ب باشد کہ بتازیانہ بزنی از یک جانب و بنمای او را جوار جانب دیگر تا بر دو بجہد
از انجای و خلاص یابی از ان تنگی پس ہمچنین نفس را بہ ایست حرون و در مہواۃ
دنیا و بلا او افتادہ ست و خوف تازیانہ و راندہ اوست و امید جو کشندہ
اوست پس ذکر نار و عذاب ترسانندہ اوست و ذکر جنت و ثواب آن امیدوار
کنندہ اوست و ازین ست کہ واجب ست بر بندہ کہ او طالب عبادت ست
کہ نفس خود را از دوزخ بترساند و بر بہشت امیدوار گرداند و الا نفس بعبادت
موافقت نکند و ازین ست کہ خدای تعالی در قران مجید ہر دو را ذکر کردہ ست
وعدہ و وعید و ترغیب و ترہیب و در ہر یکی مبالغہ نمودہ تا از ثواب چندان کردہ ست
کہ از ان صبر ممکن نیست و از عقاب چندان کردہ ست کہ بران صبر ممکن نیست پس بر تو
باد بہ لازم گرفتن این دو معنی تا حاصل شود ترا مراد تو از عبادت و آسان شود احتمال
مشقت واللہ ولی التوفیق **سوال** اگر گویی کہ چیست حقیقت رجا و خوف و چیست حکم این دو
جواب بدانکہ خوف و رجا نزدیک علمای رحمۃ اللہ علیہم از قبیل خواطراند و مقدور بندہ نیستند

خوف و رجاست و در حد خوف گفته اند که خوف لرزه ایست که در دل بنده حادث شود بگمان رسیدن مکروهی و مقدمات **خوف** چهارست **اول** یاد کردن گناهان گذشته و بسیاری خصمان که فردا هر یکی طلب حق خود خواهند کرد **دوم** یاد کردن سختی عقوبت خدای تعالی که بدان طاقت نداری **سوم** یاد کردن ضعیفی نفس خود را از تحمل آن **چهارم** یاد کردن قدرت خدای تعالی بر تو هر وقت که خواهد و هر چونکه خواهد **و اما رجا پس آن** خوش شدن دل است بمعرفت فضل خدای و راحت یافتن او بسبب فراخی رحمت خدای تعالی و این همه نیز از جمله خواطر است و مقدور بنده نیست و رجای دیگرست که آن مقدور بنده است و آن یاد کردن فضل خدای تعالی و فراخی رحمت اوست و مراد ازین باب همان اول است یعنی خوش شدن دل بمعرفت فضل خدای تعالی و ضد رجا نومیدی است و آن تصور کردن فوت رحمت خدای تعالی است عز و جل و فضل او و قطع کردن دل از آن و این معصیت محض است و مقدمات **رجا چهارست اول** ذکر نعمتهای سابقه که خدای تعالی بغیر استحقاقی و شفیعی داده است **دوم** ذکر آنچه وعده کرده است از ثواب بسیار و کرامت بزرگ **سوم** ذکر بسیار نعمت خدای تعالی بر تو در دین و دنیا بغیر استحقاق و بغیر سوال **چهارم** ذکر فراخی رحمت خدای تعالی و سابق شدن رحمت او بر غضب چنانچه فرموده است سَبَقَتْ رَحْمَتِي عَلَى غَضَبِي چون مواظبت کنی برین دو نوع از کار حاصل مر ترا خوف و رجا و الله ولی التوفیق **فصل** پس بر تو باد ای مرد به قطع کردن این عقبه به احتیاط تمام از آنکه این عقبه ایست باریک و خطرناک به سبب آنکه طریق او میان دو طریق که آن هر دو خوف و مهلک اند یکی طریق امن دوم طریق نومیدی و طریق رجا و خوف طریق عدالت میان این هر دو نوع از آنکه اگر تو امید غالب شود بشتابی که البته خوف نماند و طریق امن افتی آیة ی لَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ و اگر بر تو خوف غالب شود بشتابی که از رجا قطعا

این نشنوند از مکر خدای تعالی مگر زیانکاران

نماند در طریق نومیدی افتی اینه آیة لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ
نا امید نشوند از رحمت خدای تعالی مگر کافران
واگر میان خوف و رجا جمع کنی آن طریق عدل و مستقیم باشد پس ظاهر شد مر ترا سه طریق
درین عقبه یکی طریق امن دوم طریق نومیدی سوم طریق خوف و رجا میان
این هر دو است پس اگر یک قدمی بسوی چپ و راست میل کنی در هلاکت افتی و با هلاکت
شدگان هلاک شوی و دشوار آن است که هر دو طریق مهلک آسان تر اند از طریق عدل از آنکه
اگر جانب امن نظر کنی بینی رحمت خدای تعالی چندانکه با او اصلا خوف نماند پس تکیه به
خدای تعالی کنی و ایمن شوی و اگر جانب خوف نظر کنی بینی سیاست و هیبت خدای تعالی
و غایت مناقشت او با اولیا و اصفیا چنانکه اصلا آنجا امید نماند پس یکبارگی
نومید شوی پس محتاج هستی بدین که تنها بسوی رحمت خدای تعالی نظر نکنی و تنها بسوی
عذاب و هیبت نظر نکنی بلک سوی هر دو نظر کنی و بگیری بعضی ازان و بعضی ازین و ازین هر دو
راهی باریک بسازی برای خود و دران راه روی تا بسلامت مانی پس نیکو تامل کن این
جمله را که گفتم و چست و بیدار شو برای این کار که آسان نیست و بدانکه نتوانی که این نفس
کاهل و شوخ را از معصیت ممنوعات او باز داری و بواسطه او کسب طاعت کنی مگر بیاد
کردن سه اصل بر سبیل دوام یکی یاد کردن فرموده های خدای تعالی در ترغیب و ترهیب
دوم ذکر افعال در گذشتن و عفو کردن سوم یاد کردن جزای خدای تعالی مر بندگان
را روز قیامت از ثواب و عقاب و تفصیل هر اصلی ازین سه اصل دراز است و درین باب کتاب
تنبیه الغافلین تصنیف کرده ام ولیکن درین کتاب بجای آنکه مقصود بدان حاصل شود اشارت

اصل اول در اقوال خدای تعالی

تامل کن ای مرد آنچه در کتاب خود گفته از آیات ترغیب و ترهیب و خوف
و رجا اما آیات رجا چنانکه فرمود لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ
الذُّنُوبَ جَمِيعًا یعنی نومید مشوید از رحمت خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی بیامرزد گناهان

را و دیگر وَمَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلَّا اللّٰهُ یعنی کیست که بیامرزد گناهان را بجز خدای
تعالی و دیگر غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ یعنی خداوند تعالی آمرزنده گناهان و قبول
کننده توبه است و دیگر وَهُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَیَعْفُو عَنِ السَّیِّئَاتِ
یعنی اوست خدای تعالی که قبول کند توبه را از بندگان و عفو کند از بدیها و دیگر کَتَبَ
رَبُّکُمْ عَلٰی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ یعنی نوشت پروردگار شما بر نفس خود رحمت را و دیگر
وَرَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ فَسَاَکْتُبُهَا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ یعنی رحمت من شامل است
همه چیزها را و زود باشد که رحمت کنم مر کسانی را که تقوی کرده اند و دیگر اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ
لَرَؤُوفٌ رَحِیمٌ یعنی خدای تعالی بر مردمان مهربان و بخشاینده است و دیگر وَکَانَ
بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیمًا یعنی خدای تعالی رحیم است بمومنان پس این و امثال این
آیات رجاست و اما آیات خوف و یاس است قوله تعالی یَا عِبَادِ
فَاتَّقُونِ یعنی بندگان من بترسید از من قوله تعالی اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنَاکُمْ عَبَثًا
یعنی پندارید که شما را برای بازی آفریده ایم قوله تعالی اَیَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ یُتْرَکَ
سُدًی یعنی می پندارد آدمی که مهمل گذاشته شود قوله تعالی مَنْ یَعْمَلْ سُوءًا یُجْزَ بِهِ یعنی
هر که عمل بد کند بدان جزا داده شود قوله تعالی وَقَدِمْنَا اِلٰی مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ
فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا یعنی برسیدیم به اسپیدواران عملی که کرده بودند و آنرا هباء
منثور کردانیدیم اما آیاتی که جامع است میان خوف و رجا قوله تعالی
نَبِّئْ عِبَادِی اَنِّی اَنَا الْغَفُورُ الرَّحِیمُ یعنی بیاگاهان بندگان مرا که من آمرزنده و بخشنده ام
و در عقب آن گفت قوله تعالی وَاَنَّ عَذَابِی هُوَ الْعَذَابُ الْاَلِیمُ یعنی بیاگاهان که عذاب
من عذابی دردناک است تا یکبارگی رجا مستولی نشود و قوله تعالی شَدِیدُ الْعِقَابِ
یعنی خداوند سخت عقوبت کننده است و در عقب آن گفت قوله ذِی الطَّوْلِ
لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ یعنی اوست خداوند فضل تا یکبارگی خوف مستولی نشود و عجب تر از این آنکه

گفت وَ يُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ يعني حذر ميكناند خداوند تعالى شما را از نفس خود
و در عقب آن گفت وَ اللّٰهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ يعني خدا مهربان ست به بندگان و عجب
تر ازين آنكه گفت مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ يعني هر كه بترسد از رحمن بغيب ترسيدن
را به اسم رحمن متعلق كرد و به اسم جبار و قهار و منتقم و متكبر نكرد تا خوف با ذكر رحمت
باشد و خوف دل ترا بيكبارگى بپراند چنانچه گويند از مادر مهربان خود ترسى و از پدر مهربان
خود ترسى و از امير كريم ترسى و مراد ازين آيات آنست كه بر طريق عادل باشى نه بر
طريق امن و قنوط **اصل دوم آنست كه** در افعال خداى تعالى و معامله او نظر
كنى **اما از جانب خوف** پس بدانكه ابليس هشتاد هزار سال عبادت كرد تا راويان
گفته اند كه بر روى زمين جاى نگذاشت مقدار يك قدم كه آنجا سجده نكرد پس يك فرمان
خداى تعالى را ترك كرد از در خود براند و عبادت هشتاد هزار ساله بر روى او باز زد تا روز
قيامت لعنت كرد و عذاب سرمد براى او مهيا كرد تا روايت كرده اند كه رسول الله صلى الله
عليه و سلم جبرئيل را ديد دست معلق به پرده كعبه و ميگفت الهى نام مرا متغير مكن و
جسم مرا بدل مكن پس آدم صلواة الله على نبينا و عليه را بيافريد و او را بدست قدرت خود
و ملائكه را سجده كنانيد و در جوار رحمت خود اى تامل كن فرود آورد يك گستاخى كرد و يك خوردنى
خورد كه در ان اجازت نبود ندا كردندش كه در همسايگى من نباشد هر آنكه بيفرمانى من كند و بفرمود ملائكه
را كه از آسمان بيرون كردندش تا آنكه بر زمين انداختند و قبول نكرد توبه او را اگر بيست و دو
سال پيش آمد او را از خوارى و رنج و بلا آنچه پيش آمد و از فرزندان او تا ابد در رنج بماند پسر
شيخ المرسلين نوح صلواة الله على نبينا و عليه تحمل كرد در كار خود از مشقت آنچه تحمل كرد و گفت
مگر يك كلمه بغير وجه ندا آمد اليش بخواه از من چيزيكه نميدانى من ترا وعظ ميكنم كه از جمله جاهلان مباش تا روايت
كرده اند كه چهل سال از شرم آن نظر بسوى آسمان نكرد پس ابراهيم عليه السلام نبود از وى مگر يك لغزش چندان
تضرع كرد و چندان بترسيد و بناليد تا روايت كرده اند كه از ترس آن چند روز گريستن گرفت

پس خدای تعالی جبریل را بو فرستاد و گفت ای ابراهیم هرگز دیده که دوست مر دوست
خود را عذاب کند به آتش ابراهیم گفت که ای جبریل چون گناه خود را یاد میکنم دوستی او
فراموش می شود پس موسی بن عمران صلواة الله علی نبینا و علیه نبود از وی گذشت زدنی
از غضب چندان بترسید و استغفار کرد و گفت رَبِّ اِنِّیْ ظَلَمْتُ نَفْسِیْ فَاغْفِرْلِیْ
پس هم در زمان بلعم باعور را حال چنان بود که چون نظر کردی عرش را دیدی میل
سوی دنیا و اهل او کرد و ترک حرمت ولیی از اولیای الله کرد معرفت خود از دست نمود و
همچون سگ رانده اش گردانید و در دریای هلاکت و ضلالت انداخت تا اید از عالمی
شنیده ام که حکایت کرد اول کار بلعم باعور چنان بود که در مجلس او دوازده هزار دوات
بود مر متعلمان را که از وی علم می نوشتند چون خدای تعالی او را براند اول کتابی که
تصنیف کرد این بود که گفت عالم را صانعی نیست نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ سَخَطِهٖ بنگر که دوستی
دنیا و شومیت او عالمان را بچه سیکشد پس بیدار شو که کار بزرگ است و بسیار و عمر
اندک و در عمل تقصیر و ناقد بصیر داود علیه السلام که خلیفه او بود بر روی زمین یک گناه کرد
بران چندان بگریست که از آب چشم او گیاه برست و چون گفت الهی بر گریه و زاری من
رحمت نکنی جواب شنید که ای داود فراموش کردی گناه را و یاد میکنی گریه را تا چهل روز
گریه او قبول نکرد و بعضی گفته اند که چهل سال پس یونس علیه السلام که یک غضبی بکرد و بی تحمل
حبس کرد او را در شکم ماهی در قعر دریا چهل روز او در آنجا میگفت لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ
اِنِّیْ كُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ و ملائکه صورت آدمی شنیدند گفتند یا رب صوتی معروف از موضعی
مجهول می شنویم خدای تعالی گفت که این صوت بنده من است یونس پس ملائکه شفاعت او کردند
و با این همه نامش بگردانید ذوالنون خواندش و همچنین می آمی تا سید المرسلین
صلواة الله علیه که عزیزترین و مکرم ترین همه خلق او بود و مر او را گفتند فَاسْتَقِمْ كَمَآ اُمِرْتَ
وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا اِنَّهٗ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِیْرٌ یعنی بایست چنانکه فرمود

شده تو و هر که با تست و پیغمبرانی بکنید که خدای تعالی بدانچه شما میکنید بیناست تا آنکه رسول صلی الله
علیه وسلم گفت مرا سوره هود پیر کرد و چندان قیام شب کرد که پایهای مبارک ورم کرد گفتند
یا رسول الله خدای تعالی گناهان گذشته و آینده تو آمرزیده است این چیست گفت که بنده
شکر کننده نباشم پس صحابه رضی الله تعالی عنهم اجمعین ایشان بهترین قرون است بودند
وقتی نشسته مزاح میکردند این آیات این آیت فرود آمد الم یأن للذین آمنوا ان تخشع
قلوبهم لذکر الله یعنی وقت نیامد کسانی را که ایمان آورده اند که از خدای تعالے
بترسند و با آنکه این است بهترین امت اند و مرحوم اند چندین حدها و سیاستها بر ایشان
بنهاد تا آنکه یونس بن عبید گفتی ایمن مشو از آنکسی که برای پنج درم دست تو بریدن گفته است
شاید که فردا عذاب او نیز همچنین باشد و اما از جانب رجا میگوی از رحمت فراخ
خدای تعالی هرچه توانی و کیست که غایت و نهایت او را تواند شناخت یا وصف او تواند کرد
چه وصف کنند رحمت خدای تعالی را که کفر هفتاد ساله به ایمان یکساعت بخشد نه بینی
که ساحران فرعون برای آن آمدند تا با موسی حرب کنند و به دشمن او سوگند خورده بودند ایشانرا
مگر آنکه بصدق گفتند آمنا برب العالمین چگونه قبول کرد ایشانرا و بخشید ایشان
جمیع گناهان گذشته و ایشانرا سر همه شهیدان گردانید در بهشت و این بود معامله
او با کسی که او را یکساعت بشناخت و یکی گفت او را بعد از کفر و ضلالت چندین ساله
پس چگونه باشد معامله او با کسی که همه عمر در توحید او گذرانیده است نه بینی که اصحاب
کهف همه عمر بکفر بودند چون ربنا رب السموات والارض گفتند چگونه قبول
کرد ایشانرا و چگونه عزیز و مکرم گردانید ایشانرا چگونه حرمت و هیبت داد ایشانرا
تا گفت مر بهترین خلق را لو اطلعت علیهم لولیت منهم فرارا و لملئت
منهم رعبا یعنی اگر مطلع شوی تو بر ایشان هر آیینه روی بگردانی از ایشان برا
فرار بگردان و پر شوی از ترس ایشان بلکه چگونه مکرم کرد سگی را که تابع ایشان

تا انکه ذکر کرد او را در کتاب عزیز چند بار رامیست فضل و کرم او با سگی که گامی چند برفت با قومی
که او را شناخته بودند پس چگونه باشد فضل او با بنده مومن که هفتاد سال خدمت او کرد
و اگر هفتاد هزار سال بزید همه عبادت او کند و شنیده که چگونه عتاب کرد نوح علیه
السلام را بسبب دعا کردن بر گناه کاران بهلاک ایشان و چگونه عتاب کرد موسی علیه
السلام را در کار قارون و گفت که قارون بتو فریاد کرد به فریادش نرسیدی بعزت
خویش اگر از من فریاد خواستی بفریادش رسیدمی و در گذشتمی و چگونه عتاب کرد یونس
علیه السلام در کار قوم او گفت اندوهگین مشوی بر درختی که در یکساعت رویانیدم و در یک
ساعت خشک کردم و اندوهگین نمیشوی بر صد هزار کس یا زیاده ازین پس چگونه عتاب کرد سید
المرسلین صلی الله علیه وسلم را چنانکه روایت کرده اند که از باب بنی شیبه در مسجد حرام در آمد
قومی را دید که می خندیدند گفت چرا می خندید درین خیر نمی بینم چون نزدیک حجر اسود
رسید بپای پس سوی ایشان بازگشت و گفت که جبرئیل آمد و مرا گفت خدای تعالی
میگوید که ای محمد بندگان مرا از رحمت من نومید مکن نبئ عبادی انی انا الغفور ال
رحیم و در خبر مشهور است از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت خدای تعالی را صد جزء
رحمت است یکی از آن در دنیا میان آدمیان و پریان و بهائم قسمت کرده است و نود و نه
جزء برای رحمت کردن بر بندگان در روز قیامت ذخیره داشته و بدانکه چون خدای تعالی
ترا معرفت خود داده است و از جمله این است مرحوم گردانیده و معرفت سنت و جماعت
و نعمتهای ظاهر و باطن داده است پس امید است از فضل عمیم او که آن را تمام کند و آن
نود و نه جزء رحمت که ذخیره کرده است نصیبی کامل ترا ارزانی فرماید **اصل سوم**
در ذکر وعده و وعید که در قیامت کرده است یاد کن درین چهار فصل
یا مرگ و گور و قیامت و بهشت و دوزخ و آنچه در هر مقامی هست از خطرها مر مطیعان و عاصیان را
و مقصران و مجتهدان را **اما مرگ** یاد کن در دو حال دو مردی یکی آنکه ازین شبهه روایت

هست که گفت ما شعبی بهای پرسیدن مردی رنجور رفتیم و او در سکرات بود نزدیک
او مردی بود که تلقین کلمه شهادت میکرد شعبی آن مرد را گفت که نرم گوی مریض گفت
اگر مرا تلقین کنند تا نکنند من ترک آن نخواهم کرد شعبی گفت حمد مر خدای را که یار مرا نجات
داد دوم حکایت شاگرد فضیل عیاض رح گفته اند که او را شاگردی بود وقت سکرات
موت فضیل بر او آمد و نزدیک سر او بنشست و سوره یس خواندن گرفت شاگرد گفت
که ای اوستاد این سوره مخوان فضیل رح ساکت شد پس تلقین کلمه شهادت کرد پس
گفت نخواهم گفت که از و بیزارم و همبرین بمرد فضیل رح در خانه رفت و چهل روز
میگریست پس او را در خواب دید که بسوی دوزخ می برند گفت رح بچه چیز خدای معرفت
خویش از تو بستانید و تو عالمترین شاگردان من بودی گفت بسه چیز یکی غمازی یعنی
آنچه تو مرا میگفتی بر یاران خلاف آن میگفتم دوم حسد سوم مرا علتی بود مر طبیبی
گفت اگر هر سال یک قدح شراب بخوری علت تو ببرد پس یک قدح خمر بخوردمی بعد
ازین یاد کن حال دو مرد دیگر یکی آنکه عبدالله ابن مبارک رحمة الله علیه حکایت کرده است
که مردی بود بوقت سکرات نظر سوی آسمان کرد و بخندید و گفت لِمِثْلِ هٰذَا فَلْیَعْمَلِ
الْعَامِلُوْنَ یعنی از برای مثل این چیزها عاملان عمل کنند دوم آنکه روایت کرده اند از مالک
دینار رحمة الله علیه که گفت بر همسایه خود وقت سکرات در رفتم مرا گفت ای مالک دو
کوه آتش پیش خود می بینم مرا برای رفتن بران جبر میکنند از اهل او پرسیدم که حالش چه بود گفتند
دو پیمانه داشت بیکی خریدی و بدیگری بفروختی هر دو را بخواستم یکی را بر دیگری زدم تا
بشکستم پس آن مرد را پرسیدم که حال چیست گفت زیاده زیاده **اما گور و حال آن**
بعد از مرگ یاد کن دران حال دو مرد یکی آنکه صالحی گفته است که سفیان ثوری را بعد
مرگ در خواب دیدم گفتم که چیست حال تو یا ابا عبدالله روی از من بگردانید و گفت این
وقت کنیت نیست گفتم چیست حال تو ای سفیان گفت پروردگار خود را معاینه

کردم و دیدم مرا گفت که گور آباد مر ترا با رضای من ابا سعید در شبها تاریک چشم گریان
به اشتیاق تمام قیام میکردی پس مرا ترا ست این ساعت که اختیار کنی بر قصری که خواهی
و مرا زیارت کنی که من از تو دور نیستم دوم آنکه بزرگی گفته است که مردی را در خواب
دیدم رنگ رویش برگردیده است و هر دو دست بر گردنش بسته گفتم که خدای تعالی
با تو چه کرد گفت روزگاری که ما در آن بازی میکردیم گذشت اکنون این روزگاریست
که با ما بازی میکنند و یاد کن حال دو مرد دیگر یکی آنکه صالحی حکایت کرده است که مرا پسری
بود شهید شد شبی که عمر بن عبد العزیز وفات یافت او را بخواب دیدم گفتم ای پسر
نه تو مرده بودی گفت نی شهید بودم و نزدیک خدای تعالی زنده ام رزق داده
می شوم پس گفتم چیست که چندین مدت ترا ندیدم گفت در میان اهل آسمان
ندا کردند که ای جمله انبیا و اولیا و صدیقان و شهیدان در نماز جنازه عمر ابن عبد العزیز
حاضر شوید پس من آمدم و نماز جنازه بگذاردم پس از آنجا آمدم تا بر شما سلام گویم
اما دوم آنکه هشام بن حسان گفته است که مرا پسری جوان بمرد در خوابش دیدم پیر شده
گفتم ای پسر این پیری چیست گفت چون فلان بر ما رسید دوزخ برسیدن
او بانگی زد که هیچکس از ما جوان نماند همه پیر شدند **اما قیامت** تامل کن
در آن دو قول خدای تعالی که گفت یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا و
نسوق المجرمین الی جهنم وردا یعنی روز قیامت حشر کنیم متقیان را در حالتی
که سواران باشند بر ناقهای بهشت گروه گروه و برانیم گناهکاران را بسوی دوزخ در
حالی که تشنه باشند پس یکی باشد که چون بیرون آید از گور براقی بیند بر سر گور خود و تاجی
و حله پس بپوشد و سوار شود و سوی بهشت خرامد از عزتش بگذارند که بپای خود در بهشت
رود و دیگری از گور بیرون آید بیند بر سر گور زبانیه و عقوبتها حاضر آمده آن نخست را نگذارند که بپای
خود در دوزخ رود بلکه بکشندش بروی سوی دوزخ و از عالمی شنیده ام که گفت روایت است

از رسول الله صلی الله علیه وسلم که چون روز قیامت شود قومی از گورهای خود بیرون آیند
وایشان را شتران باشند با پرها تا بران سوار شوند و در عرصات قیامت برند و بر هوا
های بهشت فرود آیند چون ملائکه ایشان را ببینند هر یکدیگر را بگویند که ایشان کیانند گویند
نمیدانیم مگر از امت محمد صلی الله علیه وسلم باشند پس بعضی از ملائکه بیایند و ایشان را
پرسند که شما کیانید و از امت کیستید ایشان بگویند که ما از امت محمدیم صلی الله علیه وسلم
ملائکه گویند حساب کرده شدید گویند نی گویند که عملهای شما وزن کردند گویند نی گویند که نامها
خود خواندید گویند نی ملائکه گویند باز گردید که اینهمه شما را در پیش است ایشان گویند شما
چیزی مارا داده اید که بدان حساب کرده شویم پس منادی ندا کند که بندگان مار است گفتند
قوله تعالی مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ و ما جنت و نار تاویل کرده این
بر روایت از کتاب خدای تعالی یکی آنکه گفت وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا یعنی
بنوشاند مر ایشان را پروردگار ایشان شراب طهور دوم إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ
جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا یعنی اینست جزای سعی شما و هست سعی شما
پسندیده دوم آنکه حکایت کرده است خدای تعالی از طایفه دوزخیان و لفظه رَبَّنَا أَخْرِجْنَا
مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ یعنی طایفه
از اهل دوزخ گویند ای پروردگار ما بیرون آر ما را از اینجا اگر باز گردیم و ایمان نیاریم پس ظالم
باشیم خدای تعالی بگوید باشید درین آتش از رحمت ناامید و سخن مگوئید با من روایت کرده
اند که چون خدای تعالی این بگوید همه گنگ گردند و در دوزخ بطریق سگان بانگ کنند خدایتعالی
ما همه را ازین خواری و عذاب نگاه دارد که مصیبتی است سخت یحیی بن معاذ رازی رحمة الله علیه گفت
ندانم که کدام مصیبت ازین هر دو قوی تر است فوت شدن نعمت بهشت یا رفتن در دوزخ
اما بهمه حال فوت نعمت آسان تر است از تحمل کردن دوزخ و مصیبتی عظیم و هولناک در خلود است
از آنکه اگر وقتی منقطع شدنی بودی همه کار آسان تر بودی ولیکن دشواری در ابد بی آخر است

پس کدام دل از آن تحمل تواند کرد و کدام نفس بران صبر تواند کرد و ازین است که عیسی صلوة الله
علی نبینا و علیه و السلام گفته است که ذکر خلود نار دلهای خائفان را می برد و حسن رحمة الله
گفته که آفرین کسی که او را از آتش دوزخ بیرون آرند مردی باشد که نام او هناد است او را
هزار سال عذاب کرده باشند بعد از هزار سال فریاد کند و گوید یَا حَنَّانُ یَا مَنَّانُ پس
حسن بگریست و گفت کاشکی آن هناد من بودمی ازین سخن تعجب کردند گفت چه عجب
میکنید نه آنکه وقتی او را بیرون خواهند آورد و میگویم که همه کار برین اصل راجع شد و آن نکته است
که پشت ها را می شکند و روی ها را زرد میکند و دلها را می برد و جگرها را میگدازد و چشم
ها را میگریاند و آن خوف سبب معرفت است اینست غایت نهایت خوف خائفان و یکی
ازین خائفان گفته که غم ها سه است غم طاعت که قبول کند یا نکند و غم معصیت که آمرزد یا نه
نیامرزد و غم معرفت که مبادا سلب کند و مخلصان گفته اند که غم یکی پیش نیست و آن غم سلب
معرفت است و هر غمی که جز این غم است سهل است از آنکه منقضی شدنی است و روایت کرده
اند که یوسف اسباط گفت رحمة الله علیه که پیش سفیان ثوری بودم دیدم که همه شب بگریست
گفتم چرا گریه میکنی مگر این همه گریه تو بسبب گناهانست پس گیاهی از زمین برداشت گفت
که آمرزیدن گناهان بر خدای تعالی ازین آسان تر است ولیکن می ترسم که مبادا از من معرفت
سلب کند **سوال** اگر گوئی که میان دو طریق کدام راه سلوک کنم طریق خوف یا طریق
رجا **جواب گویم** که ترا طریق مرکب از هر دو طریق نیکوست از آنکه گفته اند هر که بر وی
رجا غالب شود او از جمله مرجیان باشد و هر که خوف بر وی غالب شود او از جمله حروریان
باشد و مقصود آنست که میان هر دو جمع کند **سوال** اگر گوئی که در هیچ حال یکی ازین
هر دو راجح تر و فاضلتر باشد یا نه **جواب** چون بنده قوی و صحیح باشد
خوف اولی تر و چون ضعیف و رنجور شود خاصه وقت سکرات رجا اولی تر چنین شنیده ام
از عالمان میگویم این از آنست که خدای تعالی فرموده است که من نزدیک شکسته دلانم از ترس

سن پس در وقت مرگ سکرات رجا اولی تر از آنکه دل او درین وقت شکسته است بسبب
ترس گناهان که در حالت صحت کرده است **سوال** اگر گوئی که در گمان نیک بردن
بخدای تعالی اخبار وارد است **جواب** بدانکه یکی از گمان نیک بردن حذر کردن از
معصیت خدای تعالی است و ترسیدن از عقاب او و جهد کردن در طاعت او
و بدانکه اینجا اصلی است **بزرگ و نکته ایست باریک** که بیشتر مردمان
دران غلط میکنند و آن فرق کردن است میان رجا و تمنا رجا بر اصل باشد و تمنی بی
اصل مثالش آنکه هر که زراعت کند و زحمت بیند پس بگوید که امیدوارم که مارا ازین زراعت
صد پیمانه حاصل شود این آرزو رجا است و دیگری باشد که زراعت نکند و همه وقت
بخسپد و همه سال غافل ماند چون وقت درودن آید بگوید که امید میدارم که مرا صد پیمانه
حاصل شود و او را گویند از کجا ترا این آرزو حاصل شود این تمنا باشد بی اصل همچنین
بنده چون جهد کند در عبادت خدای تعالی و از معصیت باز ماند و بگوید که امید میدارم
که مرا این اندک را خدای تعالی قبول کند و این تقصیر تمام گرداند و ثواب عظیم دهد
و زلل عفو کند این آرزو را رجا باشد اما چون غافل ماند و ترک طاعت گیرد و به معصیتها
ارتکاب کند و به خشم خدای تعالی باک ندارد و به رضای او التفات نکند و بوعده و وعید او پروا
نکند پس بگوید که امید میدارم از خدای تعالی بهشت و نجات از دوزخ این تمنا باشد بی
اصل که دران حاصل نیست و از جهل خود آنرا رجا و حسن ظن نام کرده است و این
خطا و ضلالت است میگوییم که مؤید این اصل است آنچه روایت کرده اند از رسول الله صلی الله
علیه وسلم که گفت عاقل کسی است که با نفس خود حساب کند و برای مرگ عمل نیکو کند و احمق
کسی است که پیروی نفس کند و از خدای تعالی طمع مغفرت دارد و درین معنی حسن بصری رحمة الله
علیه گفته است که قومی را تمنای مغفرت از عمل کردن باز داشت تا از دنیا بیرون رفتند و ایشان را
حسنه نبود گفتند که ما ظن نیک داریم بخدای تعالی و دروغ گفتند اگر ایشان را ظن نیکو بودی

بعمل مشغول شدندی چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است وَذٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي
ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ یعنی شما به پروردگار خود گمان
برده بودید در دنیا آن گمان شما را هلاک کرد پس گشتید شما از زیانکاران جعفر صبیحی میگوید که ابو
میسره عابد را دیدم پهلوهایش از غایت مجاهده بیرون آمده گفتم که چندین مجاهده چرا میکنی
رحمت خدای تعالی فراخ است در خشم شد و گفت چه دیدی از من که آن دلیل بر
نومیدی باشد قوله تعالی إِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ یعنی رحمت
خدای تعالی نزدیک نیکوکاران است جعفر گفت که این سخن او مرا بگریانید پس نیکو
فهم کن این نکته را و از خواب غفلت بیدار شو والله الموفق **فصل** حاصل
جمله کار آنکه چون فراخی رحمت خدای تعالی یاد کردی بعد از آنکه تو از جمله امت
مرحومه هستی پس غایت فضل و کمال خود او ذکر کردی و عنوان کتاب او که سوی
تو فرستاده است بسم الله الرحمن الرحیم دیدی پس بسیاری نعمتها که او ترا
داده است بی شفیعی دیدی و از جانب دیگر کمال جلال و عظمت و هیبت او دیدی
پس غضب او که آسمانها و زمینها طاقتش ندارند دیدی پس غایت غفلت
و بسیاری گناهان خود دیدی پس خطر معامله در عملها دیدی این همه ترا نتیجه
و رجا آورده بود راه عدل اسلوک کردی و از هر دو جانب مهلک ایمن شدی یعنی از امن و یاس و شراب
ممزوج خوشگوار خوردی و از برودت رجای صرف و از حرارت خوف صرف خلاص یافتی و
بمقصود رسیدی و از علتین سالم گذشتی و یافتی نفس خود را چست شده برای طاعت و گذرانند
در خدمت شب و روز بی فتوری و غفلتی از معاصی بیکبار خلا یافتی و از جمله اصفیا خواص عابدان شدی
و این عقبه با خطر را پس بگذاشتی وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

عقبه ششم قوادح

و قوادح عیب کننده را گویند پس از این تو باید که در نگاه داشتن خود از چیزی که مفسد و مبطل عمل است و گفته
ایم که آن دو چیز است یکی ریا دوم عجب اما ریا بدانکه اجتناب از ریا واجب است بسبب

ده چیز سبب اول آنکه چون در عبادت ریا کنی قبول افتد و بدان ثواب بسیار
حاصل شود والا بر تو رد کنند و از جمیع ثواب و یا از بعضی محروم مانی چنانکه روایت کرده
اند از رسول الله صلی الله علیه وسلم که خدای تعالی گفت من توانگرترین توانگرانم از شرک یعنی
هر که عملی کند و در آن کسی را جز من شریک کند من عمل او را قبول نکنم مگر آنچه خالص باشد برای
من و گفته اند که فردای قیامت خدای تعالی هر بنده را گوید وقتی که بنده درخواست ثواب
عمل کند نه در مجلسها ترا بجای بلند نشاندند ترا در دنیا مهتری دادند و نه چیزها بدست تو
ارزان فروختند سبب دوم که موجب اجتناب از ریاست آنست که در ریا خطر
سخت و ضرر عظیم است بگوییم که بعضی از خطر ریا آنست که در ریا دو فضیحت است و دو
اما دو فضیحت یکی فضیحت سر است و آن ملامت است پیش ملائکه چنانکه روایت کرده اند
که ملائکه عمل بنده بالا برند خدای تعالی گوید که ببرید و در سجین اندازید که مقصود او ازین عمل
من نبوده ام پس فضیحت شود دوم فضیحت علانیه است و آن روز قیامت است پیش
همه خلائق چنانکه روایت است از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت مرائی را بروز
قیامت بچهار نام خوانند ای کافر ای فاجر ای مکار ای زیانکار سعی تو باطل شد و اجر تو
بباد رفت که امروز ترا نصیبی نیست طلب کن اجر از کسی که عمل برای او کردی و در روایت
کرده اند که روز قیامت منادی ندا کند چنانکه همه خلایق بشنوند کجا اند آنانکه مردمان را می
پرستیدند برخیزند و اجرهای خود از ایشان بگیرند که من قبول نکنم عملی را که با او چیزی آمیخته
باشد و اما دو مصیبت یکی آنکه بهشت از دست رود چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود که بهشت سخن گفت که من حرام ام بر بخیل و مرائی و این حدیث را
دو معنی است یکی آنکه مراد از بخیل آن باشد که او به گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله
بخیلی کرده باشد و مراد از مرائی آن باشد که به ایمان و توحید
ریا کرده باشد و این قول ضعیف است به سخنی دوم آنکه النفس خود

را از ریا و بخل پاک نکرده باشد پس چنین کس را بیم زوال ایمان باشد پس در کفر افتد و
از حرم بهشت او را از دست رود معصیت دوم دخول نار ست از انکه ابو هریره روایت کرده
از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت روز قیامت اول مردی را بیارند که قران خوانده
باشد و مردی را بیارند که در راه خدای تعالی کشته شده است و مردی را بیارند که
مال بسیار داشت و در راه خدای تعالی خرج کرده ست پس خدای تعالی گوید مر خواننده
قرآن را ترا اکنون چشم انچه بر رسول خود صلی الله علیه وسلم فرو فرستادم گوید بلی یا رب خدای
تعالی گوید چه کردی در انچه دانستی گوید یا رب شب و روز خواندم برای تو خدای تعالی
گوید دروغ میگوی و ملائکه گویند دروغ میگوی خدای تعالی گوید بلک مقصود تو این بود که گویند فلان قران خوان ست
و آن خود گفتند پس صاحب مال را بیارند خدای تعالی گوید نه انکه بر تو نعمت فراخ کرده بودم
که بکسی محتاج نکردانیدم گوید بلی یا رب خدای تعالی گوید چه کردی بانچه ترا دادم گوید یا رب
صله رحم بجا آوردم و صدقه دادم خدای تعالی گوید دروغ میگوی و ملائکه گویند دروغ
میگوی خدای تعالی گوید بلک مقصود تو این بود که گویند فلان سخی ست و آن خود گفتند
پس آنرا بیارند که در راه خدای تعالی کشته شده ست خدای تعالی گوید چه کردی گوید
یا رب مرا جهاد فرمودی در راه تو جهاد کردم تا کشته شدم خدای تعالی گوید
دروغ میگوی ملائکه گویند دروغ میگوی خدای تعالی گوید بلک مقصود تو این بود
که گویند فلان دلیر ست و ان خود گفتند و اینهمه کس را بروی اینها کشیده بذلت و
خواری در دوزخ اندازند ابو هریره رضی الله تعالی عنه میگوید که رسول الله صلی الله
علیه وسلم اینجا رسید دست بر زانوی من زد و گفت ای ابو هریره ایشانند
از خلق خدای تعالی که اول آتش دوزخ بدیشان برافروزند ابن عباس رضی الله
عنهما گفت که از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده ام که دوزخ و اهل دوزخ از اهل ریا فریاد
کنند گفتند یا رسول الله دوزخ چگونه فریاد کنند گفت از گرمی آتش که ایشان عذاب خواهند کرد سوال اگر گوئی

کہ خبر کن مارا از حقیقت ریا و اخلاص و حکم اینها و تاثیر اینها در عمل **جواب** بدانکہ اخلاص
نزدیک علمای ما دو اخلاص است یکی اخلاص عمل دوم اخلاص در طلب اجر اما اخلاص
عمل ارادت قربت است بخدای تعالی و تعظیم امر او و اجابت دعوت او و باعث برین
اعتقاد صحیح است و اما اخلاص در طلب اجر ارادت نفع آخرت است به عمل خیر و
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را از اخلاص پرسیدند فرمود اخلاص آنست کہ بگوئی
پروردگار من خدای است عز و جل پس چنانچہ فرمودہ است بران راست باشی یعنی
ہوا و نفس خود را نہ پرستی و عبادت نکنی اگر پروردگار خود را و در عبادت مستقیم باشی
چنانکہ فرمودہ شدہ و این اشارت ست بہ قطع کردن از ہرچہ بجز خدای تعالی است
اینست اخلاص حقیقی و ضد اخلاص ریا است وان ارادہ نفع دنیا است بعمل آخرت و
آن بر دو نوع است ریا محض ست و ریای تخلیط ریای محض آنست کہ ہمین ارادہ نفع دنیا باشد
لا غیر و ریای تخلیط آنست کہ ارادہ بر دو باشد نفع دنیا و آخرت اینست حد اخلاص و ریا
اما تاثیر این ہا در عمل بدانکہ اخلاص در عمل فعل را سبب قربت گرداند و اخلاص در طلب اجر
فعل را مقبول و وافر الاجر گرداند و نفاق عمل را حبط گرداند و بیرون آرد عمل را از انکہ
او قربت باشد و باطل کند استحقاق ثوابی را کہ بران عمل وعدہ کردہ اند و نزدیک بعضی
علما از عارف ریا محض نباشد اگرچہ مبطل نصف ثواب ست و نزدیک بعضی علما ممکن است
کہ از عارف ریای محض باشد و او مبطل نصف اضعاف است و ریای تخلیط مبطل ربع
اضعاف ست و نزدیک علما ما صحیح آنست کہ از عارف ریای محض نباشد با یاد کردن آخرت و
لیکن با سہو افتد و مختار آنست کہ اثر ریا رفع قبول و نقصان در ثواب است و مقدر نیست بہ نصف
و ربع و شرح این مسائل دراز ست در کتاب احیاء العلوم و در کتاب اسرار معاملات این مستقصا
گفتہ ایم **سوال** اگر گوئی کہ مواضع اخلاص کدام است و در کدام طاعت اخلاص واجب **جواب**
بدانکہ اعمال نزدیک بعضی علما سہ قسم اند یکی آنست کہ در وی ہر دو اخلاص با شد و آن عبادت ظاہر ست ا

وقسمی آنست که در وی هر دو اخلاص نباشد و آن اعمال باطن است اصلی و قسمی آنست که در وی
اخلاص طلب اجر افتد نه اخلاص عمل و آن مباحاتی است که برای قوام گیرند و شیخ من گفته است رحمة الله
علیه هر عملی که احتمال دارد که او را برای غیر خدای تعالی کنند از عبادات اصلی در آن اخلاص عمل
باشد پس برین قول در اکثر عبادات باطن اخلاص عمل باشد و اما اخلاص طلب اجر مشایخ کرامیه
گفته اند که اخلاص طلب اجر در عبادات باطن نباشد از آنکه بجز خدای تعالی کسی بران مطلع نیست
پس دران ریا نتواند بود و لاجرم به اخلاص طلب محتاج نباشد و شیخ ما گفته است رحمة الله که چون
مریدی از خدای تعالی بعبادت باطن نفع دنیا خواهد آن نیز ریا باشد میگوییم و دو نیست
که در بیشتری از عبادت باطن هر دو اخلاص باشد و همچنین در نوافل واجب است
هر دو اخلاص وقت شروع اما مباحات که برای قوام گیرند در وی اخلاص طلب اجر باشد نه اخلاص
عمل از آنکه صلاحیت آن ندارد که به نفس خویش قربت باشد بلکه آلتی ست برای قربت

سوال اگر گویی که این موضع اینها بود و بیان مار او قت اینها از عمل **جواب** بدانکه
اخلاص عمل به افعال مقارن باشد لامحاله و از و متاخر نباشد و اما اخلاص طلب اجر
شاید که از عمل متاخر باشد و نزدیک بعضی از علمای معتبر دران وقت فراغ است که
چون فارغ شد بر اخلاص یا بر ریا کار تمام شد و تدارک ممکن نیست و نزدیک عابدان
که از مشایخ کرامیه بودند ما دام منفعتی که مطلوب باشد از ریا نیافته است اقامت اخلاص
دران عمل ممکن است چون مطلوب یافت اخلاص فوت شد و بعضی علما گفته اند که در فریضها
اقامت اخلاص ممکن است تا وقت مرگ و اما در نوافل ممکن نیست و فرق این گفته اند که بنده
فریضها به امر خدای تعالی کرده است پس در فرائض از و امید فضل
باشد و اما نفل بنده به مراد خود کرده است پس بطلبد از وی حق آنچه تکلیف
کرده است به نفس خود من میگوییم که درین مسائل فایده است و آن آنست که هر که ریای
کند و یا ترک اخلاص کند در عملی تدارک او ممکن باشد بر یکی ازین وجوه که گفتم و مقصود ما از نقل

مذاهب مردمان درین دقائق آن بود که راه بر بستدی در کار عبادت آسان شود اگر باید
قول علت خود را روا نیابد در قول دیگر باید نیکو فهم کن این را **سوال** اگر گوی که هر عملی
محتاج است به اخلاص علیحده یا نه **جواب** بدانکه درین خلاف کرده اند بعضی گفته
اند روا باشد که اخلاص متناول شود مر جمله عبادات را پس عملی که دو ارکان است مثل وضو
و نماز و بسنده است درین باب اخلاص از انکه بعضی از آن به بعضی متعلق است از روی
صلاح و فساد **سوال** ع اگر گوی که اگر کسی عمل خیر کند و مراد او مدح مردمان و نفع از
ایشان نباشد ولیکن مراد او دنیاوی باشد از خدای تعالی آن نیز ریا باشد یا نه **جواب**
بدانکه این محض ریا باشد علمای ما گفته اند رحمة الله علیهم که اعتبار در ریا مراد او راست نه انکه
با کدام از وی مراد طلبد پس چون مراد تو از عمل خیر نفع دنیاوی باشد آن ریا است خواه از خدای
تعالی طلبی خواه از مردمان چنانچه خدای تعالی در کتاب خود میفرماید مَنْ كَانَ
يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ یعنی هر که مراد او
کشت زار دنیا باشد بدهیم او را از آن دنیا شد مراد او را در آخرت بهره پس لفظ ریا در اشتقاق
خود از معنی رویت متغیر نیست و انکه این اراده فاسد را نام ریا کرده اند بدان سبب است
که بیشتر از فعل مردمان رویت ایشان افتد نیکو فهم کن این را **سوال** اگر گوی که آن دنیا را به عبادت
کردن از خدای تعالی میخواهد برای آن میخواهد که محتاج مردمان نباشد و او را بر عبادت تقویت
شود هم ریا باشد یا نه **جواب** بدانکه مستغنی شدن از مردمان و بسیاری مال و جاه
نباشد بلکه در قناعت باشد و اعتماد کردن بر خدای تعالی و اما تقویت بر عبادت اگر
مراد او این باشد ریا نیست و همچنین هرچه تعلق بکار آخرت دارد خواستن آن بعمل خیر ریا نیست
و همچنین اگر مراد تو آن باشد که ترا مردمان تعظیم کنند و دوست دارند و مراد تو از این تا بسبب آن به
حق باشد و نشر علم و برانگیختن مردمان بر عبادت این هم ریا نباشد اما اگر مقصود تو شرف نفس تو باشد یا
دنیا آن ریا باشد بدانکه من از بعضی مشایخ خویش پرسیدم که او لیا را در ایام عسرت سوره واقعه خواندن و مراد

ایشان از خواندن این سوره آنش بود که خدای تعالی از ایشان سختی دفع کند و چیز از دنیا بر
ایشان فراخ کرده اند پس چگونه روا باشد که متاع دنیا به عمل خیر بخواهد مرا جواب گفت که
مراد ایشان آن بود که خدای تعالی ایشان را قناعت دهد یا قوتی که بدان عبادت توانند کرد
و علم توانند خواند و این از جمله اراده خیر ست نه اراده دنیا و بدانکه خواندن این سوره در کار
سختی رزق از جمله سیرتهای سلف ست و درین باب اخبار و آثار از رسول الله صلی الله
علیه وسلم و صحابه رضی الله تعالی عنهم وارد ست تا روایت کرده اند که ابن مسعود را چون
عتاب کردند در کار فرزندان او بدان سبب که از برای فرزندان از دنیا چیزی نگذاشت
جواب گفت که سوره واقعه برای ایشان گذاشته ام و این که علما و مشایخ سلف
رحمة الله علیهم خوانده اند ازینجاست والا بحمد الله به سختی ها و تنگی های دنیا ایشان را
التفاتی نیست بلکه این طائفه کسانی اند که سختی ها و تنگی های دنیا را غنیمت دارند
و از خدای تعالی منت انگارند اگر چیزی از دنیا بر ایشان فراخ شود بترسند و ناخوش
شوند و آن را از خدای تعالی استدراج دانند قول ایشان آنست که گرسنگی سرمایه است
دنیای مذهب اهل تصوف برین ست و مذهب حسن و مذهب شیخان حسن نیز همین است
و جمله سلف برین بوده اند اما تقصیر بعضی از متاخران را اعتبار نیست و ما که اینجا این فصل
ذکر کردیم سبب آن بود که نباید که مخالفی بر مقصود این قوم مطلع نشود و درین غلط کند و یا
مبتدی ساده لوح که از علم حق آن نگرفته باشد در غلط افتد به آنکه گوید چگونه لائق باشد
اینحال بحال اهل زهد و تجرد و ارباب صبر و ریاضت بدانکه این چیزیست ماخوذ از سنت
و نیز مقصود حصول قناعت و تقویت بر عبادت نه آنکه مقصود سیره و شهوت است و
یا تنگ آمدن از تحمل سختی و گرسنگی و چیز اینست که در عقب خواندن این سوره فاقتی
در دل پیدا می شود و حرص گرسنگی دفع میکند و دل را از طعام تسکینی حاصل میشود بدین را
کسی که امتحان کرده باشد **فایدهٔ دوم** عجب است بدانکه وجوب پرهیز بدین عجب

دو چیز است **سبب اول** آنکه آنکس که عجب کند از توفیق محروم ماند از انکه عجب کننده
مخذول است و چون از بنده توفیق منقطع شود بزودی هلاک شود و ازین است که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرموده سه چیز هلاک کننده است بخلی که پیروی آن کنند و هوای که اتباع
آن کنند و عجب کردن آدمی به نفس خود **سبب دوم** آنکه عجب مفسد عمل صالح است
وازین است که عیسی علیه السلام گفت ای جماعت حواریان بسا چراغ که او را باد
بمیرانیده است و بسا عابد که او را عجب فاسد کرده است و چون مقصود و فائده همین
عبادت است و این خصلت محروم میکند بنده را از عبادت و اگر حاصل شود اندکی از
عبادت عجب مفسد آن عبادت است پس واجب است حذر کردن از چنین خصلتی والله
الموفق **سوال** اگر گوی که چیست حقیقت عجب و معنی آن و چیست تاثیر و حکم آن
جواب بدانکه حقیقت عجب بزرگ داشتن عمل صالح است و تفصیل آن نزدیک
علما را ذکر کردن بنده است حاصل شدن شرف عمل صالح به چیزی جز خدای تعالی یا
بمردمان یا به نفس یا به چیزی دیگر و گفته اند که عجب مثلث باشد و آن آنست که عمل صالح را
ازین سه چیز داند نفس و خلق و شی دیگر و مثنی باشد و آن بدان باشد که ذکر کند حصول عمل صالح را
از دو چیز و موحد باشد و آن آنست که ذکر کند حصول عمل صالح را از یکی و ضد عجب ذکر
منت است و آن آنست که بداند که حصول عمل صالح بتوفیق خدای تعالی است که او را
مشرف گردانیده و ثواب و اجر و قدر او عظیم گردانیده و ذکر منت فرض است وقت
دواعی و خطرات عجب و نفل است در جمیع اوقات و اما تاثیر عجب در عمل صالح بعضی علما گفته اند که
آنکه عجب کند عمل او حبط شود و اگر پیش از مرگ توبه کند عمل او بسلامت ماند و این است اختیار
محمد صابر از مشایخ کرامیه و حبط شدن عمل نزدیک ما آنست که بکلی در آن ثوابی نماند و در قول غیر او حبط
شدن رفتن اضعاف است نه رفتن کل **سوال** اگر گوئی که چگونه پوشیده شود بر بنده عارف تا نداند که
توفیق عمل صالح از خدای تعالی است **جواب** بدانکه اینجا نکته ایست لطیف و آن آنست که بدانی که مردمان در عجب

سه صنف اند اول صنفی با عجب اند در همه حال و ایشان معتزله اند و قدریه اند و کسانی که مر خدای
بر خویش در فعل منتی نمی بینند و عنایت و توفیق و لطف خاص را منکر اند و آن بسبب شبهات
که بر ایشان مستولی شده است و صنف دوم آنست که با ذکر است اند در همه حال ایشان اند اهل
استقامت و ایشان را در هیچ عملی عجبی نیست و آن بسبب بصیرتی است که خدای تعالی مر ایشان را
کرامت کرده و صنف سوم مخلطان اند و ایشان عامه اهل سنت و جماعت اند وقتی بیدار شوند
و منت خدای تعالی را یاد کنند و وقتی دیگر غافل شوند و عجب کنند و آن سبب غفلت عارضی باشد
و سستی در اجتهاد و نقصان در بصیرت **سوال** اگر گوئی که چیست حال قدریه و معتزله
در افعال ایشان **جواب** بدانکه درین اختلافست بعضی گفته اند که همه اعمال ایشان حبط
است بسبب اعتقاد ایشان و بعضی گفته اند که هیچ عمل به اعتقاد ایشان را حبط نشود از ایشان
تا مخصوص نباشد هر عملی به عجبی چنانکه اعتقاد اهل سنت و جماعت مانع عجب نیست در هر عملی تا مخصوص
باشد بذکر سنت **سوال** اگر گوئی که خبر ریا و عجب دیگر قادحی هست در عمل یا نه **جواب**
بدانکه خبر این دو قوادح بسیار است و لیکن این هر دو را که مخصوص ذکر کردیم بسبب آنکه اصل اند
و مدار کار بر اینهاست بعضی مشایخ گفته اند که بر بنده واجبست که عمل را از ده چیز نگاه دارد نفاق
و ریا و تخلیط و منّ و اذی و ندامت و عجب و حسرت و تهاون و خوف ملامت
مردمان و تشنیع من هر خصلتی را ضدی گفته است که ضد نفاق اخلاص است و ضد
ریا اخلاص طلب اجر است و ضد تخلیط تفرید عمل است و ضد من تسلیم عمل است بخدای
عز و جل و ضد اذی نگاه داشتن عمل است و ضد ندامت ثابت داشتن نفس است و ضد
عجب ذکر منت است و ضد حسرت غنیمت داشتن خیر است و ضد تهاون
تعظیم داشتن توفیق است و ضد خوف ملامت مردمان ترس است از خدای تعالی و بدانکه
نفاق عمل را حبط کند و ریا عمل را دار کند و من و اذی صدقه را حبط کند بکلی در حال و نزدیک بعضی
مشایخ من و اذی حبط کند اضعاف را و ندامت حبط کند عمل را بر قول همه مشایخ و عجب اضعاف عمل را برد

حسرت و تهاون و خوف ملامت عمل سبک کند و گرانی او ببرد میگوییم که حاصل قبول و رد باز
میگردد بنوعی از تعظیم و استخفاف و حبط کردن باطل کردن نفعهای است که آن بفعل باشد و این
باطل گردانیدن وقتی به ابطال ثواب باشد و وقتی به ابطال تضعیف و ثواب منفقی است که فعل
بعینه مقتضی آنست و تضعیف زیادت است برین و گرانی فعل زیادتی است که بقرینهٔ احوال
در فعل حاصل آید چنانچه احسان کردن در حق یکی از اهل خبر پس از آن در حق مادر و پدر پس از آن
در حق پیغامبری از پیغامبران و در شیر نیز گرانی است ولیکن تضعیف نباشد اینست تهذیب
و خلاصه آنچه در معنی تحقیق کرده‌ام نیکو فهم کن این را والله الموفق **فصل** بر تو باد به قطع این عقبه
بجهد تمام که درین عقبه خوف بسیار است از آنکه صاحب طاعت همه عقبات را برید و
تحمل این همه مشقتها کرد تا او را بضاعت عبادت حاصل شد و خوف نیست بر عبادت مگر
ازین عقبه پس حذر کردن ازین واجب آمد و ما ذکر کنیم در هر یکی ازین دو قادح اصول مقنع
را ما را یاد کن در آن چهار اصل **اصل اول** خدای تعالی گفته است اَللّٰهُ الَّذِی
خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ وَّمِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ
عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وَّاَنَّ اللّٰهَ قَدْ اَحَاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْمًا یعنی خدای تعالی که بیافریدست
آسمان‌ها را و زمین‌ها را مثل آن میرود امر او میان اینها و حکم و ملک او نافذ است در ایشان
تا بدانید که خدای تعالی بر همه چیز قادرست گویای فرماید که من آسمان‌ها و زمین‌ها را و آنچه در میان
اینهاست بیافریده‌ام با چندین عجایب و بدائع و بنظر تو بسنده کرده‌ام تا بدانی که من قادر
عالمم و تو دو رکعت نماز با چندین عیوب و تقاصیر میگذاری و بنظر من و علم من و ثنای من و
شکر من کفایت نمیکنی و میخواهی که عمل ترا خلق بدانند تا ترا مدح کنند این روا باشد هیچ عاقل این را بپسندد
اصل دوم هر کرا جوهری باشد نفیس و می تواند که در مقابل آن هزار هزار دینار بستاند پس آن بفلسی
بفروشد نه آنکه این زیانی عظیم باشد و دلیل قاطع باشد بر کم همتی و قصور علم و رکاکت
عقل وی همچنین هر چند بنده را از مدح خلق و حطام دنیا حاصل آید بنسبت آنچه او را از رضای رب

العالمین ثنا و ثواب و شکر او حاصل شود کمتر از فلسی است بنسبت هزار هزار دینار بلکه به
نسبت تمام دنیا پس ثنا آنکه این خسران عظیم باشد که ان چندان کرامات عزیز و شریف بدین کارهای
حقیر دنیاوی از خویش فوت کند و اگر البته ازین همت خسیس هم چاره نباشد ترا هم باید که از
عبادت قصد آخرت باشد که دنیا هم پس او بیاید بلکه همین خدای را بطلب تا هر دو سرای
ترا بدهد از آنکه او مر هر دو را مالک است چنانکه گفت مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللّٰهِ
ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ یعنی هر که ثواب دنیا میخواهد پس نزدیک خدا ثواب دنیا و آخرت است
هر دو و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که خدای تعالی بعمل آخرت دنیا بدهد ولیکن بعمل دنیا
آخرت ندهد پس اگر نیت را خالص کنی و همت برای آخرت مجرد کنی دنیا و آخرت ترا هر دو
حاصل آید و اگر همین دنیا طلبی آخرت در حال از تو فوت شود و بسا باشد که دنیا هم نیابی و اگر یابی
خود بر تو باقی نماند پس دنیا و آخرت هر دو را زیان کرده باشی **اصل سوم** آنکه بدانی که مخلوقی
که برای او عمل میکنی و رضای او میطلبی اگر بداند که تو برای او عمل میکنی ترا دشمن گیرد پس چگونه
عمل کند عاقل برای کسی که اگر آن کس بداند که عمل کننده رضای او میطلبد او را دشمن گیرد
پس عمل گیرد پس عمل کن ای مسکین برای کسیکه چون برای او عمل کنی و رضای او طلبی
ترا دوست گیرد و از همه مستغنی گرداند این اصلی است مفید برای کسی که فهم کند **اصل
چهارم** آنکه کسی را که چیزی حاصل شود و می تواند که بواسطه آن چیز رضای ملکی معظم در دنیا
حاصل کند پس اگر ترک آن گیرد و بواسطه آن چیز طلب رضای
کناسی خسیس کند این دلیل بر دنائت و حماقت او باشد او را گویند
چه حاجت داشتی که رضای کناسی میطلبی با امکان قدرت بر طلبیدن
رضای ملک پس از تو هر دو خوشنودی فوت شد ازین سو مانده و از آن
سو رانده این است حال مرائی از آنکه چه حاجت دارد برضای مخلوق حقیر
ضعیف و او قادر است بر حاصل کردن رضای پروردگار جهانیان

واگر البته نتوانی که ترک طلب رضای مردمان گیری طریق تو آنست که ارادت خود را مجرد کنی
و همین رضای خدای تعالی طلبی تا رضای مردمان نیز ترا حاصل آید از انکه همه دلها
بدست اوست چنانکه خواهد بگرداند حسن بصری رحمة الله علیه گفت که مردی سوگند خورد و
گفت بخدای تعالی که بعبادت کنم خدای را که بدان مشهور گردم پس اول کسی که در مسجد
درآمدی او بودی و آخر کسی که از مسجد بیرون آمدی او بودی و هرگز ندیدی کسی اورا مگر
ایستاده و بنماز همچنین هفت ماه بماند و درین مدت بر هر طائفه که بگذشتی گفتندی که این مرائی چنان کرد
مرائی چنین گفت پس بخویشتن بازگشت و با خود گفت که بعد ازین عمل برای خدای
تعالی کنم بی آنکه بر عملی که میکرد چیزی بیفزاید بجز گردانیدن نیت چنان شد که بهر
طائفه که بگذشتی گفتندی رحمت باد بر فلان که بچیزی مشغول است چون حسن رحمة الله علیه
این حکایت تمام کرد این آیت بخواند ان الذین امنوا وعملوا الصلحت سیجعل
لهم الرحمن ودا یعنی آن کسانیکه ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند ایشانرا خدای
تعالی دوست گیرد و در دلهای مومنان نیز دوست گرداند ما عجب بشنو که
دران سه اصل است اصل اول عمل بنده را قیمتی و مقداری که باشد
ازان باشد که خدای تعالی ازو قبول کند و بدان راضی شود نه بینی که مزدور همه روز کار کند
به دو درم و پاسبان همه شب بیدار باشد بسبب دو دانگ و همچنین جمله ارباب صناعت
و حرفت هر یکی کار خود ها کنند شب و روز قیمت عمل ایشان درمهای معدود باشد پس
اگر فعل خود را صرف برای خدای تعالی کنی و برای او مثلا روزه داری میگوید انما یوفی
الصبرون اجرهم بغیر حساب یعنی ما بدهیم صابران را اجر بیحساب و این آن روزی است که قیمت
او دو درم بود با تحمل رنج بسیار و با آنکه نان بامداد و شبانگاه خورد و
چنین قیمتی او را پیدا شد و اگر شبی بچیزی و آن اعمال برای خدای تعالی کنی گوید فلا تعلم
نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون یعنی نداند هیچ نفسی که

من چه پنهان داشته‌ام برای ایشان از خنکی چشم جزای آنچه عمل کرده‌اند پس این جهان
شب است که اگر کار دیگر سیکردی قیمت او دو دانگ یا دو درم بودی که مر او را این چنین قدر
و قیمت پیدا شد بلکه در ساعتی اگر از آن شب یا روز دو رکعت نماز سبک بگذارے
بلکه در ساعتی از آن بگوئی لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه خدای تعالی فرموده مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ
ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَاُولٰٓئِكَ يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُوْنَ فِيْهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ
یعنی هر که عمل نیک کند از مرد و زن و او مسلمان است ایشان در آیند در بهشت و روزی
داده شوند در بهشت بی حساب این یکساعت بود از ساعات تو و نفسی بود از انفاس تو که
از آن نزدیک اهل دنیا قدری و قیمتی نیست و نه نزدیک تو و مثل این چندین ساعتها را در لا
ضائع کرده پس بدان قدر ساعات و انفاس خود را و قیمت او بیفزای پس واجب است
مر عاقل را که حقارت عمل خود بداند و قدر عمل خود و شرف آن از خدای تعالی تصور کند و
پرهیز از کردن عمل بر وجهی که او را صلاحیت آن نباشد که قبول خدای را شاید که هم به
اصل خود باز گردد و قیمتش به هیچ باز آید مثال او خوشه باشد از انگور یا دسته باشد از ریحان
و قیمتش در بازار یک دانگ باشد و اگر آن را بوجه هدیه بپادشاهی بدهی او آنرا قبول کند
باشد که هزار دینار در عوض آن ببخشد و اگر در حضرت او قبول نیفتد و آنرا رد کند هم
بدان قیمت خسیس خود باز آید هم چنین کار عبادت است پس بیدار شو و فهم کن **اصل دوم**
آنست که بدانی چون ملکی در دنیا یکی را وظیفه معین کند از طعام و یا جامه و یا درم شب و روز
او را به انواع خدمت فرماید و با خواری و مذلت دارد بسا باشد که پای او از کثرت ایستادن به
آماس گیرد و چون سوار شود در رکاب وی پیاده دود و بسا باشد که با دشمن او جنگ کند و
خود را بکشاند چنین خدمت و مشقت و مذلت و مضرت همه بجهت
آن منفعت حقیر فانی است که آن از روی حقیقت هم از خدای است عزّ و جلّ پس
خدای تعالی است که ترا بیافرید پس نیافریده پس مر انعمت های ظاهر و باطن دینی و دنیاوی

نفسی

داده و نفسی عطا فرموده چنانکه هیچ فهمی بکنه آن نرسد تو دو رکعت نماز با چندین عیوب و آفات
گذاردی با چندان ثوابی که ترا خواهد داد آنرا بزرگ پنداری و بران عجب کنی این کار عاقل
باشد **اصل سوم** آنکه اگر پادشاهی باشد که رسم او آنست که ملوک و امرا را خدمت
فرماید و پیش او اولیا و حکما ایستند و عقلا و علما پیش اسپ وی بدوند و چون آن پادشاه
مر بازاری را و یا دهقانی را بگوید بسبب مرحمتی که در باب او دارد که برابر این ملوک و سادات
و اکابر و افاضل بایستد و بسوی خدمت پر عیب او بچشم رضا نگرد پس اگر این مرد بدان
خدمت پر عیب بر ملک منت نهد هر آئینه گویند که این دیوانه است چون این مقرر شد
بدانکه خدای تعالی پادشاهی است که آسمانها و زمینها و آنچه درینهاست او را تسبیح میگویند
و از جمله خدام او جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حاملان عرش و کروبیان و روحانیان اند که عدد ایشان کسی نداند مگر خدای تعالی وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ
پس بعد از ایشان از جمله خدام او آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم بهترین عالمیان و جمیع انبیا صلوات الله علیهم اجمعین اند با مراتب بلند و مناقب
عزیز و شریف و مقامات کریم و عبادات عظیم و پس ایشان علما و ائمه دیندار و زهاد و
با دلهای پاک و عبادتهای خالص و خوارترین خادمان بر در او پادشاهان دنیا
و جباران اند پس او با چندین عظمت و جلال ترا اجازت کرده است که او را عبادت
کنی و بران دو رکعت نماز پر عیب که خواهی گذارد چندان ثواب وعده کرده است
و با این همه بدان دو رکعت عجب کنی و آن را کاری دانی چه تباه بنده باشی و چه
جاهل شخصی باشی وَاللهُ الْمُسْتَعَانُ وَإِلَيْهِ الْمُشْتَكَى مِنْ هٰذِهِ نَفْسِي الْجَاهِلَةِ
وَعَلَيْهِ التُّكْلَانُ **فصل** تمثیل وی بر وجه دیگر آنست که پادشاه بزرگ چون
اجازت کند تا آوردن هدیهای خویش از جواهر و نفایس و اموال پس اگر بقالی یک دسته ترب یا دهقانی
یک خوشه انگور که بهای او دانگی باشد بحضرت آن پادشاه آرد و در نظر بزرگان و اغنیا نشود و این ملک آن را قبول و سرور کند

این هدیه را قبول کند و بسوی او بنظر رضا و قبول بنگرد و او را خلعتی نفیس فرماید تا آنکه این از وغایت
فضل و کرم باشد پس اگر این فقیر برین ملک منت نهد و بدان دسته ترب یا خوشهٔ انگور تعجب کند
او را نگویند که این مجنونست بی عقل پس اکنون چون شبی برخیزی و رکعتی چند بگذاری دران
ساعت فکر کن که چند کس در بر و بحر و شهرها و بیابانها از صدیقان و خائفان و مشتاقان و
متضرعان خاسته اند و بر در خدای تعالی بعبادت ایستاده با نفسهای ترسان و دلهای بریان
و چشمهای گریان و زبانهای پاک و نماز تو با آنکه دران بقدر امکان جهد کنی و اصلاح نمائی
لائق حضرت این ملک معظم نباشد و شیخ من گفته است رحمة الله علیه ببین ای غافل هرگز نمازی که
سوی خدای تعالی فرستاده که خوانچه سوی یکی از توانگران فرستی و ابوبکر وراق رحمة الله علیه گفتی
که چون من از نماز فارغ شوم مرا شرم و محنت تر از ان زن آید که او از زنا فارغ شده باشد

کش

فصل میگویم که بعد ازین جمله بیدار شو ای مرد از خواب غفلت خود درین عقبه و الا از جمله زیان
کاران باشی که این عقبه دشوار است و تلخ است و صعب است و زیانکارترین عقبات که ترا درین
راه پیش آید اینست از آنکه فائده جمله عقبات گذشته اینجا ظاهر خواهد شد اگر درین عقبه
سلامت ماندی سود کردی و الا جمله سعی تو باطل شود و همه عمر تو به بطالت گذشته پس
ازین بدانکه درین عقبه سه چیز جمع شده است که آن سبب دشواری است اول آنکه کاری
باریک است دوم آنکه زیانی سخت است سوم آنکه خطر عظیم است اما باریک کار از ان است که
جایهای ریا و عجب در عملها بغایت دقیق و پنهان است هرگاه که حال چنین باشد مطلع نشود
بران مگر عالمی دانا و بصیرت در کار دین و بیدار دل و احتراز کننده و چون چنین است چگونه
مطلع شود بر وی جاهل غافل یکی از علما حدیث پدر مرا حکایت کرد که سری سقطی رحمة الله
علیه جامه بیافت و در بافتن آن بقدر امکان احتیاط کرد پس در بازار برد چون
بر بزاز عرض کرد بزاز او را قیمت اندک کرد و گفت درین جامه چندین عیب است سقطی در گریه شد
و بسیار بگریست چنانکه بزاز پشیمان شد و به معذرت پیش آمد و گفت که بهای این هرچه مطلوب است

نشست بستان عطا گفت گریه من ازین نیست که تو گمان میبری من این صنعت را
نیکو دانم و بقدر امکان درین جامه احتیاط کرده ام تا درین هیچ عیبی نباشد چون
بر کسی عرض کردم که عیبها دانا بود چندین عیب دروی پیدا کرد که من ازو غافل
بودم پس چگونه باشد عملهای ما چون عرض کنند بر خدای تعالی فردا چندین عیب
و نقصان درو پیدا شود که امروز از آن ها غافلیم و یکی از صلحا گفته است رحمة الله علیه که شبی
بوقت سحر بالای بام که نزدیک شارع عام بود سوره طه میخواندم چون تمام کردم از خواب
شدم شخصی را دیدم که از آسمان فرود آمده و در دست او کاغذی پیش من آنرا
بگشاد دیدم که سوره طه نوشته است و در زیر هر کلمه ده حسنه ثبت گشته مگر زیر یک
کلمه گفتم والله که این کلمه نیز خوانده ام چرا در زیر این ثوابی ثبت نیست آن شخص گفت
راست میگوئی خوانده و ما نیز ثواب آن نبشته بودیم ولیکن منادی ندا کرد از زیر عرش
که آنرا حک کنید پس آنرا محو کردیم آن مرد گفت که هم در خواب بگریستم
و گفتم چرا چنین کردید گفت چون بدین کلمه رسیدی مردی در شارع عام میگذشت
بسبب آن آواز خود درین کلمه بلند کردی ثواب این کلمه هبا در رفت اما سخن زبان آنست
که ریا و عجب آفتی عظیم اند در یک لحظه واقع شوند و بسا باشد که عبادت نود ساله را باطل
کند حکایت کرده اند که مردی سفیان ثوری و اصحاب او را مهمان خواند پس آن مرد خادم را
گفت طبقی که در حج اول آورده بودم بیار بلکه آن طبق که در حج دوم آورده ام بیارید
چون این بگفت سفیان بسوی او بدید و گفت ای مسکین دو حج را بدین کلمه باطل کرد
اما خطر عظیم از چهار وجه است یکی آنکه خدای تعالی ملکی است که عظمت جلال او را
نهایت نیست دوم مراد او را بر تو نعمتهاست بیشمار سوم آنکه ترا بدنیست معیوب بعیبهای
پنهانی و آلوده به آفتهای بسیار چهارم کارهای مخوف اگر واقع شود دران زلتی باتباع نفس
شهوتی دست پس محتاجی بیرون آری عمل صافی سالم از بدی معیوب نفسی مایل به شر و عجلت و جهتی که

مر حضرت خدای تعالی را شاید تا جلال و عظمت او و کثرت نعم او بر تو باقی ماند و الا فوت
شود مر ترا رنجی عظیم که هیچ نفسی بفوت شدن آن مسامحت نتواند کرد بلک باشد که در مصیبتی
افتی که طاقت آن نداری و این و الله که کاری عظیم است اما جلال و عظمت خدای تعالے
بشناختی است که ملایک مقرب شب و روز در خدمت او ایستاده اند و خدمتش میکنند تا بعضی
از ایشان از روز آفرینش در قیام اند و بعضی در رکوع اند و بعضی در سجود اند و بعضی در تسبیح
اند و بعضی در تهلیل اند نه قایم قیام خود تمام کند و نه راکع رکوع و نه ساجد سجود و نه مسبح تسبیح
و نه مهلل تهلیل تا نفخ صور و چون از چنین خدمت عظیم فارغ شوند ندا کنند بیکبارگی و گویند
سُبْحَانَکَ مَا عَبَدْنَاکَ حَقَّ عِبَادَتِکَ و محمد سید المرسلین و خیر العالمین صلی الله
علیه و سلم میگوید لَا اُحْصِیْ ثَنَاءً عَلَیْکَ اَنْتَ کَمَا اَثْنَیْتَ عَلٰی نَفْسِکَ یعنی نتوانم ثنا
گفتن بر تو چنانچه تو ثنای خویش خود گوی اما نعمت خدای تعالی بحدی است که شمار آن ممکن
نیست چنانکه گفت وَاِنْ تَعُدُّوْا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوْهَا روایت کرده اند که مردمان را
بر سه دیوان عرض کنند یکی دیوان نیکی دوم دیوان بدی سوم دیوان نعمتها پس نیکیها
برابر نعمتها دارند تا جمیع نیکیها در مقابله نعمتها برود و بدیها باقی ماند و حکم در آن مر خدایراست هر چه
خواهد بکند اما عیبهای نفس و آفات آن و آن خود هر یکی را پیش ازین در محل خود ذکر
کرده ایم و کار دشوار آن است که بنده هفتاد سال زحمت بیند در عبادت و
او غافل ماند از عیب های خود بسا باشد که هیچ یکی ازین قبول نیفتد و بسا
باشد که سالها زحمت بیند و بیک ساعت همه را باطل کند و بزرگترین خطاها ازین
همه آنست که بسا باشد که خدای تعالی سوی بنده نظر کند و او مشغول است به ریا
کردن و عبادت ظاهر خود را مر خدایرا کرده است و باطن خود را برای خلق پس براند
او را از در خود راندنی که باز نخواند از عالمی شنیده ام که حکایت کرد از حسن بصری
رحمة الله علیه که او را بعد از مرگ در خواب دیدند از حالش پرسیدند گفت که خدای تعالے

مرا پیش خود به ایستانید و گفت حسن یاد میداری آن روز را که در مسجد نماز گذاردی
چون دیدی که مردمان سوی تو می نگرند نماز بهتر گزاردن گرفتی تا اگر اول نماز تو برای من خالص
نبودی امروز از در خود ترا براندمی دیگبار از خود ترا قطع کردمی و بسبب باریکی کار و صعوبت
خداوندان بصیرت بر خود بترسیده اند تا بعضی از ایشان بجمیع عمل خود که مردمان آن را
دانسته اند اعتبار نکرده اند حکایت کرده از رابعه بصریه رضی الله تعالی عنها که گفت هر عمل که از آن
من ظاهر شود آنرا در حساب نگیرم و دیگری گفته است که نیکی های خود را چنان پنهان دار که
بدیهای خود را پنهان میداری و دیگری گفته است اگر توانی که چیزی نکنی پنهان بکن پس
ازین چنان مصلحت می بینم که خبری مرویست از رسول الله صلی الله علیه وسلم اینجا ثبت کنم
روایت کرده اند از ابن مبارک از مردی که آن مرد مر معاذ را گفت رضی الله عنه بگو مرا
من حدیثی از رسول الله صلی الله علیه وسلم که شنیده و یاد گرفته و هر روز آنرا بیجولے
بسبب شدتی و وقتی که در آن است معاذ رض گفت میگویم پس بگریست گریستن
دراز و گفت وَاشَوْقَاهُ اِلَی رَسُوْلِ اللّٰهِ وَاِلٰی لِقَائِهٖ پس گفت که وقتی نزدیک
رسول الله صلی الله علیه وسلم بودم پس سوار شد و مرا پس خود سوار کرد و چون قدری
برفتیم رسول الله صلی الله علیه وسلم سر سوی آسمان کرد و گفت حمد مر خدای عز و جل
که حکم کند در مخلوقات خویش هرچه خواهد پس گفت یا معاذ گفتم لَبَّیْكَ یَا سَیِّدَ
الْمُرْسَلِیْنَ گفت حدیثی میگویم ترا اگر آنرا نگاه داری ترا نفع کند و اگر ضایع کنی
حجت تو نزدیک خدای تعالی بریده گردد ای معاذ خدای تعالی پیش از آنکه آسمانها
بیافرید هفت فرشته بیافرید و بر هر دری از درهای آسمان یکی را از ایشان
دربان کرد و چون کرام کاتبین که ایشان رقیب اعمال بند کار نیک عمل بنده که از بامداد
تا شبانگاه عبادت کرده باشد به آسمان برند همچون نور درخشنده چون آسمان اول
رسد بر کرد ار آن بنده ثنا بسیار گویند فرشته که در آسمان اول است گوید که این عمل

بر روی آن بنده باز زنید که من فرشته **غیبت** ام مرا خداوند من فرموده است
که کسی که مردمان را غیبت کند مگذار عمل او را و راه مده که از تو در گذرد پس کرام کاتبین
عمل بنده دیگر برند که غیبت نکرده باشد چون به آسمان دوم رسند فرشته که موکل
است بر آسمان **دوم** گوید که آن عمل بر روی آن بنده باز زنید که مراد او ازین عمل عرض
دنیاوی بود و مرا فرموده اند که عمل او را مده که او بدین عمل **دنیا طلب** کرده است
پس کرام کاتبین عمل بنده دیگر برند از صدقه و روزه و نماز و حج و عبادت و صله رحم
فرشتگان تا به آسمان دوم بر آن عمل ثنا گویند چون به آسمان **سوم** رسند فرشته
آسمان سوم گوید به ایستید و این عمل بر روی وی باز زنید که من فرشته **تکبر** ام او در میان
مردمان تکبر کردی مرا دستوری نیست که عمل او را راه دهم پس عمل بنده دیگر همچون ستاره
درخشنده از تسبیح و تهلیل و نماز و حج و عمره برند چون به آسمان **چهارم** رسند فرشته
آسمان چهارم گوید به ایستید و این عمل بر روی او باز زنید که من فرشته **عجبم**
نگذارم که عمل وی از من در گذرد که او هیچ کاری نکرده است که نه عجب در میان آوردی
پس عمل بنده دیگر برند همچون عروس آراسته که او را جلوه کنند فرشته **آسمان**
پنجم گوید که این عمل بر روی او باز زنید که من فرشته **حسدم** او حسد
کردی بر خلق به نعمت وی و حسد کردی بر کسی که عمل آموختی عمل او را راه ندهم که از من
در گذرد پس عمل بنده دیگر برند تا به آسمان **ششم** همچون آفتاب از نماز و روزه
و حج و عمره و زکوة و بر روی ثنا گویند فرشته آسمان ششم گوید که آن عمل بر روی او باز زنید
که او بر هیچکس **رحمت نکردی** و بر بد آمدن خلق شادی نمودی من فرشته رحمتم نگذارم
ای شماتت کردی
که عمل او از من در گذرد پس عمل بنده دیگر برند تا به آسمان **هفتم** از نماز و روزه و صدقه
و تقوی و مجاهده فرشتگان آسمان ششم با ایشان موافقت نموده بران عمل ثنا گویند و این عمل همچون
آفتاب روشن می درخشید چون باسمان هفتم رسند فرشته آسمان هفتم گوید بایستید و این عمل بر روی او باز زنید که

من فرشته حجابهم و صاحب این عمل جاه مرا دبود نزدیک مردمان نگذارم که این
عمل ازمن درگذرد که من مامورم بران که هر عمل که خاص برای خدای تعالی نباشد آن را
راه مده پس عمل بنده دیگر بر ند از نماز و روزه و زکوة و حج و عمره و خلق حسن و خاموشی
و ذکر خدائی تعالی هرگاه که باینچنین عمل ملائکه بگذرانند از هفت آسمان و همه حجابها ببرند
تا برسند بخدای تعالی و پیش خدای تعالی بایستند و برین بنده بعمل صالح گواهی
دهند خدای تعالی گوید شما نگاهبان بودید بر عمل بنده و من نگاهبانم بدانچه در دل
اوست و مراد او ازین عمل من نبوده ام و میدانم که مراد او ازین عمل چه بود بر وباد لعنت
من که آدمیان را مغرور گردانید و مرا مغرور نتوانند کرد که من عیب دانم و بدانچه در دلهاست
مطلع ام پنهان و آشکار میدانم بر و باد لعنت من و لعنت ملائکه هفت آسمان و زمین و سه
هزار فرشتگان که با او بوده اند بگویند یارب بر و باد لعنت تو و لعنت ما همه و لعنت کنندگان
پس معاذ بگریست و نعره بزد و گفت یا رسول الله صلے الله علیه واله وسلم
ازین چگونه نجات باشد که تو گفتی گفت یا معاذ پیروی پیغمبر خود کن در یقین معاذ
گفت تو رسول خدائی و من معاذ مرا چگونه نجات و خلاص باشد گفت ای معاذ
اگر در عمل تو تقصیر باشد زبان خود را نگاه دار از غیبت گفتن و به عیبی که دران مبتلا
باشی دیگری را عیب مکن و بخوار کردن دیگری خود را عزیز مکن و بعمل خود ریا مکن و در دنیا
چنان مشغول مشو که کار آخرت فراموش کنی و خود را از مردمان بزرگ مدان که از خیرات
دنیا و آخرت بریده مانی و در مجلس فحش مگو تا مردمان از خلق بد تو اجتناب کنند
و تن های مردمان را بزبان پاره مکن تا سگان دوزخ ترا پاره نکنند گفتم یا رسول الله که طاقت آرد این خصلتها
را گفت ای معاذ آنچه من ترا گفتم آسانست بر کسی که خدای تعالی بر و آسان کند و بسند است که مر ترا
این یک خصلت که مردمان را همان خواهی که خود را آنچه خود را نخواهی مردمان را نخواهی چون چنین کردی سلامت مانی آورده اند که
معاذ بعد شنیدن این حدیث چندان قرآن نخواندی که این حدیث را پس ای مرد چون این حدیث صعب و بیمناک گذارنده

و پهلو شکسته و پشت و پهلوها بشنیدی چنگ بخدای خویش زن و به تضرع و زاری ملازم در او باش که ازین کار نجات نیست مگر برحمت او و سلامتی نیست مگر بتوفیق و عنایت او پس بیدار شو از خواب غفلت تا هلاک نشوی **فصل** الحاصل چون نیکو نظر کردی و قدر طاعت خدای تعالی دیدی و عجز و ضعف و جهل خلق مشاهده کردی پس بدیشان التفات مکن و ترک ثنا و مدح و تعظیم ایشان گیر که دران هیچ فائده نیست و چون خست و حقارت و سرعت زوال دنیا دیدی بطاعت خود دنیا را مخواه و بگوی که ای نفس ثنای پروردگار عالمیان بهتر و یا حطام دنیای فانی وای نفس ترا ممکن است که بدین طاعت نعمت ابدی را حاصل کنی پس کم همتی مکن نه بینی که چون کبوتر بلند پر باشد چگونه قیمت او زیاده شود پس بلند همتی و بلند پری کن و برای خدای تعالی مجرد شو و همچنین هرگاه که نیکو تامل کردی و نعمت بزرگ خدای تعالی بر خویش دیدی بتوفیق دادن بر طاعت و به دفع کردن موانع و بگوی که ای نفس منت مر خدای راست که این همه از لطف و کرم اوست و شرم دار از التفات کردن بعمل خود پس چون مواظبت کنی بدین اذکار و بر دل خود مکرر کنی و از خدای خود استعانت طلبی ترا از التفات کردن به خلق و عجب کردن بعمل خود باز دارد و در محض اخلاص برانگیزد و طاعت پاک و عبادت مقبول حاصل آید پس تامل کن ای مسکین و از جمله غافلان مباش و چون چنین کردی که گفتم از جمله مخلصان شدی و منت مر خدای را دانستی و این عقبه با ترس را پس انداختی و از آفتها سلامت ماندی و نجات یافتی والله الموفق وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ **عقبه هفتم و این عقبه حمد و شکر است** بر تو باد ای طالب عبادت بعد از قطع کردن این عقبات و ظفر یافتن بمقصودات از عبادات سالم از آفات بحمد و شکر گفتن مر خدای را بدین نعمت عظمی و عطیه کبری و وجوب حمد و شکر بر تو بسبب دو چیز است یکی برای دوام نعمت دوم برای حصول زیادت اما دوام نعمت پس بدانکه شکر قید نعمتهاست که بدو دایم و قایم ماند و بترک وی زائل شود و خدای تعالی عز و جل در حق قومی گفت فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللّٰهِ فَأَذَاقَهَا اللّٰهُ

س نحل [illegible]

لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿ یعنی کافر شدند به نعمتهای خدای تعالے
پس بچشانید ایشانرا خدای تعالی لباس گرسنگی و ترس بسبب کفران ایشان و رسول گفت
صلے اللہ علیہ وسلم که نعمت وحشی است پس قید کنید او را بشکر و اما حصول زیادت نعمت
چنانکه شکر قید نعمت است شمر زیادت هم هست خدای تعالے گفت لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّ
كُمْ یعنی شکر گوئید شمارا نعمت زیاده کنیم و سید حکیم چون بنده را به بیند که بحق نعمت
قیام نمودست نهد مراورا بدادن نعمتی دیگر و الا نعمت داده از وباز ستاند و بکفران نعمت
مبتلا گرداند و پس ازین بدانکه نعمتها بر دو قسم است دنیاوی و دینی دنیاوی بر دو
نوع است نعمت نفع و نعمت دفع نعمت نفع آنست که ترا مصالح و منافع داد و منافع بر دو
نوع است یکی صحت تمام با سلامت و عافیت الهام تدبیر دوم لذتها از طعام و شراب و لباس
و نکاح و غیران و نعمت دفع آنست که دفع کرد از تو مضرتها را و مضرت بر دو نوع است یکی
در نفس بدینکه سلامت داشت ترا از جای ماندگی و جمیع آفات و علتها که در نفس باشد
دوم دفع کردن مضرتها که از انواع عوائق بتو لاحق شود مثل قصد کردن دشمن از آدمی
پری و سباع و هوام و غیران و اما نعمت دینی بر دو نوع است نعمت توفیق و نعمت عصمت
نعمت توفیق آنکه داد بتو اول بر اسلام دوم بر سنت سوم بر طاعت و نعمت عصمت
آنکه عصمت داد ترا اول از کفر و شرک پس از ضلالت و بدعت پس از سائر معاصی
و تفصیل این نعمتها نداند و شمار نتواند کسی بجز خدای تعالی که ترا داده است چنانکه گفت وَإِنْ
تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا یعنی اگر خواهید که نعمتهای خدا را شمار کنید نتوانید پس بدانکه
دوام این همه نعمتها که گفتم و زیادت ازین بر هر یکی که دهم انجا رسد متعلق بیک چیز است و آن
حمد و شکر است پس خصلتی که مراورا چنین قیمتی باشد و در وی چنین فائده بود واجب بود از وی بهیچ
حالی غافل نباشی که جوهری قیمتی و کیمیای عزیز است واللہ الموفق **سوال** اگر گوئی که چیست
حقیقت حمد و شکر و چیست معنی این هر دو **جواب** بدانکه علما فرق کرده اند میان حمد و شکر که

ابو هریرة حتی قیدوها بالشکر ۱۲ و لئن کفرتم ان عذابی لشدید ای لنذر ۱۲

اسباب

حمد از قبیل تسبیح و تهلیل است پس از اعمال ظاهر باشد و شکر از قبیل صبر و تفویض است
پس از افعال باطن باشد و دلیلی دیگر بر فرق گفته اند که حمد مقابله لوم است و شکر مقابله
کفران است و دلیلی دیگر گفته اند که حمد عامتر و بیشتر است و شکر خاص و اندک تر است
چنانکه خدای تعالی گفت وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ یعنی اندک اند از بندگان من
شکر بجا آرنده پس ثابت شد که هر یکی را از حمد و شکر معنی دیگر است پس حمد گفتن ثنا است
بر کسی بفعل نیکو این بود مقتضی کلام شیخ من رحمة الله علیه و اما شکر در معنی او سخن بسیار گفته
اند ابن عباس رضی الله عنهما گفته است که شکر طاعت کردن است بجمیع جوارح مر پروردگار
خود را در سر و علانیه و یکی از مشایخ ما گفته است رحمة الله علیهم که شکر ادا کردن طاعتهاست
در ظاهر و باطن پس رجوع کرده است و گفته که شکر اجتناب از معاصی است در ظاهر و باطن
و دیگری گفته است که شکر نگاه داشتن دل و زبان و جمیع ارکان است تا بچیزی ازین سه
چیز هیچ وجه معصیت نکند و فرق میان قول و قول شیخ من آنست که این نگاه داشتن
را معنی زائد داشته است بر اجتناب کردن از معاصی و اما اجتناب پس نیست
آن اجتناب مگر این که گناهی نکند وقت دواعی آن بی آنکه در نفس معنی موجود و محصل
باشد که کننده بدان مشغول باشد و از کفران بدان معصوم و شیخ من گفته است که
شکر تعظیم منعم است بر مقابله نعمت او بحدیکه از جفای منعم و کفران او مانع شود و اگر
بگویم که تعظیم محسن است بر مقابله احسان تا صحیح شود و شکر از خدای تعالی مر بنده را
هم نیکوست و در شکر تفاصیل است که در کتاب احیاء العلوم شرح کرده ام و لیکن
حاصل آنست که شکر از بنده عبارت از تعظیم است که مانع شود از جفا کردن کسی در احسان
کرده است بسوی او و آن بیاد کردن احسان محسن است و آن حسن حال شاکر است در
شکر او و قبح حال کافر است در کفران او و گفتم من کمترین چیزیکه منعم است بنعمت او آنست که نعمت او را
سبب معصیت او نسازد و چه تباه است حال کسیکه نعمت منعم را سلاح عصیان او سازد پس آنچه بر بنده از

شکر فریضه است آنست که باشد و روا ز تعظیم خدای تعالی آن مقدار که حایل شود میان او و
میان معاصی بر حسب یاد کردن نعمتهای او چون این کرد آنچه اصل است در شکر بجا آورد پس
باید که در طاعت نیز جد و جهد بلیغ نماید و بخدمت قیام کند اذ انکه آن نیز از حقوق نعمت است
اما از نگاهداشت در معاصی چاره نیست والله الموفق **سوال** اگر گوئی که موضع شکر کدام است
جواب بدانکه موضع شکر نعمت های دینی و دنیاویست اما سختیها و مصیبتها در دنیا در
نفس و اهل و مال درین سخن گفته اند که اینجا بر بنده شکر واجب است یا نی بعضی گفته اند
که در سختیها و مصیبتها شکر واجب نشود ازین رو که مصیبت است بلکه صبر واجب است
اما شکر بر نعمت باشد و بعضی گفته اند که هیچ شدتی و مصیبتی نیست که در مقابله آن خدای
تعالی را نعمتی نیست پس شکر واجب شود بدان نعمت ها که مقترن است بمصیبتها نه بر
نفس مصیبت و آن نعمتها که در مقابله مصیبت است آنست که ابن عمر رضی الله تعالی عنهما
گفته است مبتلا نشدم به بلای مگر آنکه خدای تعالی را بر من دران چهار نعمت بود یکی
آنکه آن بلا در دین نیفتاد دوم آنکه بلای از آن سخت تر نیفتاد سوم آنکه از رضا دادن بلا محروم
نکرد و چهارم آنکه امید ثواب دارم بر بلای او به صبر و بعضی دیگر گفته اند که یکی از نعمتها این است که
ای مر اجر کرامت فرمود ۱۲
بلاها قایم نیست و ثواب او دایم است پس واجبست مر بنده را شکر بر نعمتها که مقرون به
بلاست و اولی نزدیک شیخ همین است که بر شدائد دنیا شکر واجبست از آنکه شدائد از روی
حقیقت نعمت است از آنکه بنده را در مقابله آن در عاقبت ثوابی است که در مقابله آن این شدائد به
چه چیز است و کدام نعمت باشد بزرگ تر ازین و این بکسی ماند که داروی تلخ ترا بخورانند و یا ترا فصد و یا
حجامت کند بسبب علتی که در تست و از آن علت خلاص یابی پس شک نیست که آن خورانیدن
دارو و بیرون آوردن خون بفصد و حجامت نعمتی است بزرگ اگر چه از روی صورت مکروه است و طبع
از وی متنفر است و همچنین حکم شدائد دنیا میبینی که خدای تعالی فرموده است فعسی ان تکرهوا شیئا و یجعل الله فیه خیرا
کثیرا یعنی شاید که چیزی را دشوار دارید و خدای تعالی در آن خیر بسیار نهاده است **سوال** اگر گوئی که شکر

ای بر صبر بلا ۱۲

افضل است یا صبر **جواب** بدانکه بعضی گفته اند که شکر افضل است از انکه خدای تعالی
گفت وَ قَلِیْلٌ مِّنْ عِبَادِیَ الشَّکُوْرُ یعنی بندگان شکر گوینده من اندک باشند پس
شاکر انرا اخص خاص گردانید و حق تعالی در مدح نوح علیه السلام گفت اِنَّهٗ کَانَ عَبْدًا شَکُوْرًا
یعنی نوح بنده من شکر گذار بود و در حق ابراهیم علیه السلام گفت شَاکِرًا لِّاَنْعُمِهٖ اجْتَبٰهُ
یعنی ابراهیم شاکر بود به نعمتها برگزید خداوند تعالی و دلیل دیگر انکه شکر بمنزلهٔ انعام است و لهذا بزرگی
گفته است اگر نعمت دهند شکر کنم دوست تر از ان دارم که بلا دهند و صبر کنم و بعضی گفته اند
که صبر افضل است از انکه در صبر شقت بسیار است پس ثواب او بسیار باشد و مرتبهٔ او بلندتر و
خدای تعالی گفته است در مدح ایوب اِنَّا وَجَدْنٰهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهٗ اَوَّابٌ یعنی یافتیم
ما ایوب را صابر نیکو بنده ایست ایوب باز گردنده بخدای و گفت اِنَّمَا یُوَفَّی الصّٰبِرُوْنَ
اَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسَابٍ یعنی داده شوند صابران مزد بی حساب و خدای تعالی گفته است
وَاللّٰهُ یُحِبُّ الصّٰبِرِیْنَ یعنی خدای تعالی دوست دارد صابران را گفتم من که شکر گوینده
بحقیقت نباشد مگر صابر و صبر کننده بحقیقت نباشد مگر شاکر از انکه شاکر در دار محنت
خالی نیست از محنتهای که بران صبر خواهد کرد و صابر خالی نیست از نعمتهای که بران شکر خواهد
کرد که بالا گفته ام که سختیها بحقیقت نعمت است پس چون صبر کرد بر سختیها گوی که بحقیقت شکر
گفت و دلیل دیگر انکه شاکر منع خواهد کرد نفس خود را از کفران و این صبر است از معصیت
و نیز صابر منع و باز خواهد داشت نفس خود را از جزع و این شکر است **فصل** بدانکه وادی
مرد بقطع کردن این عقبه اندک صعوبت بسیار بجهد تمام و تامل کن درین دو اصل یکی انکه
نعمت کسی را دهند که او قدر داند و قدر نعمت شاکر داند و دلیل برین انست
که خدای تعالی حکایت کرد از حال کفار در کردهٔ ست برایشان اَهٰٓؤُلَآءِ مَنَّ اللّٰهُ
عَلَیْهِمْ مِّنْۢ بَیْنِنَا اَلَیْسَ اللّٰهُ بِاَعْلَمَ بِالشّٰکِرِیْنَ یعنی چنان باشد که این جاهلان
گمان برند که نعمت عظیم و منت کریم کسی را دهند که او را مال بسیار باشد و بزرگ زاده باشند پس

بگفتند که چیست خدای تعالی این فقیران را چندین نعمت دینی عظیم داد و ما را نداد جواب
گفت بدین سخن که الیس الله باعلم بالشاکرین تقدیر کلام چنین است که سید
کریم نعمت کسی را دهد که قدر او کسی شناسد که به تن و جان روی بدو آورد و او را بر همه چیز بر
گزیند و از مشقتهای که در راه اوست تحمل کند و تنگ نیاید و همیشه بر در او ایستاده شکر
گوید و در علم سابق ما بود که این ضعیفان زحمت ما خواهند داشت و شکران قیام خواهند نمود
پس ایشان اولی تر باشند بدین نعمت از شما پس توانگری مال و جاه شما راست و
حسب و نسب شما را در دنیا اعتبار نیست از انکه شما نعمت حق را هم دنیا را نعمت میدانید
بدین حق و معرفت را و همه جان و مال خود را فدای جاه دنیا میکنند و اما این ضعیفان
خود را می کشانند و جانهای خود را در راه ما بذل میکنند و بدان باک نمیدارند تا بدانید ایشان
قدر نعمت ما دانسته اند و مستحق این نعمت عظیم و منت کریم شده اند و من میگویم که حال
همه مردمان که خدای تعالی ایشان را به نعمتی مخصوص گردانیده است از نعمت دین از علم یا
عمل همچنین است یعنی هر یکی را از ایشان یابی عارف به بزرگی نعمت و تعظیم کننده آن
و جهد کننده در تحصیل آن و قیام نماینده بشکران و هر کرا بینی از نعمت محروم گرده یابی
مر او را جاهل به بزرگی نعمت و غافل از شکران از انکه اگر تعظیم علم و عبادت در دل
بازاریان عوام انچنان بودی که در دل علما و متعبدان است بازار را بر علم و عبادت بر
نمیگزیدندی بینی اگر فقیهی باشد که مسئله مشکل بروی حل شود و چگونه خوش شود و چنان
پندارد که چندین هزار دینار یافت و بسا باشد که در مسئله دینی سالی تفکر کند بلک بسا باشد
که ده سال و بیست سال و زیادت تفکر کند و این را بسیار نشمرد و ملول نگردد و چون معلوم شود
منتی عظیم و نعمتی بزرگ داند و خود را بدین توانگر ترین توانگران تصور کند بلک بسا باشد که بازاری یا متعلمی
کاهل را که خود را در رغبت و محبت علم همچو او می پندارد و شکل این مسئله مشکل حل نشود و حق آن ندانند
باشد که اللّه برود و تحری در ان گهی ملول نشود و چون بگشاید این را کاری بزرگ نشمارد و همچنین کسی که بخدای تعالی

این نعمت که خداوند دینی نیست که نعمت دینی بر شما داده

بازگشته است بجهد و جهد کند و چندان خود را بریاضت بگذارد و چندان نفس را از شهوتها و لذتها
نگاهدارد تا شاید که دو رکعت نماز چنانکه باید میسر شود یا یک ساعت مناجاتی با صفوت و حلاوت حاصل آید
و چون بدین ظفر یابد در ماهی یکبار یا بلک در سالی یکبار یا بلک در همه عمر یکبار آنرا منتی بزرگ و نعمتی عظیم تصور
کند و بشارت خوش شود و خدای را شکر بگذارد و آن زحمتها و بیداریها به هیچ نشمرد و چنین دیگری را
که او نیز گمان می برد که من در عبادت رغبت دارم اگر محتاج شود در حاصل کردن مثل این عبادت
صافی به نقصان کردن لقمه از افطار تا ترک کردن کار لایعنی یا دفع خواب ساعتی نفس او بدان
مسامحت نکند و اگر بر سبیل ندرت عبادت با صفا او را حاصل شود آنرا خود چیزی نشمارد و بران
شکر نگوید بلکه خوشی و شکر گفتن او انگاه باشد که درمی حاصل شود یا خوردنی خوب یا نانی پخته یا
خواب دراز یا سلامت تن میسر شود و بدان بگوید الحمد لله هذا من فضل الله پس مثل این غافلان
عاجز چگونه برابر نیک بختان و مجتهدان شوند و بنابرین مستحق این کسان از این چیزها محروم
مانند و آن طالبان بران ظفر یافتند و این قسمتی بود که احکم الحاکمین کرد وَهُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِیْنَ
اینست تفصیل علم آنکه خدای تعالی گفته است اَلَیْسَ اللّٰهُ بِاَعْلَمَ بِالشَّاکِرِیْنَ
پس نیکو فهم کن و حق او بگذار و بدانکه هر چیزی را که تو آرزو می بری آنرا هرگز از آن محروم نشوی
مگر از قبل نفس خود پس جهد کن و بکوش تا قدر نعمت خدای تعالی بدانی و چنانکه حق اوست
او را تعظیم کنی تا مستحق دادن نعمت دیگر شوی **فصل** بدانکه کسی که قدر نعمت خدای
تعالی نداند از وی نعمت سلب شود و دلیل برین قول خدای تعالی است وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَاَ الَّذِیْ اٰتَیْنَاهُ اٰیَاتِنَا
فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاَتْبَعَهُ الشَّیْطَانُ فَکَانَ مِنَ الْغَاوِیْنَ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلٰکِنَّهُ اَخْلَدَ
اِلَی الْاَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْکَلْبِ اِنْ تَحْمِلْ عَلَیْهِ یَلْهَثْ اَوْ تَتْرُکْهُ یَلْهَثْ
ذٰلِکَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِیْنَ کَذَّبُوْا بِاٰیَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُوْنَ تقدیر این کلام
چنین باشد که ما نعمت دادیم این بنده را نعمت عظیم در باب دین و منزلتی رفیع کرامت کردیم تا نزدیک ما
و منزلت او بزرگ باشد و لیکن نداشت قدر نعمت ما و سوی نهایی خسیس حقیر میل کرد و شهوت نفس را برگزید و ندانست که همه دنیا نزد ما یک

خدای تعالی در مقابله نعمت دین کمتر است از پشه پس همچون سگی باشد که قدر اکرام از اهانت
نداند و همه کرامت در پاره نان و استخوان که سوی او اندازی تصور کند و اگر او را بر تخت نشانند
یا بیان خاک ایستانند نزدیک او برابر باشد پس این بنده تباه کار چون قدر نعمت ما ندانست
و حق کرامت ما نشناخت و بدنیای حقیر و لذت خسیس او مشغول شد پس نظر کردیم سوی
وی بنظر سیاست و حاضر گردانیدیم او را در میدان عدل و حکم کردیم در وی بحکم جبروت
پس سلب کردیم از وی خلعتهای کرامتهای خود و بیرون بردیم از دل او معرفت خود و بیگانه گردانیدیم
او را از جمیع فضائل و کرامتهای خود و بگردانیدیم او را همچون سگ رانده و شیطان از
رحمت دور مانده نعوذ بالله من سخطه پس اینجا قناعت کن بمثال ملکی که بنده از بندگان خود
را اکرم کند و جامه خاص خود او را بپوشاند و بخود او را نزدیک گرداند و مرتبه او بالا تر از همه
خادمان و حاجبان کند و بفرماید او را بملازم بودن بر در خود و در موضع دیگر برای او قصری بنا کند
با مائده ها و کنیزکان و غلامان تا چون از خدمت باز گردد آنجا مالک و مخدوم شده بنشیند
پس اگر این بنده بجانب دربان ملک یا بجانب خربنده ملک بیند که نانی میخورد یا سگی یابد که
استخوان می خاید پس ترک خدمت ملک گیرد و سوی او بنگرد و دست دراز کند و پاره نان از
خربنده و دربان بستاند یا استخوان از سگ برباید نه آنکه ملک درین حالت او را گوید که این شخص سفله است
سفیه است
که حق کرامت ما ندانست و قدر اعزاز ما نشناخت این مرد ساقط القدر و عظیم الجهل و بی تمیز
جمله خلعتها از وی بستانید و از در من برانید این است حال عالم چون میل کند بسوی دنیا و این
این است حال عابد چون پیروی هوا کند بعد از آنکه خدای تعالی او را به علم و عبادت مشرف
گردانید پس بر تو باد ای مرد بجهد کردن تمام در شناختن قدر نعمت خدای تعالی و
چنان ترا النعمت دهد دینی بر تو باد که سوی دنیا التفات نکنی نمی شنوی که خدای تعالی
با سید المرسلین چه میگوید لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ
لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ

علیهم بتقدیر کلام چنان باشد که هر که او قرآن می خواند واجب است برو که نظر سوی دنیای حقیر
کند و رغبت نماید که حطام دنیا خدای تعالی بهره کافران و فرعونیان و ملحدان و زندیقان
و جاهلان و فاسقان که خوارترین خلق اند بسیار دهد تا بحدیکه در آن غرق شوند و از پیغمبران و صدیقان
و عالمان و عابدان که عزیزترین خلق اند باز میدارد تا بحدیکه بسا باشد که پاره نان و پاره جامه
نیابند و بدان بر ایشان منت می نهد چنانچه مر موسی عم را گفت اگر خواستمی شما را از زینت
دنیا چندان دادمی که چون فرعون آن را بدیدی دانستی که او از مثل آن عاجز است و لیکن شما را
از شما دور میدارم و من با اولیای خود همچنین کنم و ایشان را از نعمتهای دنیا چنان نگاه دارم
که شتربان مشفق شتر خویش را از گم شدن نگاه دارد و اینکه من ایشان را از دنیا نمیدهم
نه بسبب خواری ایشان است بلکه از برای آنکه من ایشان را فردا نصیبی کامل کرامت
کنم پس اگر بصارتی داری درین کار یک بار نیکو نظر کن در نعمت های خدای تعالے
حمد و شکر گوی خاصه بر نعمت اسلام که این نعمت بزرگ است و حقیقت بدانکه
اگر تو در اول آفرینش دنیا آفریده شدی و شکر نعمت اسلام میگفتی از آن وقت تو
تا ابد هم حق آن نگزارده بودی روایت کرده اند که چون بشیر بر یعقوب علیه السلام آمد و
بشارت یوسف علیه السلام بداد یعقوب عم گفت بر کدام دین گذاشته گفت بر دین
اسلام یعقوب عم گفت اکنون نعمت تمام شد پس زنهار از شکر گفتن بر نعمت اسلام غافل
نشوی و بر اسلام حالی ایمن مباش که اعتبار آخر کارها باشد روایت کرده اند که سفیان
ثوری علیه الرحمة والغفران گفته است هر که از زوال ایمان ایمن باشد البته اسلام از وی سلب
کنند و شیخ من گفت رحمة الله علیه چون حال کفار و خلود ایشان در دوزخ بشنیدی بر نفس خود
ایمن مباش ندانی که عاقبت کار تو چیست و سفیان ثوری رحمة الله دایما گفتی اللهم سلّم سلّم چنانچه
کسی در کشتی گوید وقت بیم غرق شدن و از عارفی شنیده ام که گفت پیغمبری از خدای تعالی پرسید
از حال بلعم باعور راندن او با چندان آیتها و کرامتها خدای عز و جل گفت چندان نعمتهای

که من او را دادم یکروز هم شکر من نگفت اگر در همه عمر یکبار شکر کردی هرگز آن نعمتها از وی سلب
نکردی پس بیدار شو ای مرد و از شکر غافل مشو و بقدر امکان بر نعمتهای شکر بگوی تا ببلای
زوال نعمت مبتلا نشوی که رد بعد از قبول و فراق بعد از وصال سخت دشوار است والله الموفق

فصل حاصل کار آنکه چون در نعمتهای خدای تعالی نیکو نظر کردی و این عقبات صعب را
بریدی و علمها حاصل کردی و از گناهان پاک شدی و موانع پس انداختی و عوارض دفع کردی
و بر بواعث ظفر یافتی و از قوادح سلامت ماندی بسیار حاصل شد مر ترا از خلعتهای شریف
و مرتبه های بلند پس تامل کن دران بقدر عقل خود و شکر گوی بقدر طاقت خود و مشغول کن
زبان خود را بحمد و ثنای او و پر کن دل خود را بعظمت او و باز میباش بقدر امکان از معصیتی
او و هرگاه که از شکر غافل شوی باز گرد و شکر گوی و بگوی ای خداوند کریم چنانکه در اول فضل کردی
بی استحقاق تمام گردان بفضل خود بغیر استحقاق و با لحاح دست بالا کن و بگوی رَبَّنَا
لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً اِنَّکَ اَنْتَ
الْوَهَّابُ ای پروردگار ما میل مکنان دلهای ما را بسوی غیر خود بعد از آنکه راه راست
نمودی ببخش ما را از نزدیک خود رحمتی که تو بخشیده و پیوسته از زائل شدن این نعمتها
خائف باش که خطر بزرگ است حکیمی گفته است که مصیبت سخت در عالم پنج چیز است یکی
رنجوری در غربت دوم درویشی در پیری سوم مرگ در جوانی چهارم کوری بعد از بینای
پنجم فراق بعد از وصال و همچنین در هر نعمتی که خدای تعالی ترا داده است شکر میگوی
چون این همه کردی از جمله عارفان و عالمان و تائبان و طاهران و زاهدان و مجردان
و قاهران بر نفس و شیطان و متقیان و ناصحان و صابران و خائفان و خاشعان و متواضعان
و راضیان و راجیان و مخلصان شدی و لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ
الْعَظِیْمِ **سوال** اگر گوی که چون کار باین سختی و دشواری است پس
کم باشد کسیکه عبادت کند و بدان مقصود رسد و کدام کس را قوت آن باشد

که این شرایط بجا آرد **جواب** بدانکه خدای تعالی گفته است وَقَلِیْلٌ مِّنْ عِبَادِیَ الشَّکُوْرُ وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُوْنَ لَا یَشْکُرُوْنَ لَا یَعْقِلُوْنَ یعنی بیشتری مردمان ندانند و شکر نگویند و با این همه آسان است بر کسی که خدای تعالی بر وی آسان کند بر بنده جهد کردن و بر خدای تعالی راه راست نمودن چنانکه گفت وَالَّذِیْنَ جَاهَدُوْا فِیْنَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَاِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِیْنَ یعنی کسانیکه مجاهده کنند در راه ما رهنمونی کنیم ایشانرا و بدرستی که ما با نیکوکارانیم و چون بنده ضعیف بدانچه بر وی است قیام نماید گمان بری به پروردگار قدیر و غنی و رحیم که ترا ضایع گذارد هرگز نبود اِنَّ اللّٰهَ لَا یُضِیْعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِیْنَ **سوال** اگر گوی که عمر کوتاه است و این عقبات دراز و سخت است پس چگونه عمر وفا کند که آدمی همه شرایط بجا آرد و این عقبات را قطع کند **جواب** ایجان بدانکه هر آئینه عقبات بس دراز است و شرایط در و سخت و دشوار و لیکن چون خدای تعالی خواهد که بنده را برگزیند راه دراز او را کوتاه کند و دشوارهٔ او را آسان کرداند بر وی تا بعد از قطع این عقبات گوید چه نزدیک است این راه و چه کوتاه است و چه آسان است این کار و من نیز همین گفتم چون بدین غایت رسیدم کسی باشد که این عقبات را در هفتاد سال قطع کند و کسی باشد که در بست سال و کسی باشد که در ده سال و کسی باشد که در یک سال قطع کند و کسی باشد که در یک ماه قطع کند بلکه در هفته بلکه در یکروز بلکه در یک ساعت قطع کند تا کسی باشد که قطع کند بتوفیق خاص الٰهی که در یک لحظه پیش نبود نمی بینی که اصحاب کهف را مدت ایشان یک لحظه پیش نبود که چون در ملک خود دقیانوس تغیر دیدند گفتند رَبُّنَا رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ حاصل شد ایشانرا معرفت که دیدند آنچه درین راه است از دقایق حقایق و قطع کردند این راه را و از جملهٔ مفوضان و متوکلان و مستقیمان شدند و این همه راه ایشانرا بمقدار یک ساعت یک لحظه حاصل شد و نمی بینی سحرهٔ فرعون را که نبود مدت ایشان

مگر یک لحظه چون بدیدند معجزهٔ موسی علیه السلام را گفتند اٰمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ رَبِّ مُوْسٰی
وَ هٰارُوْنَ و راه بدیدند و قطع کردند و در ساعتی بلکه کمتر از ساعتی از جملهٔ عارفان شدند
و راضی شدند به قضاء و صابر شدند بر بلا و شاکر شدند بر نعمتها و مشتاق شدند به لقای
خدای جل و علی تا بیکبار ندا کردند لَا ضَیْرَ اِنَّا اِلٰی رَبِّنَا مُنْقَلِبُوْنَ یعنی نیست زیانی
بکن هر چه میخواهی که ما بسوی پروردگار خویش باز گردنده ایم حکایت کرده اند که ابراهیم ادهم
بود چنانکه بود از کار دنیا روی بگردانید و این راه بصدق سلوک کرد گذشت بر وی کر
مقداری که از بلخ تا بروم رسید چنان شد که مردی از پل در آب می افتاد اشارت
کرد که به ایست آن مرد در هوا به ایستاد و خلاص یافت و رابعهٔ بصریه کنیزکی بود و از عمر بسر
آمده و در بازار بصره میفروختند کسی در وی رغبت نمیکرد و بسبب آنکه عمرش بسر آمده یکی از
بازارگانان بر وی رحم کرد و بمقدار صد درم بخرید و آزاد کرد رابعه این راه اختیار
کرد و عبادت پیش گرفت یک سال تمام نشده بود که عابدان بصره و علما به زیارت
او آمدن گرفتند بسبب بزرگی و منزلت او اما آن کسی که خدای تعالی در باب او عنایت
نکند و او را به نفس او باز گذارد و بسا باشد که در یک شاخ از شاخهای یک عقبه هفتاد سال کاید
قطع نکند و بنالد و فریاد کند که چه باریک است این راه و چه مشکل است این کار پس بدانکه
همه کار به یک اصل باز میگردد ذٰلِكَ تَقْدِیْرُ الْعَزِیْزِ الْعَلِیْمِ الْعَدْلِ الْحَکِیْمِ **سوال** اگر گوئی
که چرا این یکی مخصوص شد بتوفیق خاص و این دیگر محروم و هر دو در بندگی مشترک
جواب بدانکه چون این سوال کنی از سراوقات جلال ندا شنوی که ادب نگاه دار و سر
ربوبیت بشناس و حقیقت بندگی بدان که خدای تعالی از چیز که کند پرسیده نشود و قوله تعالی لَا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَهُمْ
یُسْئَلُوْنَ میگوییم که حال این راه مثل پل صراط است تا کسی که از آن چون برق بگذرد و کسی باشد
که همچون پرنده بگذرد و کسی باشد که همچون اسپ تیز رو بگذرد و کسی
باشد که همچون پیاده بگذرد و کسی باشد که چون در دوزخ بشنود ۰۰۰

بیفتد وکسی باشد که سگان دوزخ او را بگیرند و در دوزخ اندازند پس همچنین است حال این راه
در دنیا پس اینها در صراط است صراط دنیا و صراط آخرت صراط دنیا مر دلهاراست و هولهای
او اهل بصیرت بینند و صراط آخرت مر نفسهاراست و هولهای او اهل بصر بینند و اختلاف
احوال سالکان در آخرت بسبب اختلاف احوال ایشان است در دنیا پس تامل واین
را نیکو بدان والله الموفق **فصل** پس ازین بدانکه حقیقت درین کار آنست که این
راه در درازی و کوتاهی همچون راهی نیست که آنرا بپا قطع کنند بلکه این راه روحانی است
وقطع آن بدل است برحسب عقاید و بصائر و اصل آن نور سماوی و نظر الهی است که در دل
بنده افتد که بدان نظر کار هر دو سرای بیقین بیند پس این نور را بسا باشد که بنده صد
سال بطلبد و نیابد و اثری از آن نه بیند و این بسبب خطای او باشد در طلب و
تقصیری کردن او در اجتهاد و جهل او در طریق کار و دیگری در پنجاه سال یابد و دیگری
در بست سال بیابد و دیگری در ده سال بیابد و دیگری در یکروز بیابد و دیگری در
ساعتی و در یک لحظه بیابد بعنایت رب العالمین ولیکن بنده مامور است باجتهاد
پس بر و واجب است که انچه فرموده اند بکند تا بیابد انچه وعده کرده اند و کار
نیز مقسوم و مقدر است و پروردگار حاکم و عادل است يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ
سوال اگر گویی که چه عظیم است این خطر و چه دشوار است این کار و چه بسیار است
چیزهای که بنده درین راه بدان محتاج است پس تحصیل چندین شرایط و چندین
عمل برای چه چیز است **جواب** بدانکه این که گفتی که کار سخت است و دشوار و خطر عظیم است
راست گفتی و اینست که خدای تعالی گفت لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِيْ كَبَدٍ یعنی بیافریدیم
آدمی را در مشقت و رنج و ازین است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اگر
بدانید شما انچه من میدانم بسیار بگریید و اندک بخندید و ازین است که ابوبکر صدیق رضی الله تعالی
عنه فرمود کاشکی سبزه بودمی که مرا دواب بخوردندی و ازین است که فضیل گفت رحمة الله علیه

من آرزو نکنم بر حال فرشته مقرب و نه پیغمبری مرسل و نه بنده صالح بلکه آرزو می حال آن
کسی برم که آفریده نشده است و ازین ست که عطای سلمی گفت اگر آتشی افروزند و بگویند که
هر که خود را درین آتش بسوزد ناچیز و معدوم محض گردد بیم آن باشد که از فرحت بمیرم پیش
از انکه به آتش رسم پس ای برادر کار دشوار ست چنانکه گفتم بلکه سخت تر و عظیم تر است
از انکه در گمان و وهم نشست ولیکن کاریست که خدای تعالی تقدیر کرده است و قلم بران رفته
پس حیله نیست بنده را مگر بقدر امکان جهد کردن در عبودیت و چنگ زدن بکرم خدای تعالی
و نالیدن و تضرع تا باشد که به فضل و کرم او سلامت یابی و اما اینکه گفتی که اینهمه جهد و عمل
برای چه چیز است این سخنی است که دلالت میکند بر غفلت عظیم بلکه صواب این است که
بگوئی آنچه بنده ضعیف میطلبد به آن همه عمل و جهد در مقابل آن چه چیز است میدانی که بنده ضعیف
چه میطلبد اول آنچه او می طلبد عمل اینجا دو چیز است یکی سلامت در هر دو سرای دوم ملک در
هر دو سرای اما سلامت دنیا از انکه در واقعهای او چنانست که ملائک مقرب از و بسلامت
نمانند چنانچه حکایت هاروت و ماروت شنیده باشی تا بعضی روایت کرده اند که چون روح
بنده را به آسمان برند ملایک آسمان گویند به تعجب که چگونه نجات یافت این از سرای
که بهترین ما آنجا هلاک شدند و اما سلامت در آخرت هولهای و سختیهای او بحدیست که انبیاء و
رسل نفسی نفسی فریاد کنند و گویند نمیخواهیم امروز از تو مگر نفس خود را تا روایت کرده که اگر مردی
را عمل هفتاد پیغمبر باشد گمان برد که خلاص نخواهد یافت پس کسی که از چنین دنیا با دین اسلام
بسلامت بیرون آید و در چنین روزی از هولهای او سالم ماند و در بهشت رود این کار
اندک نباشد اما ملک و کرامت دنیا بد انکه ملک نفاذ امر و تصرف و مشیت است و این
به تحقیق در دنیا مر اولیای خدای راست که راضی اند بقضای او و بر و بحر و زمین ایشان را
یک قدم است و سنگ و خشت ایشان را زر و نقره است و آدمیان و پریان
و بهایم و طیور مسخر ایشانند ایشان هر چه خواهند آن شود از انکه نخواهند مگر آنچه

خدای تعالی خواسته است و میشود و از آنکس نترسند و هیچکس را خدمت نکنند و همه ایشان را
خدمت نکنند و ملوک این دنیا را عشر عشیر این مرتبه میسر نیست اما ملک آخرت خدای تعالی
میفرماید اِذَا رَاَیْتَ ثَمَّ رَاَیْتَ نَعِیْمًا وَّ مُلْکًا کَبِیْرًا یعنی چون به بینی آنجا به بینی نعمتی و
ملک بزرگ پس بزرگ دار ملکی را که پروردگار عالمیان آنرا بزرگ فرماید تو میدانی که همه
دنیا قلیل است و نصیب یکی از ما قلیل است از آن قلیل با این قلت بذل مال و جان میکنی
تا بدان قلیل ازین قلیل ظفر یابی و بسا باشد که نیابی و اگر بیابی با عذاب بسیار و کدورت
بی شمار است و آنچه در آن خرج کنی از نفس و مال بسیار کرده نه بینی پس چگونه باشد
که ملک کبیر و دار نعیم مخلد طلب کنی و در مقابله اینچنین ملک دو رکعت نماز گذاردن و یا
دو درم صدقه کردن بسیار شماری چه جهل و بی تمیزی باشد بلک آدمی را که هزار هزار نفس
باشد و هزار هزار روح باشد و هزار هزار عمر باشد هریک چند عمر دنیا بلک بیشتر و این همه را
برای این مطلوب عزیز بذل کند اندک باشد و اگر بمطلوب ظفر یابد آن غنیمتی
عظیم باشد پس بیدار شو از خواب غفلت بعد ازین گوش کن که چون بنده خدای تعالی
را طاعت کند و خدمتش لازم گیرد و این همه عمر سلوک کند خدای تعالی
او را علی الجمله چهل کرامت و خلعت عنایت فرماید بیست از آن در دنیا و بیست
از آن در عقبی اما کرامتها و خلعتهای دنیا اول آنست که خدای تعالی او را یاد
کند و بروی ثنا گوید زهی بنده باشد که پروردگار عالمیان در ثنای او باشد
دوم آنکه خدای تعالی او را شکر گوید و تعظیم کند اگر مخلوقی ضعیفی مثل تو ترا شکر گوید و
تعظیم کند بدان تشریف کردی پس چگونه شرف باشد هر کسی را که پروردگار عالمیان او را شکر
گوید و تعظیم کند **سوم** آنکه خدای تعالی او را دوست گیرد و اگر رئیس محلتی یا امیری
ترا دوست گیرد بدان مباهات کنی و مفاخرت جوی و نفعها گیری پس چه گوی
در محبت رب العالمین تعالی و تقدس **چهارم** آنکه خدای تعالی

وکیل او شود و کارهای او را تدبیر کند پنجم آنکه رزاق او را کفیل شود و بی زحمتی
و رنجی بدو رساند ششم آنکه خدای تعالی یاری دهٔ او شود و دفع کند از وی دشمنان
او را هر که از آنها به بدی قصد کند هفتم آنکه خدای تعالی مونس او شود چنانکه به هیچ حال
مستوحش نشود هشتم آنکه عزتش حاصل شود که بخدمت کردن دنیا و اهل او
ذلت نورزد بلکه راضی نشود که ملوک و جبابرهٔ دنیا او را خدمت کنند نهم آنکه
همت بلندش حاصل شود تا از ملوث شدن بنجاست دنیا و اهل او کراهت کند و
بلندی جوید دهم توانگری دل او را حاصل شود پس توانگرترین توانگران
باشد از دنیا و دایما خوش دل بود و به هیچ شی غمگین نگردد و یازدهم نور دانش
حاصل آید که تا بدان بر علوم و اسرار و حکمت مطلع شود که غیر او بر یکی از آن آگاه نشود مگر
بجهد سخت و عمر دراز دوازدهم آنکه فراخی دل در وی پیدا شود که تا به هیچ چیز از
محن دنیا و مصائب او دل تنگ نگردد سیزدهم مهابتی در وی پدید آید که نیکان و
بدان او را حرمت دارند و جملهٔ شریران و سرکشان از وی ترسند چهاردهم
محبت در دلها که خدای تعالی او را در دل همه دوست گرداند پانزدهم برکت عام
در کلام و در نفس و در فعل و جامه و مکان تا آنکه بجایی که بران رفته است و بقعایی که بران نشسته است
و بآدمی که او را دیده است مردمان تبرک کنند شانزدهم مسخر شدن بحر و بر تا اگر خواهد
بر روی آب رود و اگر خواهد تمام بروی زمین را کمتر از یک ساعت قطع کند هفدهم
تسخیر حیوانات از سباع و وحوش و هوام و غیر آن و مراد او را اجابت کنند و وحشیان و
مراعات کنند و یا شیران هیجدهم ملوک او کنند کلیدهای زمین تا هر کجا که فرو آید مراد او را
گنجی است اگر خواهد و هر جا که پای زند مراد او را چشمهٔ آبی است اگر محتاج باشد و هر کجا که فرود آید
مراد او را مائده است اگر قصد آن کند نوزدهم جاه است بر در خدای تعالی تا خلق بواسطه
خدمت او وسیله کنند و بواسطهٔ جاه و برکت او از خدای تعالی حاجات خواهند بستم

مستجاب شدن دعا یعنی هرچه خواهد از خدای تعالی مستجاب شود و اگر شفاعت
کند به پذیرد و اگر بر خدای تعالی سوگند خورد او راست کند و اگر بکوی اشارت کند در زمان
زائل شود و اگر چیزی در خاطرش بگذرد در زمان حاضر شود اینست کرامات دنیاو
اما کرامات عقبی اول آنکه خدای تعالی سکرات موت بروی آسان کند و این چیزیست
که دلهای همه پیغامبران از آن در بیم است تا باشد که مرگ او را بمنزله شربت زلال است
مر تشنه را دوم آنکه او را خدای تعالی بر معرفت و ایمان ثابت دارد و هر خوفی
و فزعی که هست ازین است سوم آنکه خدای تعالی رسولان را بروح و راحت
و بشارت دادن فرو فرستد تا نترسد از چیزی که او را در عقبی در پیش هست و
اندوهگین نشود بر چیزی که در دنیا پس گذارد چهارم مخلد بودن در بهشت در جوار
پروردگار عالمیان پنجم آنکه جلوه دهد روح او را بر ملائکه سموات و اکرام
و الطاف و انعام در سر و علانیه و مرتن او را به تعظیم جنازه او ششم
ایمنی از فتنه سؤال قبر و تلقین جواب با صواب هفتم فراخی گور و روشنای آن
پس گورش روضه باشد از ریاض جنت تا روز قیامت هشتم باکرام روح او را
بنهند در حوصلهای پرندگان سبز با برادران صالح با فرحت و خوشی بچیزی که خدای
تعالی ایشان را داده است نهم حشر او در عزت و کرامت باشد از حله و تاج
و براق دهم سپیدی روی و نور او یازدهم ایمنی از هولهای روز قیامت
دوازدهم دادن نامه بدست راست و باشد که اصلا نامه ندهند سیزدهم آسانی
حساب بکند و باشد که اصلا حساب نکنند چهاردهم گران شدن ترازوی وی و شاید که اصلا
بروی وزن نکنند پانزدهم خوردن آبهای حوض کوثر که بعد از آن هرگز تشنه نشود
شانزدهم گذشتن از پل صراط و نجات یافتن از آتش هفدهم شفاعت در عرصات قیامت
همچون شفاعت انبیا و رسل هجدهم ملک ابدی در بهشت نوزدهم رضای خدای تعالی

بستم رویت رب العالمین الاولین والآخرین جل جلاله بی کیف و وصف بدانکه این
کرامت کاکه من شمرده ام براندازه فهم و علم قاصر و ناقص خود شمرده ام و با این همه
مجمل و موجز کرده ام واصل ما بر سبیل اجمال ذکر کرده ام واگر بعضی ازین را تفصیل کردمی
این کتاب احتمال نکردمی نه بینی که من ملک ابدی را یک کرامت داشتم و اگر این تفصیل
دهم قریب چهل خلعت شود از حور و قصور و لباس و غیر آن و هریکی ازین مشتمل ست
بر تفاصیل بسیار که محیط نتواند شد آنرا مگر عالم غیب و شهادة آنکه خالق و مالک ست
و چگونه طمع بریم در معرفت آن و پروردگار سبحانه و تعالی میگوید که لا تعلم نفس
ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون و رسول صلی الله
علیه و سلم میگوید در بهشت چیزهای آفریده ست که هیچ چشمی ندیده ست و
هیچ گوشی نشنیده و در هیچ خاطری نگذشته پس بذل کن ای برادر جهد خود را
برای این مقصود عظیم و مطلوب عزیز و بدانکه بنده را در جمله از چهار چیز اصلا چاره نیست
علم و عمل و اخلاص و خوف از انکه می باید که اول راه بدانی والا چون کوری باشی پس
عمل کن بران علم والا محجوب باشی پس آن عمل را با خلاص بکن والا گیاهی باشی
کوران بار نباشد و بی فائده برآید پس همیشه می ترس و هراسان باش تا انکه آمان
یابی والا مغرور باشی که همه سعی رایگان ست بی قبول و این جهدها در مقابل این
نعمتها قلیل است راست گفته ست ذو النون رحمة الله علیه که همه خلق مرده اند مگر
عالمان و همه عالمان خفته اند مگر عاملان و همه عاملان مغرور اند مگر مخلصان و مخلصان
بر خطر عظیم اند میگوییم که عجب ترین عجب ها از چهار کس ست یکی از عالمی که
بی علم عمل کند دوم از عاملی که بعلم عمل نکند سوم از عاملی که بی اخلاص
عمل کند چهارم از مخلصی که خائف نباشد و بدانکه جمله کار آنست که تفصیل
خدای تعالی در چهار آیت گفته ست اول آنکه گفت افحسبتم انما خلقناکم عبثا

خلعت بهشتی این

فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین
خلقت فیها ما لا عین رأت
و لا اذن سمعت و لا خطر
علی قلب بشر

وَاَنَّكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ یعنی می پندارید که شما را برای بازی آفریده ایم و بازگشت
شما سوی ما نیست پس آنکه گفت وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ
خَبِيْرٌ بِمَا تَعْمَلُوْنَ یعنی ببیند هر نفسی که چه پیش فرستاد برای فردا و از خدای تعالے
بپرهیزید خدای تعالی داناست بدانچه شما می کنید پس آنکه گفت وَالَّذِيْنَ جَاهَدُوْا
فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَاِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِيْنَ یعنی آنانکه در راه ما مجاهده کنند بنمائیم
راه خود ایشان را و خدای عز و جل با نیکوکاران است پس آنکه گفت وَمَنْ جَاهَدَ فَاِنَّمَا
يُجَاهِدُ لِنَفْسِهٖ اِنَّ اللّٰهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِيْنَ یعنی هر که مجاهده کند برای نفس خود کرده باشد
و خدای تعالی از عالمیان مستغنی است و ما آمرزش می خواهیم از خدای تعالی از
هر چیزی که بدان قدم ما لغزیده است و از چیزی که قلم خطا بران رفته و آمرزش
می خواهیم از گفتهای ما که موافق کردهای ما نیست و آمرزش می خواهیم از چیزهائی
که بدان دعوی کرده ایم در علم دین از خدای تعالی و دران تقصیر کرده ایم به عمل وی
و آمرزش می خواهیم از خطره که ما را بخویشتن آرای کشنده است در کتاب که
نوشته ایم و یا سخنی که گفته ایم و یا علمی که افاده کرده ایم و میخواهیم
از خدای تعالی تا بگرداند ما را و شما را ای جماعت برادران
عمل کننده بر علمی که دانسته ایم و نگرداند بر ما علم
ما را وبال که او جواد کریم و غفور الرحیم است

بعضی از احوال مصنف

مؤلف کتاب ہذا حضرت امام حجۃ الاسلام محمد بن محمد بن محمد الغزالی الطوسی رحمۃ اللہ علیہ کنیت ایشان ابو حامد است ولقب زین الدین اصل ایشان از طوس بوده وانتساب ایشان در تصوف بشیخ ابو علی فارمدی است جامع بودند در علوم ظاہری وباطنی ودر وقت خود اعلم العلماء ومجتہد بودند در مذہب امام شافعی رحمۃ اللہ وصاحب تصانیف بسیار مثل تفسیر یاقوت التاویل کہ چہل مجلد است واحیاء العلوم وجواہر القرآن وکیمیای سعادت وغیرہم وبرادر امام احمد غزالی اند گویند چون کتاب منخول تصنیف کرد پیش حضرت امام الحرمین کہ استاد ایشان بود بردند امام الحرمین گفتند تو زنده درگور کردی یعنی این کتاب تو مصنفات مرا پوشید ولادت ایشان در سال چہارصد وپنجاه وفات در چہاردہم جمادی الآخر سال پانصد وپنج ہجری ومدت عمر شریف پنجاه وچہار سال وقبر در بغداد است

خاتمۃ الطبع

الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علی خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین اما بعد ہیچمدان سخن گستری محمد ہاشم علی اہتمام مطبع ہاشمی غفر اللہ خطایاہ خفی وجلی بخدمت جمیع مسلمین معروض میگرداند کہ سابق ازین از تالیفات علامہ دوران فہامہ زمان فخر ارکان حامی سنت ومقتدا امام غزالی کیمیای سعادت کہ فی الحقیقت اکسیر اعظم ارواح بشر توان گفت دو مرتبہ طبع نموده ام چونکہ از تصنیفات ایشان فقیر را محبت متعلق شد لہذا کتاب لاجواب مسمی بہ منہاج العابدین بتاریخ دوازدہم ماه صفر المظفر ۱۳۰۹ ہجری طبع نمود